

زندگی و آثار

عماد الکتاب

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی خوشنویس مشهور قرن اخیر

تحقیق و نگارش علی راهجیری

٤٥٠٠ ریال



زندگانی و آثار عماد الکتب

میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی شنویش مشہو قرآن خیر

تحقیق و نگارش علی راجحیری



-
- زندگانی و آثار عمادالکتاب
 - تحقیق و نگارش علی راهجیری
 - چاپ دوم ۱۳۶۲
 - نقل از مطالب این کتاب با ذکر مأخذ مجاز است
 - چاپ مهارت
 - حق طبع و تقلید محفوظ است

فهرست مطالب کتاب

- صفحه ۷- در وصف قلم
- صفحه ۹- ۱۷- تقدیرها و تقریظهای منثور و منظوم
- صفحه ۱۸- تشکر و امتنان
- صفحه ۱۹- پیشگفتار
- صفحه ۲۴- خط و ارزش آن و...
- صفحه ۲۶- سخنی چند پیرامون تاریخچه ی خط فارسی
- صفحه ۴۶- شرح حال عمادالکتاب
- صفحه ۹۱- اخلاق عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- مذهب عمادالکتاب
- صفحه ۹۵- وفات عمادالکتاب
- صفحه ۹۸- آثار ادبی عمادالکتاب
- صفحه ۹۹- سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب
- صفحه ۱۲۹- آثار خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۳۳- شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق
- صفحه ۱۴۲- نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۴- رقم کردن عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۵- سبب چاپ خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۱۴۸- استدراک (در شرح حال میرعماد حسنی قزوینی)
- صفحه ۱۶۷- بخش خطوط عمادالکتاب
- صفحه ۲۱۹- بخش نقاشی عمادالکتاب
- صفحه ۲۳۱- بخش خطوط نستعلیق نویسنده کتاب



مرحوم عماد از چنان شخصیت هنری - اخلاقی - و اجتماعی برخوردار است
که هیچ بنان و بیانی باسانی از عهده و وصف آن بر نمی آید، لهذا در یک جمله باید
خلاصه کرد که عماد صاحبان کمال را پدر است بلکه هزار درجه از پدر برتر.

تای تونگ Tai. T'ung نویسنده کتاب «تاریخ خط چینی در قرن سیزدهم» گوید:
اگر میخواستم آن اندازه منتظر بمانم تا کتابم کامل شود، هرگز از نوشتن این کتاب
فارغ نمی شدم.

در فضیلت ازین ندانم بیش که خدا در کتاب عرشی خویش
بدوات و قلم خورد سوگند آفرین بر چنین مقام بلند

قلم، قلم این نی میان خالی با دوزبان خود در خدمت بشر جایگاهی ارجمند دارد که هرچه در وصف آن بگویم اندک است که خدای خود بهتر آن را ستوده است.

وسیله آموختن و دانا شدن و توانا شدنست. تمدن را بنیاد می نهد، تاریخ را تشکیل میدهد و رازهای نهفته گذشتگانرا بر صحائف آن ثبت میکند و بدین وسیله فرهنگ و دانش را بسط و توسعه میدهد.

نطق و بیان و گفتار که می دانیم چه تأثیری در دلها برجای می گذارد، خود از آثار قلم که خط است مایه می گیرد و دوزبان شکافته شده خامه که باهم یکسان و دو یار موافقند از زبان آدمی بهتر می تواند به نشر معرفت و هنر خدمت کند و کیفیت زندگی پر شور دانشمندان و مخترعین و هنرمندان نام آور و تحولاتی که در علم و هنر روی میدهد و شاهکارهای زیبا و والای هنرمندانرا نشان دهد، شاهکارهایی که براستی بیننده را شگفتی می آورد و ما در این صحائف در محدوده خط قسمتی از این شگفتی ها و شرح زندگی آفریننده آنها را برای شما خواننده با ذوق و گرامی شرح می دهیم.

هیچ جامعه‌ای، ولو بدوی‌ترین قایل
از هنر غافل نبوده است. نقوش وحشت -
انگیز و عجیبی که افراد طوایف وحشی روی
پوست بدن خود خالکوبی میکنند خود
نطفه‌ای از هنر است.



نظریه بقلم دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید صفوی بسمه تعالی

چه نیک بختند آن آگاه مردانی که چراغ دانش و هنر را فرا راه دیگران می افروزند، آنچه میدانند باندازه مقدور خود عرضه می کنند تا اندیشه پویندگان طریق حقیقت را روشن کنند و راه را از چاه بنمایانند.

دوست گرامی و گرانمایه محقق ارجمند دانشمند معظم استاد خط و تحریر و نویسنده خوش تقریر جناب آقای راهجیری از آن نیک بختانست که رهسپار این طریقه است و سالیان درازست که اوقات خود را صرف مطالعه در رشته خط و تاریخ آن و تحوّل خطوط و شعب خوشنویسی کرده و استادی ست چیره دست و آزمون شده که در تاریخ خط و احوال و آثار خوش نویسان اطلاعاتی وسیع و مستوفی دارد و همین مشخصات علمی و هنریست که او را شایسته بحث و انتقاد از آثار و شاهکارهای بدیع نوابی می کند که هریک پیشوا و مقتدای هنرمندان دیگر بوده اند.

بارها او را دیده ام که با پرونده ای زیر بغل بهر گنجینه ی کتابی سر می زند، گوئی تلاش و کوشش می نماید از لابلای آثار و شاهکارهای قطعات خوشنویسان و استادان نام آور گذشته نکته یی در یابد که از نظر تیزبین دیگر طالبان هنر پنهان بوده تا هم بر دانش خود بیفزاید و بیشتر مایه بگیرد و خویشان را بکمال رساند و هم در یافته های خویش را ره آورد ارباب ذوق و خط شناسان هنرمند نماید و بدین وسیله نیز هنر خود را پاس دارد و زکوة دانش خویش را بدهد و از سوی دیگر با تدوین شرح حال استادان سلف خود که با رنج و زحمت شعب مختلف خط را اختراع و ابداع کرده و این هنر را به پایگاهی والا رسانیده اند (و با کمال تأسف درین روزگار نامشان جز در خاطر اهل فن نیست) وظیفه خود را ادا کند.

همان بزرگ مردانی که در روزگار خود نیز قدر و منزلتشان بر اهل آن زمان معلوم نبود و توجهی بهنر آنها نمی کردند و حتی برخی از آنان از بسا تنگدستی در مقابل زن و فرزند خود شرمنده شده و آب در چشم می گردانیدند.

همان نوابغ بلند همت با فضیلتی که با این سختی معیشت می ساختند و حاضر نبودند برای گذران زندگی معمولی خود حلقه‌ی در دولتمندی را بکوبند و هنر خویش را عرضه کنند تا مبادا آنرا خوار و بی مایه سازند، قناعت پیشه می کردند، در عزلت بسر می بردند تا درخت پر شاخ ادب و هنر این سرزمین را بارورتر کنند.

مؤلف این کتاب برای زنده کردن نام این مردان بزرگ که جمله خط شناسان مایه هنر را از آنها دارند سر از پا نمی شناسد، درین کار سخت پر توانست، چون چشم بر انجام وظیفه دارد. بی تابانه می کوشد تا این خوان گسترده را که بر آن نعمت‌هایی گوناگونست گسترده‌تر و رنگین‌تر دارد و میزبان آنرا بشناساند و هر طالب معرفت و هنر را بر سر این خوان بنشاند.

اینست که هرچند گاه اثری سودمند درین باره از خود بیادگار می گذارد و آنرا بسهولت در دسترس طالبان آن قرار می دهد.

کتاب حاضر نیز که درباره‌ی شرح حال و آثار مرحوم عمادالکتاب نوشته شده. اثر دیگر این جوان فاضل است که پیداست درتهیه‌ی مطالب آن رنج فراوان برده است، زیرا لازمه‌ی این تألیف، رجوع بمراجع نادر الوجودی بوده است که قسمتی از آنها در ایران در دسترس نبوده و قسمتی هم نزد اشخاص مختلف پراکنده و برای بدست آوردن آنها مشکلاتی زیاد بر سر راه وجود داشته است تا آنجا که بگفته‌ی خود برای تهیه مطالب این مجموعه ده سال صرف وقت کرده است و چنانکه سیرت نویسنده است او که در جستجوی تحقیق وسواس عجیبی دارد، از پای نمی نشیند و لو این جستجو و تتبع و فحص و غور و تحقیق بدرازا بکشد، تا سرانجام بتواند آثار درست را از نادرست باز شناسد و با بصیرت تمام و مدرک کامل صحت این نوشته‌ها را تضمین کند.

باری، از نظر نویسنده، این مجموعه که بقلم جوانی فاضل و دانشمند و دبایخته واقعی نشر فرهنگ و معرفت است اثریست مفید و سودمند، بخصوص برای کسانی که در این زمینه کار کرده و بخط و خطاطی دلبستگی دارند و شیفته این هنر زیبا و ظریف می باشند بویژه اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم کتابی جامع که شرح حال و مخصوصاً خطوط و یادگارهای گرانبه‌ای بازمانده این آخرین استاد گل^۱ را بدین گونه فراهم کرده و در دسترس خواننده‌ی قرار دهد تا کنون نوشته نشده و بچاپ نرسیده است.

باشد که توفیق بیشتری نصیب ایشان شود تا آثار تحقیقی سودمند دیگری را از خود بر جای گذارد.

جهان یادگار است و ما رفتنی
نماند بگیتی بجز مردمی
بتاریخ بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی سید حسن صفوی

(۱) — از استادان و نوابغ خط درین سرزمین سه نفر بودند که مُلقب باستاد کل شدند. این سه نفر بترتیب عبارتند از: میرعماد حسنی سیفی قزوینی (عمادالملک) میرزا محمد رضا کلهر (قدوة الکتاب) و میرزا محمدحسین خان سیفی قزوینی (عمادالکتاب)

نظریه دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید ناصرالدین حسن
سادات ناصری استاد دانشگاه تهران
باسمه تعالی شأنه العزیز

عمرش دراز باد کسی کو بروزگار در فکر زنده کردن محصول عمرهاست
دوست دانشور فاضل ارجمندم، هنرمند بزرگوار گرانمایه آقای علی را هجیری
سالهاست که در کنار مشاغل اداری و مسئولیت‌های دیوانی، بهیچ حال از کوشش در
حسن خط و تلاش در تحقیق در کیفیت پیدا آمدن انواع خطوط و سیر تکامل آنها و
روشنگری و پژوهش در احوال و آثار خطاطان بنام و اساتید گرانقدر این فن شریف و پر
مجاهدت باز نه ایستاده است و یکسره اوقات عزیز خویش را صرف خوشنویسی و
مطالعه در رشته‌های گوناگون خط و شعب و شقوق آن کرده است. و در این هر دو
زمینه صاحب تخصصی یگانه آمده است. و در هر صورت ایشان یکی از معدود انگشت
شماران هنرمندانی است که از عالم تحقیق و هنر در رشته‌ی واحد در حدی عالی بیک
اندازه نصیب و افر برده‌اند و خواندن و دیدن خط استاد را، بر خلاف نظر والای بزرگ
استاد سخن و خط شناس صاحب فن، شادروان صائب تبریزی که فرمود:

چشم در صنع الهی باز کن، لب را ببند
بهرتر از خواندن بود دیدن خط استاد را
در عالم معنی و لفظ و ماده و صورت یکی ساخته است.

قطعات نوشته‌های زیبای خوش اسلوب و آموزنده این هنرمند فرزانه، بفرآوانی
در دسترس هنر دوستان است و مورد نیاز هنرمندان و تاکنون دو نمایشگاه انفرادی،
یکی در شهر «میلانو»ی ایتالیا و دیگر در ایران «تهران» از آثار ایشان برگزار آمده
است و در اکثر نمایشگاه‌های گروهی وزارت فرهنگ و هنر نیز آثاری از ایشان در
معرض دید و دیدار هنروران و علاقمندان قرار گرفته و اخیراً نیز مناجات نامه خواجه
عبدالله انصاری و صد پند بزرگمهر حکیم را کتابت کرده است و برای انتشار آماده
ساخته. (هر دو رساله مذکوره در این کتاب چاپ شده است)

ولی طبع نقاد و خاطر و قاد او با حوصه و پشتکاری درخور تحسین با ذوقی
هنری و فاضلانه تاکنون سه کتاب در باره خط و خطاطی بتحریر آورده است:

- ۱- تذکره خوشنویسان معاصر طبع ۱۳۴۵ ه. ش
- ۲- تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران طبع ۱۳۴۹-۱۳۵۸ ه. ش

۳- زندگانی و آثار شادروان میرزا محمد حسین عمادالکتاب سیفی قزوینی
(م/ ۱۳۱۵ ه. ش.)

یعنی کتاب حاضر که حال و کاریکی از بی نظیران خطّه خط و سومین استاد کل در خط نستعلیق است که پیش ازو بترتیب استاد استادان خط نستعلیق عمادالملک میرعماد حسنی قزوینی (م/ ۱۰۲۴ ه. ش.) - وقوده الکتاب میرزا محمد رضای کلهر کرمانشاهی (م/ ۱۳۱۰ ه. ش.) در میان خوشنویسان این خط چنین مقام شامخی داشته اند و در بزرگی و بزرگواری این هر سه تن همین بس که هیچکدام پس از خویش استادی یگانه تر در پهنه ی روزگار خوشنویسان نستعلیق باقی نگذاشته اند.

آثار و تألیفات استاد را هجیری، همگی بطور کلی متین و مبین حوصله و بشکار قابل تقدیس ایشان در عالم تحقیق و هنرشناسی و هنرمندی است. نظم منطقی و تاریخی توأم با ربط مطالب و وسواس محققانه و امانت خاصّ معزی الیه خوانند را با یک سلسله حقایق و وقایع تاریخی و تحقیقی و ملموس محسوس در زمینه ی پیدا آمدن خط - و احوال و آثار خوشنویسان و دیگر مباحث در بایست هنر خط و خطاطی آشنا میسازد و چراغی تا بناک فرا راه محققان و پژوهندگان این فن قرار میدهد.

آثار ایشان نمونه ی بررسی دقیق از طرف دانشمندی مطلع و بی نظیر است و مرجعی صادق برای اهل فنّ و مطالعه و نتایج تحقیقات و مطالعات ارزنده این محقق هنرمند از کوشش های مثبت و آگاه کننده نشانها دارد.

در کتاب حاضر نویسنده کوشیده است که همه ی نکات شرح حال و کیفیت آثار و ثمرات والای زندگانی پر برکت بزرگ استاد خط و منشی فاضل عصری قریب روزگار حاضر یعنی استاد برجسته و بی نظیر خوشنویسان زمان عمادالکتاب را بخوبی روشن کند و نتایج لازم و درخور از آن بگیرد.

بدین لطافت و خوبی کسی نیاراید
بتخله های عبارت عروس معنی را
من خوشوقتّم که توفیق مطالعه ی این تالیف مُنیف را قبل از طبع از روی خط
زیبای ایشان یافته ام و بسهم خویش از ایشان سپاسگرام و مطالعه ی این اثر را برای
همگان خصوصاً هنرمندان و هنردوستان سودمند میدانم و معتقدّم که چون دیگر آثار
دلپذیر این محقق هنرمند نام نامیشان را در طراز هنرمندان و فضلالی بلند پایه ی این
سرزمین مخلص و جاویدان خواهد ساخت. از خداوندگار بزرگ برای ایشان توفیقات
روز هر روز و پیروزی و بهروزی همیشگی مسألت دارد. بشرم و شادی

سید حسن سادات ناصری

قصیده زیر از واردات طبع و قاد و خاطر نقاد سخنور دانشمند جناب آقای جمشید امیربختیاری است.

راهجیری آن هنرمند بزرگ نامدار
کش چکد از کلک گوهرزای دُر شاهوار
آن هنرمندی که دیگر ره نبیند چشم دهر
آن هنرمندی که دیگر ره نزاید روزگار
خط نستعلیق او زیباتر از میرعماد
خط نسخ محکم و جزل و رشیق و استوار
خط بشکسته ز کلهر نفزتر بنگارد او
در رقاع و ثلث کلکش راهوار و مایه دار
خامه چون برنامه بنهد عقل را حیران کند
هر خطی بنویسد انصافاً بود کامل عیار
عنصری پاک و فروتن مردی آرام و نجیب
من ندیدستم چنین در سالهای بیشمار
با فراتر بودنش از استادان سلف
من فروتر بینمش باری ز ذرات غبار
صادق و فعال و با ذوق و کریم و نیکنام
رادو کاری و، درست اندیشه و، با اعتبار
نیک کردار و هشیوار و هژیر و نیک خوی
شاید ارگیلان کند برزاده خود افتخار
نیک نفس و نیک خوی و نیکجوی و نیک رای
با ادب، آزاده، دانا، راستگوی و حق شعار
مطلقاً بی ادعا، پرشرم و آرم و حیا
راستگوی و راستپوی و راستجوی و رستگار
روزی آمد در سرایم چون فرشته ناشناس
کرد من را برخلود نام خود امیدوار
هدیه ای بخشید بر من هدیه نه کان گهر
تحفه ای آورد زی من، تحفه نه مشک تثار

دفتر خطش چو بگشایی بینی بی گمان
 گلشنی رنگین و بیستانی پراز نقش و نگار
 منشآت دلکش و خط خوش و اشعار نغز
 خامه‌ی سخا، عذب و ناب و نغز و خوشگوار
 شهره آفاق شد تألیف و تصنیف توزانک
 کرده‌یی انسان صفت حق و حقیقت رادثار
 هر ورق تاریخ سیر خوشنویسی دری
 هدیه‌یی باشد بدیع و تحفه‌یی والا تبار
 نام خطاطان نامی زنده و جاوید ماند
 زین نژاده عنصر بی ادعای حق گزار
 لیک اندوها که از ناسازگاری سپهر
 شکوه‌ها دارد بدل از جور چرخ کج‌مدار
 نازنینا غم مخور کاین چرخ در جهر و خفا
 با همه نیکان بود کینه و رونا سازگار
 چرخ دون پرور دهد بر مردم نادان مراد
 زین شجر چون توهنر مندی نخواهد خورد بار
 رادمردا زن ندارد عقل و تدبیر و دُهاء
 برزنان هرگز مده جانا زمام اختیار
 اوستادا! رنج و اندوه و غم حرمان مخور
 خویشتن به سپار بر تقدیر ذات کردگار
 سرنوشتت به که بسپاری به تقدیر خدای
 بسپری خود را به فضل و رحمت پروردگار
 طبع من افسرده و سرد و خموش و خفته است
 زان سبب اکنون مخواه از من تو شعر آبدار
 لیک با سختی سرودم چامه‌یی بهر سپاس
 تا بماند سالها در جنگ شعرت یادگار
 مدح کس (جمشید) ناگفته بجز با کره لیک
 شاید از سازد مدیح راهجیری را شعار

انشای اشعار و انشاد ابیات زیر از نتایج قریحه‌ی بلند و تابناک شاعر گرامی جناب آقای احمد نیک طلب (یاور) می باشد.

آلا افتاده آزاد مردا
عزیزا، ارجمندا، دوستدارا
هنرخواه و هنر خلق و هنرخوی
رفیق مشفق و یار شفیقی
سبق برده بخط و ربط از میر
همه پاکیزه خلق و پاک خوئی

آیا ای راهگیری، رادمردا
رفیقا، دوستا، دیرینه یارا
هنرمند و هنر پرور، هنرجوی
به خلق و خوی خوبی، خوش رفیقی
هنرور مرد کارآمد بتقدیر
به ارج و اعتبار و آبروئی

*

سپهر آئینی و مهرآفرینی
دلی در سینه چون آئینه‌داری
مباد از گرد غم گیراد زنگار
هم از تو آب گردد آتش شرم
بلطف و مهر، جلوه بخش جانی
سلیم النفس فردو— در هنرفرد
مناعت، سربلندی، سرفرازی

مُحب و مهربان و نازنینی
صفا و صدق را منت گزاری
به سینه این دل آئینه کردار
هماره رویت آذرگون از آذر
به مهر معرفت، روشن روانی
منیع الطبع مرد و دانشی مرد
متانت، از تودارد کارسازی

ایا ای اوستادا، راهگیری

که روشن رائی و روشن ضمیری

هنر افزون تر از اندازه کردی
هنر این برتر از در و گهر را
هنر را زنده و ارزنده کردی
چه حاصل آید از این کار دشوار
کجا آسایش و آرام گیرد
هنرمند آشنای درد و رنج است
وزاین مایه هنرور پایه گیرد
هنر در خدمت خلق است مأجور
که داند گوهری قدر گهر چیست

شنیدستم که کاری تازه کردی
کمر بستی بخدمت مر هنر را
هنر کردی، هنر را زنده کردی
همی دانم، که دانی آخر کار
هنرور تا هنر صیقل پذیرد
هنر بیگانه گر از شکنج است
هنر از رنج مردم مایه گیرد
هنرمند است خورشید و هنرنور
از آن عمری هنرور با هنر زیست

هماره دلگشا همواره دل‌بند
هنرگر مردمی شد ارجمند است
هنرگر در ره مردم نباشد
مراین کار یست کارستان و شاید
که کار مردمی درد است و دشوار

*

هنرور را هنر شد زاد و پیوند
هنر، زین دست بالا و بلند است
کلافی غیر سر در گم نباشد
چنین کاری زهر کسی بر نیاید
بخون دل مگر آید به بازار

سپاس تو، که پاس مرد داری
ترا تا آفتاب ذوق بر تافت
ورا نام و نشان شد جاودانه
دلت خرم—لبت خندان—رخت شاد
درست از رقعۀ^۲ و بشکسته تست
بمان، تا نام نیکان زنده داری
ترا—ماناد اثر، بسیار ماند

غم مرد هنر پرورد داری
(عماد)^۱ از تو امید دیگری یافت
به کلک نقشبندت در زمانه
ترا تا جاودان، نام و نشان باد
که ما را دیده دل بسته تست
به گونه گون گهرها باز آری
بمان تا جاودان—آثار ماناد

از این ره تا بدور روزگاران

مهر (یاور) ز خاطر یاد یاران

گر ایام است بانسیان هماغوش
به کامت باد دنیا—گرچه دنیا
اگرچه خسته، دل جز از هنر نیست
بنور عشق و ایمان راه بسیار

مبادا یادت از خاطر فراموش
نخواهد داد—داد مرد دانا
چه غم دل بسته گنج گهر نیست
بجان و دل هنر را پاس میدار

*

(۱)—منظور عماد الکتاب است

(۲)—نوعی خط است

تشکر و امتنان

برخی از آقایان دوستان گرامی و دانشمندان گرانمایه جنابان محترمان دکتر سید حسن صفوی و دکتر سید ناصرالدین حسن سادات ناصری و استاد جمشید امیربختیاری و احمد نیک طلب (یاور همدانی) با محبت فراوانی که باین حقیر داشته و دارند، تقاریظی بر این اثر ناچیز نشر و نظاماً انشاء و انشاد و مرا بالطف کریمانه و بیکران خود مفتخر فرموده‌اند، لازم و واجب دانستم بحکم وظیفه از این فضیله و الامقام و عناصر ادب پرور بمدلول حکم: **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ** از ابراز لطفی که کرده‌اند تشکر کنم.

ضمناً از جناب آقای جهانگیر سُبُوحی مدیر انتشارات مرکزی که از خدمتگزاران صدیق و مروجین قدیمی فرهنگ ایرانی میباشند و تاکنون با طبع و انتشار کتب مفیده بسیاری بعالم فرهنگ و ادب این سرزمین خدمات ارزنده‌یی کرده و این اثر تحقیقی و ادبی و تاریخی و هنری ناچیز را ب سرمایه خود بچاپ رسانیده‌اند سپاسگزارم و از خداوند دانا و توانا توفیق ایشان و همه‌ی بزرگمردان ادب پرور را خواستارم.

إِنَّهُ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ





پیشگفتار

خرد هر کجا گنجی آرد پدید ز نام خدا سازد آنرا کلید
 خدای خرد بخش بخردنواز هم او ناخردمند را چاره ساز
 سپاس و ستایش پروردگاری را که جز او آفریدگاری نیست. و درود نامحدود
 بر حضرت محمد (ص) پیامبر و فرستاده او و فرزندان و یاران وی باد سلام الله علیهم
 اجمعین که بخواست و فرمانش مردمان را به نیکوترین وجه و استوارترین راه هدایت و
 راهنمایی فرمود.

با وجودیکه بالغ بر هزار سال است هنرمندان خوش نویس ایرانی در عرصه
 خطاطی زحماتی فراوان کشیده^۱ و کوششها و تلاشهای پی گیر در ظهور و ابداع آثار
 خلاقیت خود نموده و برونق این هنر افزوده اند، یعنی با سرانگشت توانا و گهرآسای

(۱) - باری اهمیت این هنر زیبا و لطیف و درعین حال دشوار تا بدان جاست که توجه شخصیتی
 چون حضرت مولی الموالی علی علیه السلام را بخود معطوف ساخت و خود از خوشنویسان
 قلم کونی بوده اند و در مورد خط فرموده است:

مشقتان لا ثالث لهما المشی بالقدم والمشق بالقلم

خویش بر چهره و جبین پرنیایی کاغذ و تارک فیروزه‌ای کاشی مساجد و اماکن مقدسه و پیشانی سخت سنگها و الواح کهن تاریخی به نقش آفرینی پرداخته‌اند، که حاصل این مجاهدات و زحمات خستگی ناپذیر و پردامنه همواره زیب و زیور موزه‌ها و کتابخانه‌ها و ابنیه‌ها و نیز مجموعه‌داران صاحب ذوق در سراسر جهان عموماً و ایران خصوصاً می‌باشد، زیرا خط که در بین همه‌ی ملل دنیا وسیله انتقال و ثبت و ضبط مفاهیم و مقاصد است در ایران ما بصورت رشته‌یی از هنرهای ظریفه زیبای یدی متجلی شده و بدستکاری خوشنویسانی بزرگ و نام‌آور باوج زیبایی و کمال رسیده است. معهذا با اعتقاد استادان خوش‌نویس و باتفاق عموم اهل فن و خط‌شناسان و بطوریکه تاریخ گواهی می‌دهد از سه قرن و نیم پیش تا بحال در میدان هنرنمایی خط نستعلیق خوش‌نویسی به عظمت میرعماد حسنی سیفی قزوینی ملقب به عمادالملک - میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوه الکتاب و میرزا محمد حسین خان سیفی قزوینی ملقب به عمادالکتاب که آخرین ستاره پرفروغ آسمان صنعت خط و همانند دو همتای سلف خود یکی از سرمایه‌های معنوی و پراج ایران و از مفاخر این مرز و بوم است ظهور نکرده است و آثار این سه نفر هر یک بجای خود بی‌نظیر و مصدوقه سحر حلال است.

می‌دانیم که از میان تمام خطوط که با شیوه‌یی کاملاً جدا و متمایز از سایر خطها نوشته می‌شود، خط نستعلیق از لحاظ زیبایی فوق‌العاده‌اش (عروس خطوط ایرانی) نامیده می‌شود و ابداع و اختراع مردم ایران زمین است و از دیر باز به عنوان بهترین خط از لحاظ صورت و معنی شناخته شده است.

دکتر بهرام فره‌وشی که از علمای ارجمند و زبان‌شناس ماست (برخلاف گذشته و آوان کار که از مخالفان خط فارسی بوده است) اکنون معتقد است: که خط فارسی یکی از آسان‌ترین و بهترین و باصرفه‌ترین خطهای دنیا است. این خط با همین وضع کنونی هم امتیازات خطوط شکل‌نگاری را دارد و نیز دارای امتیازهای آوانگاریست (...)

این هنر اصیل و قدیمی و ملی ایران توجه مردم جهان را بخود معطوف ساخته، تا جائیکه باستان‌شناسان و هنرشناسان از آن تعریفها و تمجیدها کرده‌اند، مخصوصاً خارجیان مقادیر فراوانی از نمونه‌های جالب و ذیقیمت از قطعات مختلفه انواع خطوط ایرانی را با خود برده چنانکه می‌دانیم زینت موزه‌های و کتابخانه‌ها قرار داده‌اند و من

خود بسیاری از مردم هنردوست خارجی و یا جهانگردانی را که بکشور ما می آیند دیده‌ام که عتیقه‌فروشیها را تفحص و تجسس کرده تا قطعه یا قطعاتی از خطوط فارسی (ایران) را با بهای گزاف خریداری و در بازگشت به مملکت خود بیادگار ببرند و هنوز هم می‌برند...

باری سابقاً تعلیم خط جزء مواد تحصیلی شمرده می‌شد و خود آنرا بمصدق: الخط نصف العلم علمی بحساب می‌آوردند که هرکس باید از آن بهره‌مند باشد. نوآموزان از بدو تحصیل و آشنا شدن بحروف چه در مکتب خانه‌های قدیم و چه در مدارس الفبای خوش‌نویسی را می‌آموختند، اما چندی گذشت که دیگر نه دولت‌ها بدین هنر پرارزش توجهی کردند و نه برنامه‌ماشینی شدن زندگی و پیشرفت چاپ که لازمه پیشرفت زندگی امروزی بود مجالی بمردم داد که خود در ترقی این هنر والا بکوشند. خوش‌نویسی در مدارس از برنامه حذف گردید و یکباره قلم‌محوبر آن کشیده شد. تنها در گوشه و کنار کسانی بودند که این هنر ملی را ارج می‌نهادند و آثار گذشتگان را حفظ می‌نمودند.

خوشبختانه اخیراً بهمت وزارت فرهنگ و هنر بتأسیس کلاسهای آزاد خوشنویسی اقدام گردید تا خوش‌نویسان مُبرزی تربیت و تحویل اجتماع شود و این خود گامی بود مهم در پیشرفت دوباره این هنر و شاید از این حسن توجه بار دیگر این عروس زیبا از خلوت بدرآید و پرده از چهره عالم آرای خود برگردد.

این جانب که قسمت اعظم عمر خود را در مطالعه و تحقیق این رشته از هنر اسلامی مصروف داشته و تبعاتی در این زمینه کرده‌ام، بعلاوه همواره در اجتماع این گروه از هنروران حاضر بوده و چندین سال هم در تحصیل و تکمیل خطوطی چند علی‌الخصوص نستعلیق و شکسته رنج برده و فی‌الجمله تبخیری حاصل کرده‌ام، گواينکه در کتاب تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران بشرح حال و درج آثار هنرمندان عصر حاضر پرداخته‌ام، لیکن بضرورتی که احساس کردم،^۱ بنای تهیّه و نگارش شرح حالی جامع و مفید در باب آخرین استاد

(۱) چون عده‌یی از شاگردان مکتب آن استاد و برخی دیگر که مرحوم عماد را می‌شناختند و مناسباتی با او داشتند برحمت ایزدی پیوسته‌اند و بعضی دیگر بعلمت کهولت بکلی دچار فراموشی شده‌اند این جانب دیگر مسامحه‌را در کار تحریر این یادداشت‌ها بحکم الا نسان جایزالنسیان جایز ندانسته به تشویق و توصیه دوستان بنگارش این مجموعه اقدام نمودم.

کل مرحوم محمد حسین سیفی قزوینی (عمادالکتاب) که حق فراوانی بر ذمه استادان اخیر ما دارد و اینان همگی بلاواسطه یا مع الواسطه از شاگردان و تربیت یافتگان آن مکتب فیاض و رب النوع هنر محسوب میشوند، سزاوار دانستم برای تجلیل و ترضیه روح پرفروش آن بزرگوار به نشر شرح حال وی جداگانه بپردازم تا حرمتی که شایسته و بایسته اوست گزارده شود. زیرا بزرگترین حقشناسی آنستکه آثار گذشتگان را به نحوی مطلوب و درست بآیندگان بسپاریم.

تحت تأثیر این افکار هر وقت که اندک فراغتی رُخ میداد مرا سودای ترتیب این مهم در سر می افتاد و لذا پس از انجام تحقیقات لازمه یادداشتهائی را از شرح حال این بزرگمرد تهیه می نمودم و همانطور که سخن رفت سودی معنوی را در اینکار می جستیم که گفته اند: لا یخلوا سواد عن منفعة بنابراین پس از مدتها مطالعه و کسب اطلاعات کافی که از شاگردان و صنا دید فضلا و محققان عصر دامت افاضتھم بدست آورده بودم دریافتیم که یادداشتهائی که فراهم شده از یک دو مقاله افزون است و جا دارد رساله جداگانه‌یی درین باب فراهم گردد، پس بتدوین این یادداشتهای پرداختم و اینک با کمال سرافرازی میتوانم ادعا کنم شرح حال صحیح و نسبتاً کامل این فرد ممتاز هنرمند را که آئینه تمام نمای دوران زندگانی اوست متکی به اسناد و مدارک لازم تهیه نموده و در دسترس ارباب هنر می گذارم، با اینحال اعتراف میکنم که این تاریخچه عاری از نقص نیست و از عهده انجام این امر کما هو حق برنیامده، لیکن خوشوقت است که دورنمای روشن از داستان واقعی زندگی او را بخواننده ارجمند عرضه میدارم و امیدوارم با انتشار این مجموعه نفیس که برای علاقمندان بهتر ارزش خاص دارد، ارباب دانش و هنر را نیز ارمغانی پسندیده باشد و مطبوع طبع صاحب نظران قرار گیرد.

ضمناً شایسته است همانطور که برای بزرگداشت دانشمندان و هنرمندان و شاعران، در گذشته، وزارت فرهنگ و هنر به ایجاد و یا تعمیر مقابر آنها پرداخته و بدین وسیله نام آنانرا زنده نگاه می دارد، مقبره مرحوم عمادالکتاب نیز که بمناسبت محلی که دارد روبرویرانی میرود مورد توجه بیشتری قرار گیرد و با ساختن مقبره‌یی مناسب نام این بزرگ مرد که مفخر هنرمندان این سرزمین است احیا گردد.

اگر چنین شود رنجی که نویسنده در گردآوری این مطالب کشیده و زحمتی که در این راه بر خود هموار کرده است بمفاد: من صنف فقداستهدف جبران خواهد

در اینجا لازم می‌دانم بفحواى: **من لم يشكر الناس لم يشكر الخالق** سپاس
 بیدریغ خود را بساحت سروران محبوب استادان معظم جنابان آقایان دکتر سید حسن
 صفوی و دکتر سید حسن سادات ناصری دامت برکاتهما العالی و دیگر دوستان بویژه
 آقایان حاج باقر ترقی و محمد علی کریم‌زاده تبریزی و احمد سهیلی خونساری و
 غلامعلی عطارچیان که در تهیه و سایل نشر به یاری نویسنده این سطور برخاستند تقدیم
 میدارد و از پیشگاه خداوند یکتا و دستگیر برای آنان توفیق و سلامت استدعا می‌کند.
 در خاتمه جا دارد اشعاری که تحت عنوان «قلم» سروده شده و با موضوع
 مانحن فیه مناسب دارد نقل کنم و چاشنی مطالب مطروحه سازم تا خوانندگان ارجمند
 نکته‌سنج را حظی وافر حاصل شود.

ای قلم، ای تو همه هستی من	مایه شادی و سرمستی من
روزگار یست که تو یار منی	مونس روز و شب تار منی
جز تو اندر سر من سودا نیست	باکم از حال ودی و فردا نیست
در همه حال توئی در نظرم	از تو روشن همه نور بصرم
گرچه خود از تو شکایت دارم	شکوه در حد نهایت دارم
لیک جز تو بدل اندیشه مباد	غیر النون و قلم پیشه مباد
ای قلم جز بره راست مرو	در پی بیش و کم و کاست مرو
ای قلم حامی محرومان باش	خادم و بنده مظلومان باش
باش آزاده چنان سرو سهی	نی سر افکننده چنان طبل تهی
کوته و نغز سخن گو چون دُر	تا شود زانندک تو عالم پر
با وجودی که مرا چون جانی	گویمت یکسخن و خود دانی
بشکنی گرتوخیانت ورزی	جزره صدق و امانت ورزی

ضمناً از آقای یاور همدانی **جزاه الله خيراً من صدیق** که به نویسنده این
 سطور لطفی فراوان دارند تشکر میکنم و برای حسن ختام بنقل دو بیتی که ایشان
 مرتجلاً بمناسبت این تاریخچه سروده‌اند، می‌پردازم

آیا راه‌جیری رفیق شفیق	که بخت درخشان چو خورشید باد
چونام بزرگان کنی جاودان	ترا نام پیوسته جاوید باد

شمیران— فروردین‌ماه سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی
 علی راه‌جیری گیلانی

خط و ارزش آن و مختصری از اقوال مختلفه

تعریف نقطه عبارت است از شکلی که طول و عرض و ارتفاع و بعبارت دیگر بُعد ندارد و تقریباً قطر نقطه از یک میلیمتر کمتر نیست. و گفته شده است که اصل خط نقطه است و از پیوستن چند نقطه و چند حرف خط حاصل میشود و میگویم خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ و بدیگر سخن که نقاشی تصویر صور محسوسه و خط تصویر صور معقوله است.

یکی از نویسندگان قرن اول قبل از میلاد می گوید: سخن صدای روح و خط نقاشی روح است در روزگاران اولیه اقوام و ملل مختلفه خط را که تازه اختراع شده بود چیزی خارق العاده و حتی آنرا امری باعالم فوق بشری مربوط می پنداشتند، چنانکه عبرانیان عقیده داشتند خط را یهوه به موسی الهام کرده و مصریان بقرار قول افلاطون در رساله فدروس خط را آفرید (توت) میدانستند و همچنین یونانیان این اختراع را در زمره کشف آتش شمرده و آنرا اختراع (کادموس) و ویرا در ردیف خدایان می شناختند. مجموعه ای اینگونه اعتقادات و آراء از طرف و ناحیت مردمان نخستین بدین سبب بود که امر نوشتن و کتابت را کاری مرموز و عجیب تلقی کرده و آنرا فی المثل با علوم غیبی و سحر و جادو و طلسمات مرتبط می پنداشتند.

لله در قائله:

خط در ورق دهر بماند صدسال	بیچاره نویسنده که در خاک رود
چه متاعی ارزنده تر از فضل و هنر و تقوی و چه هنری و زینتی برای مرد با	
خط برابر است که گفته اند:	
خط خوب ای برادر دلپذیر است	چو روح اندر تن بُرنا و پیر است
اگر منعّم بود آرایش اوست	و گر درویش او را دستگیر است

از فرمایشان حضرت علی علیه اسلام است که: **الخط الحسن للفقير مال و اللغنی جمال و للاکابر کمال** یعنی خط خوب برای شخص فقیر ثروت و برای ثروتمندان زیبایی و از برای بزرگان معرفتست. و یا **سَعَةُ الرِّزْقِ فِي حَسَنِ الْخَطِّ مُخْتَصِرٌ** اینکه نیکوئی و زیبایی خط مایه فراخی در آمد و معیشت است و باز از آنحضرت چنین مرویست که فرموده اند: **حَسَنُ الْخَطِّ لِسَانُ الْيَدِ وَبِهَجَةِ الضَّمِيرِ** یعنی نیکوئی خط، زبان دست است و روشنی درون، زیرا که اگر درون (قلب) از کدورات پاکست، خط خوب صادر میشود که گفته اند از کوزه برون همان تر او د که دراوست و یا صفای خط از صفای دل است بزرگی دیگر چنین گفته است: **الكلام الحسن مصابيد القلوب والخط الحسن نزهة العيون** یعنی سخن نیکو وسیله صید قلبها و یا قوت قلوبست و خط نیکو و زیبا مایه روشنائی چشم است و قوت بچشم رساند و هر که خط خوب ببند خواه خواند و خواه امی به تماشای آن مایل و مبتهج شود و حکیمی دانا و فاضلی متبحر نیز فرموده: **الخط اصل في الروح وان ظهرت بجوارح الجسد** یعنی خط نیکو و زیبا صفت ذاتی روح است که بوسیله هنر دست آشکار میشود. برآستی بگفته ی امیرنظام گروسی: خط زینت ظاهر است و نیکوپیرایه یی که باید در حسن آن کوشید.

در این باب سخن بسیار است که اختصار را گفتاری چند بزرگ دیدیم:

صاحب کتاب محبوب القلوب آورده که:

هر قلمی خطی نگارد و هر... آورد. خاتم هر کار را در انگشتی کرده اند و

قبضه تیغه هر فنی را بمشتی کرده اند:

هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده اند کار باز از بطن نیاید لحن طوطی از زغن

دیگری گفته است:

خط حسن جمال مرء ان کسان لعالم فاحسن

الدرمع البنات احلی والدرمع النبات ازین

و دیگر گفته شده است: **احسن الخط ما یقرء**

خط که از شائبه حسن تهی است بهره کاغذ از او روسیهی است

خط چنان به ز قلم راننده که بیاساید از او خواننده

سخنی چند پیرامون خط فارسی

از روزی که بشر صور اشیاء را بر استخوانهای حیوانات و سنگها و دیوارها غارها نقش می کرد، میخواست اندیشه ها و مفاهیم ذهنی خود را نیز بدیگران بفهماند، شاید هزاران سال گذشت تا نیروی فکر و تجربه وی فزونی یافت و از نقاشی کمک گرفت و خط تصویری را بوجود آورد. اما تصاویر قادر نبود ذهنیات آدمیان و اندیشه های درونی آنان را کاملاً نشان دهد. پس از گذشت روزگاری دراز در خط تصویری نیز که روشنگر کوشش بشر در راه ثبت مفاهیم ذهنی وی بود و نقاشی ساده در آن تجلی کرده بود تحولی راه یافت، بدین صورت که تصویرها و اشکال مختصر شد و در آن ها اصلاحاتی بوجود آمد یعنی صورتهایی از خط تصویری به علامت مبدل شد. این مرحله ی پیشرفت خط را که مفهوم نویسی و اندیشه نگاری گویند بایستی کلید بوجود آمدن مراحل دیگر در پیشرفت خط دانست و بالاخره بتدریج در روزگاری دیگر آخرین مرحله که خط الفبائی یا صوتی باشد بوجود آمد.

درباره پیدایش خط الفبائی سخن بسیار گفته شده است که بطور مختصر اشاره بدان می کنیم و می گذریم. بیشتر دانشمندان اختراع خط الفبائی را به فینیقی ها نسبت داده اند. این مردم که از کنعانیان و بازرگانان و دریانوردان چیره دست و آزموده بودند و در قطعه باریک و کم عرضی از خاک سوریه در کرانه دریای مدیترانه سکنی داشتند ضمن سوداگری هایی که در مدیترانه شرقی و بعد در دریای سرخ یا کشورهای مختلف داشتند رسوم و عقاید از جمله خط الفبائی را که خود وضع کرده بودند رواج دادند. اگر این عقیده درست باشد که این قوم بودند که خط را از صورت نگاری خارج نمودند و صورتی دیگر بدان دادند پس باید منشأ خطوط الفبائی دنیا بغیر از خط چینی که از منشأ دیگر است از همین خط الفبائی اختراعی فینیقی دانست.

اما عقیده برخی دیگر از دانشمندان اینست که خط پیش از فینیقی ها در جزیره کرت موجود بود و دلایلی هم بر وجود خط در این جزیره که در دریای مدیترانه شرقی ست و تمدنی قبل از جنگهای تروا داشته است آورده اند.

در هر حال، خواه خط الفبائی و صوتی از جزیره کرت سرچشمه گرفته و یا بوسیله فینیقی ها اختراع شده و قوم مذکور اخیر نیز از عبری ها اخذ کرده باشند یا نه، و یا بالاخره عقیده برخی دیگر از دانشمندان و محققان را درست بدانیم که اختراع خط الفبائی بوسیله فینیقی ها افسانه یی بیش نیست. هرچه باشد، خط یکی از مهمترین

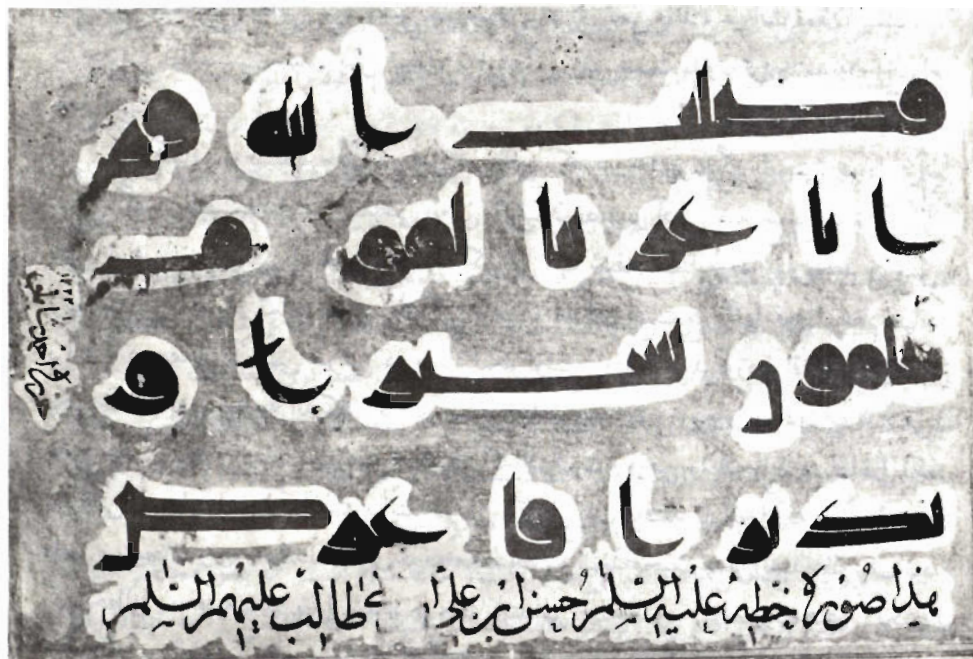
اختراعات بشر است که از خط تصویری مایه گرفته است و اگر این سفیر ضمیر و این پدیده بزرگ ابلاغ معانی نبود ذهنیات انسان بیادگار نمی ماند و میراث تمدن پیشینیان با خلاف آنان نمی رسید. پس تمدن و فرهنگی که هست بدون تردید مدیون اختراع خط است.

بگمان نویسنده چون در اسلام بعللی که در جای دیگر بایستی درباره آن سخن گفت مجسمه سازی و نقاشی یعنی کشیدن تصویر آدمی منع شده بود شاید این نهی شرعی خود یکی از عللی بود که کسانی که شیفته صنایع ظریفه بودند و حس زیباشناسی که در تمام مظاهر زندگی آدمیان آشکار است در آنها قوی بود درصدد برآمدند در مقابل آن نهی شرعی درصدد نیکو نوشتن خط و پدید آوردن اقلامی زیاد از یک خط مادر برآیند و اندک اندک حسن خط توجه عموم مردم را در دوران اسلامی بخود جلب کرد و چنان شیفته بدان شدند که آن لذت روحی را که باید در نقاشی که ارتباطی استوار با خط داشت بیابند درین فنّ ظریف یافتند تا آنجا که خط را میوه قلب و ریحان روح خواندند. آری توجه مخصوص و پیوند محبت بدین پدیده ظریف بود که خطاطان هنرمندی پیدا شدند و خط ابتدائی و محدود را بصورت های دلکش درآوردند و قلمهای تازه و متنوع از آن پدید کردند.

در اوائل خلافت عباسیان (حتی در اواخر خلافت بنی امیه) کسانی بودند که نیکو می نوشتند ولی در دوره ی مأمون نویسندگی آب و رنگی تازه تر یافت و خطاطان زیادی پیدا شدند که در نیکو ساختن خط بمسابقه می پرداختند و خط کوفی را به بیست شکل و قلم درآوردند اما دیری نگذشت که ابوعلی محمد معروف بابن مقله وزیر سه خلیفه المقتدر بالله والقاهر بالله والراضی بالله^۱ در خط اصلاحاتی کرد و شاخه های فراوانی چون: ثلث و— ریحان و— محقق و— توقیع و— رقا و... از آن برآورد، که مورخان قدیم اقلام متداول را اقلام سته یا خطوط اصلی نامیده اند و شاعری اسامی خطوط سته را بر سبیل اجمال در یک بیت چنین آورده است:

طومار و محقق و رقا و ریحانست نسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت

(۱) — این مقله در دوران این سه خلیفه سه بار وزیر شد و سه بار قرآن کریم را بخط خود نوشت. وی که گویا طبعی تند داشت بواسطه سعایت دشمنان بامرالراضی بالله مجبوس شد. دست راست او را بر پند و سپس زبانش را قطع کردند مرانجام بسال ۳۲۸ هجری در زندان درگذشت. گرچه برخی ابن مقله را مخترع خط نسخ نوشته اند اما این نسبت درست نیست زیرا خط نسخ و کوفی در اوائل اسلام وجود داشت.



٢٩

وَكَاذِبُ غَائِبَةٍ سَلَا فِي الْأَبَاسِ السَّبُوحِ الْوَحْدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ
وَلَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ وَلَا أُمْسِكُ إِلَّا بِحَبْلِهِ بَلِّغْ

بِإِذْنِ الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلُمِ وَالْعُدْوَانِ وَ
مِنْ غَيْرِ الزَّمَانِ وَتَوَانُرِ الْأَحْزَانِ وَمِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ

فَبَلِّغْ النَّاقِبِ وَالْعُنَى وَإِيَّاكَ اسْتَرْشِدُ لِمَا فِيهِ

الصَّلَاحُ وَالْإِصْلَاحُ وَبَلِّغْ اسْتَعِينُ فِيمَا يَفْزَنُ

بِهِ النَّجَاحُ وَالْإِنْجَاحُ وَإِيَّاكَ ارْتَعِبْ فِي لِبَاسِ الْعَافِيَةِ

وَنَمَائِمِهَا وَشُمُولِ السَّلَامَةِ وَدَوَامِهَا وَأَعُوذُ بِكَ

كَتَبَ الْعَبْدُ الْخَائِطُ الْفَقِيرُ الْبَنَاءُ الْعِلْمَاءُ الْعُلَمَاءُ الْمَجْلَانِي دَاخِلُ الْخَلَاطَةِ

قَالَ سَيِّدُ الْأَوْلِيَاءِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ لَا يَزُكُّ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِمْ

لَا سِوَا صَلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَنَّا اللَّهُ عَلَيْهِمُ

مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ وَقَالَ رَبِّ عَالِمٍ قَدْ فَتَلَهُ

جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ كِبَرُهُ ^{٣٢} ^{٣١} الْعَالَمِينَ ^{٣٣} ^{٣٤} الْحَلَّ

گذشته از استادانی که نامشان مانند آثارشان بواسطه بروز حوادث بسیاری که براین مرز و بوم روی داد از میان رفت نوابی بسیار از پیشینیان چون میرعلی تبریزی، یاقوت مستعصمی، بایسنغر، میرعماد و... پیدا شدند که هریک در خوشنویسی برای خود سبکی استوار و محکم بوجود آوردند و بسهم خویش تغییرات و اصلاحاتی هم در خط بعمل آوردند.

خوشنویسی مخصوص طبقه‌ی خاص از مردم نبود بلکه امری بود ذوقی که برای همگان شرکت در آن ممکن بود سلاطین و اُمرا نیز مانند طبقات دیگر همگی بحسن خط توجه داشتند و یکی از مواد برنامه دروس آنها آموختن قواعد خط و سعی در نیکو نوشتن بود. از همان روز نخست که امیرزاده‌ی را بمکتب میفرستادند و لوح سیمینش برکنار می‌نهادند میخواستند علاوه براین که دانش‌های زمان خود را فرا می‌گیرد از خوشنویسی هم بهره‌ی کافی بگیرد. مثلاً سلطان اویس جلایری از حُسن خط بهره‌ور بود عضدالدوله فنا خسرو پسر رکن‌الدوله که از اعظام سلاطین نامدار بود علاوه بر فضائلی که داشت مدتی نزد برادر ابن مقله وزیر شهید تعلیم خط میدید.

شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس وشمگیر که از اُمرای سلسله‌ی آل زیار و بانواع فضائل و کمالات آراسته بود در حسن خط از مشاهیر خوشنویسان روزگار خود بود. صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عبا دکه خود دست پروده وزیر دانشمندی چون ابوالفضل بن عمید منشی وزیر مشهور رکن‌الدوله دیلمی بود مدتی برای تعلیم خط در خدمت حسن بن مرزبان گذرانیده بود چندی وزارت مؤید الدوله و فخرالدوله را داشت. این وزیر دانشمند بتازیان بیشتر از ایرانیان علاقه داشت و همواره تژاد تازی را برمی‌کشید و از دیدن هم‌میهنان خویش تنفر داشت و بقول خود دشمن مجوس بود و نگاه بآئینه نمی‌کرد مبادا روی مجوسی را به‌بیند. همین وزیر که در علوم و معارف قرن چهارم سرآمد دیگران بود هرگاه خط شمس‌المعالی را می‌دید میگفت: هذا خطِ قابوس ام جناح طاووس. یعنی، این خط قابوس است یا بال طاووس؟

سلطان بایسنغر^۱ فرزند شاه‌رخ و نوه امیر تیمور گورکان مردی بود که در فنون

(۱) — این پادشاه دست‌نوشته‌های ارزشمندی از قرآن و سایر کتب مهمه به رشته تحریر درآورده و خود به نقش و نگار صفحات آن پرداخته و در نگهداری آنها جهدی به سزا داشته است. چندی از سلاطین ادوار بعد بارها کتاب قرآن را در طول زندگی خویش رونویس کردند. گویند ابراهیم غزنوی هر سال دو جلد قرآن بدست خود مینوشت و به مکه اهدا مینمود.

بسیاری دست داشت و در خطوط متداوله بخصوص خط ثلث ماهر و توانا بود و بواسطه مهارتش در این نوع خط ویرا یکی از چهارتن ارکان اربعه کاخ خطوط دانسته‌اند که سه تن دیگر این کاخ میرعماد قزوینی ملقب به عمادالملک در خط نستعلیق و میراحمد نیری در خط نسخ و درویش عبدالمجید طالقانی در خط شکسته بودند از صفحات بزرگ قرآنی که از بایسنغر بر جای مانده مهارت و چیره دستی وی در خط ثلث کاملاً آشکار است. چنانکه نوشته‌اند وی مؤسس زیباترین شیوه خطی در امر کتاب نویسی در ایران بوده و چهل تن کاتب و خطاط در حمایت وی باستساخ کتب می‌پرداختند و او آنها را بمنظور پیشرفت علم و هنر مشمول عنایات خود قرار میداد و هنرمندترین استادان خط و تذهیب را نزد خود نگاه می‌داشت. از سلسله‌ی صفویه شاه طهماسب اول صفوی^۱ که شاهی دانش دوست و هنر پرور بود و خطی بس نیکو داشت و مخصوصاً در خط ثلث و نسخ و نستعلیق دستی تمام داشت و اوقات فراغت را در خوشنویسی می‌گذرانید و به نقاشی نیز مایل بود. شاه عباس اول و دوم صفوی نیز نستعلیق نویس بوده است.

از شاهزادگان این سلسله کسانی مانند سام میرزا (فرزند شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی و برادر شاه طهماسب صفوی است) نستعلیق را خوش می‌نوشت و تذکره تحفه‌ی سامی از مؤلفات اوست شعر هم میگفت و احاطه بادبیات فارسی نیز داشت و ابراهیم میرزا که در خطاطی سرآمد خطاطان بود و بهرام میرزا که بگفته‌ی صاحب خط و خطاطان نادره جهان و اعجوبه کیهان بود و پدر وی نیز حسن شهرتی بکمال در خوشنویسی داشت. در دوران قاجاریه گذشته از فتحعلیشاه که برآستی نستعلیق را خوب می‌نوشت، پسران وی از جمله عباس میرزا و دخترانش ام سلمه و ضیاءالسلطنه و پسرش میرزا اسمعیل قاجار نیز دارای خط نستعلیق عالی بودند و بخطاطی افتخار میکردند. محمد شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) و پسرش میرزا محمدتقی قاجار رکن الدوله از حسن خط نستعلیق بمرتبه‌ی قابل قبول بهره‌ور بودند. ناصرالدین شاه که علاوه بر نقاشی در خط شکسته که آنرا نزد میرزا محمد رضا کلهر قدوةالکتاب مشق کرده بود دارای سبک و شیوه‌ی خاص و مستحسن بود و خط ریز را نیکو می‌نوشت. مظفرالدین شاه هم نستعلیق را خوش مینوشت. و چنان بخاطر دارم که سابقاً دو قطعه از خطوط سیاه مشق آن مرحوم را در مجموعه‌ی مرحوم احمد هرمز دیده‌ام.

(۱) — فرزند شاه اسمعیل بوده است. (خود شاه اسمعیل نیز ثلث نویس بوده است)



خط نك بقام شاه اسماعيل اول صفوی

یا کشد از لطف بختشاید

لراقمه فتحه شاه

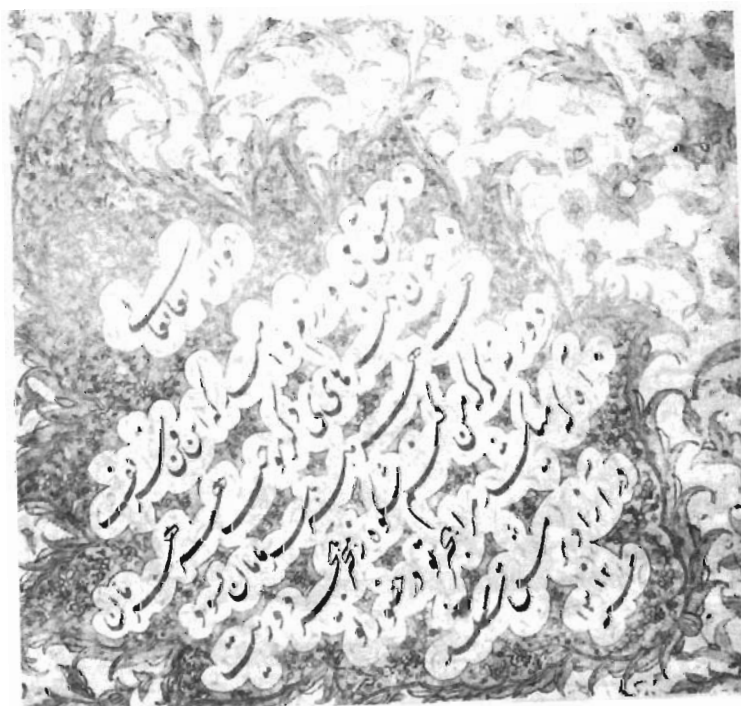
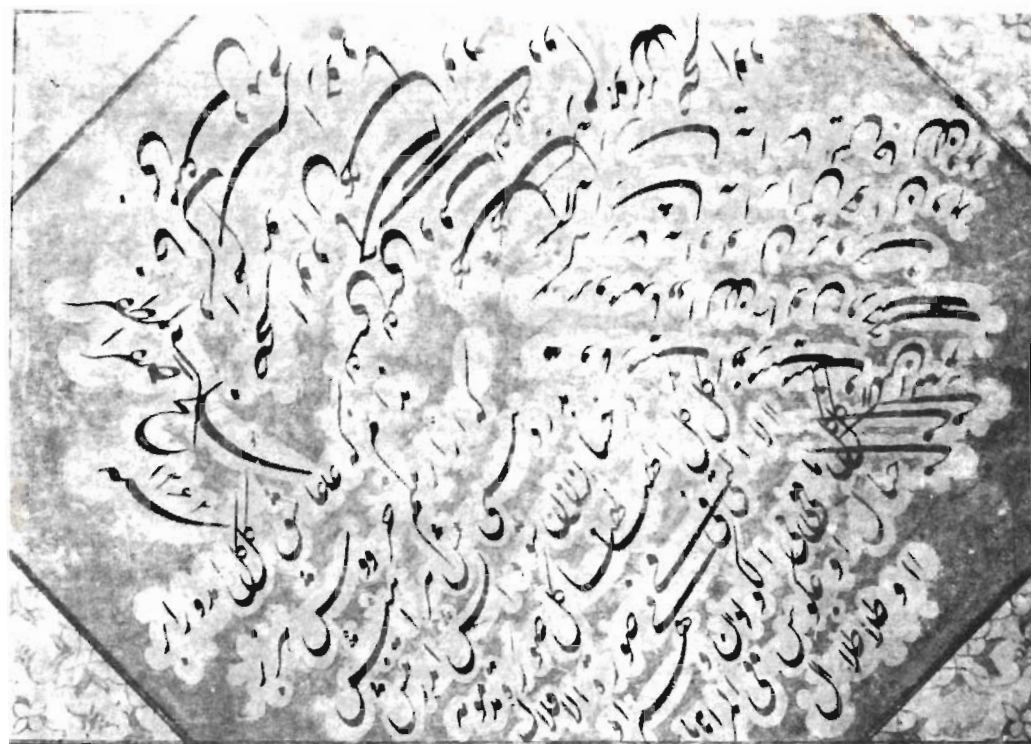
بند و ارامدم بر بهارش

قاجار نے شہر

انکہ یہ سچم میخ و خاقان

رمضان مبارک سنہ ۱۲۸۱

از دل و جان شدم خریدار شش



در این دوران شاهزادگان، وزراء، اُمراء، منشیان درباری و استادان بسیاری بودند که اکثرشان خوشنویس و خوش خط بودند^۱ و قواعد خط نویسی را کاملاً مُراعات میکردند و هنرمندان را نیز تشویق مینمودند.

از رجال خوشنویس این دوره هم چندتن را نام میبریم: ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در خط شکسته نویسی استاد بود. حسنعلیخان امیرنظام گروسی و عبدالمجید میرزا عین الدوله و علی خان امین الدوله، این سه نفر شکسته تحریر را خوب مینوشتند، مخصوصاً شخص مذکور اخیر درین خط صاحب مکتبی شد که برخی از وی پیروی و تبعیت میکردند (و معدودی هم از امیرنظام) وانگهی روش امین الدوله مقبول بیشتر اهل فن بود. نام میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر کهنتر محمدعلی فروغی ذکاءالملک) فراموش شد؛ وی که نستعلیق نویسی را از مرحوم میرزا رضای کلهر فرا گرفته بود آنرا بشیوهی استاد خود بسیار با قواعد و تعلیم می نوشت و سرانجام بنام احمد قوام السلطنه میرسیم که وی علاوه بر مهارتی که در شکسته تحریر داشت نستعلیق را بسبک میرعماد قزوینی — عمادالملک مینوشت. در تاریخ خوشنویسی بنام بسیار کسان از گذشته دور و نزدیک برمیخوریم که هر یک در واقع از برجسته گان و نوابغ جهان خط بوده اند و نام آنها در کتب مربوطه بفرآوانی یاد شده است.

تاریخ خط و خوشنویسی تنها شامل نام مردانی نیست که در ایران زمین میزیسته اند بلکه بسیاری از خطاطان ایرانی بودند که بسرزمین های دیگر مانند هندوستان هجرت کردند و با استقبالی که از آنها شد خوشنویسی را در آن سرزمین ها رواج دادند و بسیاری از این استادان معروف خط، در دربار سلاطین و امرا مورد توجه شدند ما نام هیچیک از آنانرا نمی بریم که این موضوع بیش ازین بدرآزا نکشد. علاقمندان بدین گونه مطالب می توانند نام و کیفیت زندگی و هنر و سبک هر یک از آنانرا در نویسندگی و خطاطی، در کتب مربوط بتاریخ خط و خوشنویسان بخوانند^۱.

(۱) — در قرن سیزدهم بمناسبت توجه و تشویق، استادان بی شماری که از حد احصاء خارجند در قلمرو هنر خطاطی پای برعرصه هنروری نهادند که اسامی بعضی از آنان در کتب مربوطه مندرج است مانند: تذکره خوشنویسان معاصر و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی تألیف و نگارش نویسنده همین سطور — و احوال و آثار خوشنویسان: دکتر مهدی بیانی و غیره.

(۲) — مانند: تذکره خوشنویسان معاصر — و تاریخ مختصر خط و سیر خوشنویسی در ایران

باغبان کز خرد و زنی صحبت کل با پیش بر خانی و خزان صبر ملل با بدین عهد هم باغبان
۱۳۱۸
سازمان
کتابخانه

ما محمد مدد و روح ملل با سر ابد آرم
میر و مازم از سر حشر و کشتن

کرم بر سر برادر دینداران
کرم بر سر برادر دینداران

کرم بر سر برادر دینداران
کرم بر سر برادر دینداران

کرم بر سر برادر دینداران
کرم بر سر برادر دینداران

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم
الذي هو كتاب التفسير والبيان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم



مازلت تکتب فی التاریخ مُجتهداً
حتی رایتک فی التاریخ مکتوباً

شرح حال عمادالکتاب:

آخرین استاد مُسلم قلم نستعلیق در نیم قرن اخیر استاد کل مرحوم میرزا محمدحسین سیفی قزوینی ملقب به (عمادالکتاب) از خاندان سیفی قزوینی است^۱ که بلا شبهه بر تمام خوشنویسان عصر خود فضل تقدم پیدا کرده و اینک شرح حالش مورد بحث و مطرح است. وجه تلقیب^۱ این استاد خط این چنین بود که مشارالیه باصرار و ابرام سالارالدوله و امیربها در جنگ و چندن دیگر بکتابت شاهنامه فردوسی برگزیده شد. این خدمت را به نیکوئی پذیرفت و انجام داد و پیاس اهمیت این کار از طرف مظفرالدین شاه به عمادالکتاب ملقب گردید.

او فرزند میرزا محمد قزوینی است که در قزوین بشغل قباله نویسی مشغول بوده است. محمدحسین این مرد تاریخی خط در روز بیست و پنجم فروردین سال

-
- (۱) — عمادالکتاب در صفحه ۲۱ سطر ۱۳ کتابچه‌یی که شرح آن بعدها داده خواهد شد راجع به نسبت خود چنین می نویسد: میرعماد (خوشنویس معروف زمان شاه عباس کبیر) همشهری بنده از سادات حسنی و سیفی قزوینی بوده و بنده نیز از طرف مادر نسیم بسادات سیفی قزوین میرسد و بهمین مناسبت نام خانوادگی سیفی است (برای اطلاع بر زندگانی میرعماد به صفحه ۱۲۵ مراجعه شود)
- (۲) — عمادالکتاب نیز بشرحی که در اشعار زیر آمده، فرمان شاه را اجابت کرد و بنوشتن شاهنامه پرداخت و روزانه یک و حداکثر دو صفحه از آنرا که هر صفحه ۶ ستون و در هر صفحه ۱۹۸ بیت جا می گرفت می نوشت و هر صفحه را بیول آنروزگاران ۱۵ ریال دریافت می نموده. و این کار در حدود کمتر از سه سال بطول انجامیده و از آقای میرزا محمدخان فرزیب که از شاگردان درجه اول آن مرحوم و در حال حاضر حیات دارند شنیدم که اعطای لقب (عمادالکتاب) از طرف مظفرالدین شاه بوی بجهت اتمام کتابت شاهنامه مزبور بخط و قلم سحر او بوده است. —

۱۲۴۰ شمسی در قزوین متولد گردید. اما مرحوم علامه عبدالوهاب قزوینی صاحب
وفیات معاصرین که تولدش را در بیست و هفتم فروردین ماه ۱۲۸۵ قمری مطابق با
سال ۱۲۴۵ شمسی ضبط و ثبت کرده طبق مدارکی که در دست است مبنی بر اشتباه
است.

مشارالیه در جوانی بکسب علوم قدیمه می پرداخت و پس از چندی بواسطه
اشتیاقی که در خود بتحصیل علوم جدیده یافت علاوه بر دانش های معمول آن زمان
بآموختن زبان فرانسه و تکمیل عربی پرداخت.

منشی امروعاست خضر عرف مشهور بمعل است شهاب
ملک بهمنی از مورخو عا بوده و مسم اسم ملا و لا شمسین
و شمس خراسانی منشی مله است
ملا به صلا م که در و صد و شصت و شمس عماد بنی

همچنین ایشان می افزایند که دو برادر خوشنویس از شاگردان برجسته ی مکتب عماد بنام
علی اکبر و غلامعلی سروش که شیوه خطشان خیلی شبیه با استادشان بوده در نوشتن شاهنامه بوی
کمک کرده اند.

الغرض چامه سرکنم از نو	بسرائیدن افکنم پرتو
بد زمان مظفرالدین شاه	که مُسلم مرا ز خط خرگاه
داد فرمان طبع شهنامه	کاز نوشتنش ترکمن خامه
بعنایات حضرت باری	کرد اقبال کلک من یاری
تا سه سال آنچه بود بنوشتم	بر نیکی بنام وی کشتم
یادگار حکیم فردوسی	افتخار جهان وهم طوسی
بعد بنگاشتن ز راه آز	در خور رنج داد نان و پیاز

اما درباره پیشرفت وی در خوش نویسی بایستی گفت در او ان کار در قزوین
بفرا گرفتن فن خط اشتغال داشت. معلم نخست وی درین فن شناخته نشده. در هر
حال در مکاتیب موجوده که از او باقیمانده است از میرزا محمدعلی خوشنویس
قزوینی نام میبرد که گویا یکی از استادان وی در خوشنویسی بوده است.

نامبرده قبل از دوره مشروطیت از کاتبان وزارت انطباعات بوده و از سال
۱۳۱۷ قمری بسمت کاتب در آن جا اشتغال داشته است. در دوره سلطنت سلطان
احمدشاه قاجار هم مدتی در وزارت داخله با سمت منشی گری بخدمت مشغول بوده و
با وجود داشتن این سمت در همان زمان معلم مشق خط سلطان احمدشاه هم بوده
است. وی که دبیری بود فاضل و منشی فحل و مترسلی مرتجل مقالاتش دل و دیده
را راحت و لذت می بخشید، و در فن تاریخ مطلع و در شعر و انشاء و غیر هم من الفنون
و الفضایل زبردست بود. این مرد بیشتر اوقات عمر خود را بکتابت و تعلیم خط طی
کرده و از خطاطان پر کار و ورزیده بشمار می آمده است. و از جمله اطفال عده ای از
رجال دوره احمدشاه نیز از متعلمین وی محسوب می شده اند.

وی در کمیته مجازات^۱ که بسال ۱۳۳۴ قمری باتفاق، میرزا ابراهیم خان
منشی زاده. اسدالله خان ابوالفتح زاده. مشکوة - میرزا علی اکبرخان ارداقی.
رشیدالسلطان (پسر حسینی خان خلخال). کریم دواتگر. احسان الله خان. سید
مرتضی. اکبرخان و عده ای دیگر تشکیل گردیده بود و دو نفر اولی آنرا اداره میکرد،
وارد شد. عمادالکتاب بیانیه های کمیته نامبرده بالا را می نوشت. بسال ۱۳۳۵ ق -
که از طرف دولت اعضای این کمیته دستگیر شدند، عمادالکتاب نیز گرفتار و مدتی
در زندان محبوس شد و زمانی هم در قم تبعید و تحت نظر بود^۲

عمادالکتاب شرح گرفتاری ها و حبس های خود را در دفتر خاطرات^۳ خود
یادداشت کرده است و ما عیناً سه فقره یادداشت های او را که یکی مربوط بسال

(۱) - برای اطلاع از علت و چگونگی تشکیل کمیته مزبور و دانستن هدف آن رجوع شود بکتاب
تاریخ قاجار تألیف علی اصغر شمیم همدانی

(۲) عمادالکتاب در این شعر نیز اشاره بتاریخ آغاز این گرفتاری میکند:
سیصد و سی و پنج بعد هزار اوفتادم به حبس با تن زار
جرم نبود و وطن خواهی خواه و تحقیق گن اگر خواهی

(۳) - الواح و اوراق خاطرات مزبور متعلق باقای محمد صانعی است

۱۳۳۶ قمری و دیگری مربوط بسال ۱۳۳۷ هجری قمری است از دفتر مزبور درین جا می آوریم:

بگناه عضویت کمیته مجازات، در روز یکشنبه بیست و دویم ماه شوال سنه یک هزار و سیصد و سی و پنج گرفتار نظمیه شدیم از آنجائیکه بنده و میرزا علی اکبرخان (ارداقی) جز سعادت وطن محبوب خود ایران هیچ منظور و مقصودی نداشته و از حرکات جاهلانه و خودسرانه سایرین متنفر و متاذی بودیم لهذا این گرفتاری را گرچه باعث زحمت و خسارت کلی بود با حسن وجوه تلقی کرده راستگوئی را که یکی از خصائل فطری ما دو نفر است بر طبق اخلاص گذارده و حقیقت را گفتیم و در لیل چهاردهم محرم الحرام که دیشب بود. شکر ت یا مولی که از قید محاکمه و استنطاق جستم همیشه حضرت سبحان را حامی خود دانسته و میداند. مشقه فی السجن یوم پنجشنبه چهاردهم محرم سنه ۱۳۳۶ العبد عمادالکتاب محمد حسین بن محمد قزوینی.

هوالملک العزیز

امشب لیلۀ هیجدهم ماه ربیع الثانی و ماه هیجدهم گرفتاری این بنده هیچ نیر زنده است در تاریخ بیست و دویم ماه شوال با یگانه دوست خود جناب ارداقی و جمعی دیگر گرفتار و در سیاهچال شوم نظمیه تا نه ماه محبوس و از هستی ساقط شدیم بالاخره در هفدهم ماه رجب سال بعد در بحبوحه مجاعه و قحطی ما را انتقال داده و بخانه برده در زیر فشار مراقبت مأمورین نظمیه نگاهداری کردند و پس از سه ماه و نیم مجدداً همه متهمین کمیته مجازات را گرفتند. در روز دوشنبه هیجدهم ذی قعدة میرزا حسینخان و رشیدالسلطان را مصلوب کردند، ابوالفتح زاده و منشی زاده را تبعید بکلات و درین راه خراسان تیر باران کردند. من فقیر و آقا میرزا علی اکبر ارداقی را به پنج سال حبس محکوم و هنوز با سوء حال گرفتاریم. العبد عمادالکتاب غفر ذنوبه ۱۳۳۷ ق.

پروردگارا تو خود از مذاکرات ناحقانه و طرز سلوک امروزه مسیو و ستهل واقف و از نسبت های دروغ ظالمانه که بمن مظلوم و محبوس داد مُستحضر میباشی پس از هیجده ماه حبس و ذلت و بدبختی و آن همه تحقیقات دقیقه تازه امروز میگوید شما طرفدار مُستوفی زاده هستید و قبل از گرفتاری برای او کار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ولا نعجز عن الحزن
والفرح

سر حکیم محمد خان در آستان علم حضرت بدر دوازده و سوزده و بالآخر به کتابت کرامت و حکمت حضرت آفریده اند

اما آن گرفت خطه و رسوا در هم کس که صحت سلوا
جست بر آرد ایویر کسخت چون دایم باغبان غمخوار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

مهر و ربیع شهبازی و یار محمد
نیز زنده است و در راه

انما ان گرفت خط و رسوا در کم گشت سلوا
 جی ترا ز روی کسخت خون دین غنا هفت
 تو ملک عزیز شاه پشانی و پادشاه
 امشب بلیه بچشم ماه پر شمع شانی و پادشاه
 رفاری این بنده پیش نمر زده است در تاریخ ثبت و دویم
 با یکانه دوست خوب بار دانی جمعی دیگر رفار و دویم
 و از پیشی طلبیدیم بالا خره در بندیم ماه حبس
 بده در زیر قمار اقبال نفین نگاری کردند و پس از پیاه و دویم
 که فستند در روز و دویم دفعی به میرا ای جان رسید آن
 کلمات و دین ماه جوان شیراز کن و دین هر آقا میرا علی اکبر آرد
 منجم سال محکم و بنور با حال که شایم
 از کمال و دویم

کلمات و دین اہل حقان با این زندگی پر
نوح سال محکم و بنو سار حال شام

سیر طایان پارس گفتی کای سیر طایان با سیر طایان
مهر طایان با طایان

مأمورین مجربین خود هر مست و عیال
تکرمه عرض بود یک زود محضین بیک که قضا مأمور

لا یقین فی تحقیق یک نفر آدم بوس و خطه شناس می شد
و یکدیگر مخوان که حق

اوجم در دستهای بی نظیر است از حد و ندانا و ایند و نانا
ترقیات

اینها و نورا مورخین اخلاق است است نود رهنمودات
صفت عانی سید دارم که این و جوان رحمت کثرت

خطه نموده روز بروز غرت و
خطه

خطه نموده روز بروز غرت و
خطه

خطه نموده روز بروز غرت و
خطه

خطه نموده روز بروز غرت و
خطه

بدر ایام که در شب یکشنبه
امروز و بعد هم ماه شنبه
فشار باران زردان نام یکشنبه
بنیان سیر طایان
مأمورین مجربین خود هر مست و عیال
تکرمه عرض بود یک زود محضین بیک که قضا مأمور
لا یقین فی تحقیق یک نفر آدم بوس و خطه شناس می شد
و یکدیگر مخوان که حق

سبحرید و ساء هم اگر مستخلص بشوید برای او کار خواهید کرد و نیز اظهار نمود که شما برای استفاده شخصی و پول گرفتن از مردم این اقدامات را کرده اید. خداوندا من محبوس و در بیغولۀ شوم ادارهٔ نظمیهٔ مقهور بغض و کینهٔ جاهلانه بی اساس این مرد اروپائی هستم من بیچاره را در تنگنای مقبره استبداد خود جا داده و از این قبیل مزخرفات میگوید و مرا طرفدار عمر و زید می شمارد. بارالها، کریم، کردگارا، من در مقابل سیلهای دهشتناک زندگی بر باد ده گیتی صبور و در جلو حوادث گوناگون گردون بردبار و بتمام مصائب روزگار ساخته مقدرات خود را بشأن و عظمت و جلالت تو سپرده ام. تو خود شاهد حال و گواه احوال من بیچاره هستی که من طرفدار اشخاص نبوده و یکدینار استفاده شخصی نکرده و با صمیمیت شایان تقدیری برای وطن عزیز خود قیام نموده ام. رفتار جاهلانه و گفتار بیحقیقت این شخص کمرم را خم کرده و مرا مبهوت و جگرم را سوزانید. آوٰخ آوٰخ که دلم بدرد آمد و در زیر بار حرکات مستهزآنۀ این مرد جابر و ظالم بکلی از زندگی بیزار و اعضا و جوارحم مرتعش گردید ای معبود بیزوال، ای منتقم حقیقی تو خود ترحم و تفضل فرما و این فقیر را از این مذلت نجات ده. والسلام دویم ماه ربیع الثانی نزدیک ظهر پس از مراجعت از نزد رئیس تشکیلات در محبس نوشته شد العبد المذنب عمادالکتاب ۱۳۳۷ قمری.

در تحقیقاتی که در شرح احوال این استاد می کردم، علاوه بر دو فقره نامه که در صفحه های قبل ذکر شد بچند فقره دیگر از مکاتبات و نامه های وی دست یافتیم که یکی از آنها را به سلطان احمدشاه قاجار بمنظور اثبات بی گناهی خود و طلب عفو و بخشش و استخلاص از زندان نظمیه^۱ (نام شهربانی در آن ایام) نوشته و ممضی و ممهور ساخته

(۱) — بعد از سپری شدن دوره داروغه خانه ها که بتوسط شبگردهای محلات بمنظور حفاظت از اماکن کوی و برزن ها اداره میشده، نظمیه جایگزین آن شد. و سپس در عهد رضاشاه نام نظمیه به شهربانی تبدیل شد.

خلاصه در تاریخ ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۲۹۲ شمسی که سردار همایون رئیس نظمیه وقت استعفا داد نظمیه زیر نظر مستقیم مستشاران سوئدی قرار گرفت و مستدهل یا (ویستاهل) که سمت رئیس مستشاران سوئدی را داشت رئیس آن گردید.

تاریخ تشکیلات نظمیه توسط مأمورین سوئدی اول سرطان ۱۲۹۲ شمسی — ۱۳۳۲ قمری است و تاریخ انقضای خدمت آنان نهم جدی ۱۳۰۲ شمسی — ۱۳۴۲ قمری است که این ایام قبل از سلطنت رضاشاه پهلوی بوده است. و بدین ترتیب سوئدیه مدت ده سال و چهار ماه در ایران مشغول کار بودند که در ایام سلطنت پهلوی ازین سرزمین خارج شدند و نظمیه تحویل ایرانی ها گردید.

و بعض رسانیده و نامه های متعدد دیگر نیز بمقامات مختلفه نوشته است. چون این نامه ها نمونه ی خط و انشاء آن مرحوم و روشنگر مباحث این تاریخچه است، لهذا نخست عریضه ای که به عنوان احمدشاه نگاشته بمناسبت اهمیتی که داشته کلیشه کرده و سپس دو فقره دیگر را در این جا نقل می کنیم:

مقام مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح نافداه

«اعلیحضرتا: جنبه نفسانی بشر از ضربه های شدیدی که بجسم انسانی وارد میشود، نمی تواند متألم نگردد، ولی صدمات عارضه ما همینکه بقلب میرسد فوراً یک بارقه مشتعلی مانند برق او را آتش زده و در مدت نه ماهه حبس که مونس ما فقط فکر ما و در یک سکوت مطلق محاط بودیم، این ترنم ملایم مخفی را بهتر و صریحتر می شنیدیم که: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ محبوبی است. اما از طرف دیگر ذائقه ما هیچوقت نتوانست این تلخی را فراموش کند که نمیتوانیم بیگناهی خودمان را بهموطنان خود مدلل خصوصاً پاکی عقیدت و نیت خود را بسریر مقدس شاهانه معروض داریم!.

با وصف این تشقی خاطر و تسکین قلب یک عده اشخاص مقیدی که ذرات وجود آنها با مواد بسیطه آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میل داریم باستحضار خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که: مدت حبس ما دو مرحله را طی نمود که اولی شدیدتر و قسمت دوم بالنسبه خفیف تر بود یعنی در ایام اولیه که در بهای محبس ما مسدود و سیر نظر ما بیک تنگنای محقری محدود بود با یک نظرهای دقیق معنوی همیشه یک موجود مقدس و یک هیکل مهربانی را میدیدیم که با کمال شفقت دست نوازش و دلداری بر سر ما کشیده و با یک آهنگ دلنوازی مصائب و شداید قلبی ما را تخفیف و در همان ایام باین مونس معنوی مأنوس شده بهتر و واضحتر شناختیم که این مادر مهربان وطن است و تا چه اندازه نسبت بفرزندان صدیق باوفای خود شفیق و دلسوز میباشد. و اما در مرحله دوم که در بهای محبس ما باز و برای هر یک، یک قسمت کوچکی از لوحه دلربای سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از دامن دولت متبوعه خود کوتاه و هیچگونه دست رسی بهموطنان محبوب خود نداریم اما با یکوسیله دیگر میتوانیم پاکی عقیدت و بیگناهی خودمانرا بخارج از محوطه محبس

برسانیم، یعنی احساس نمودیم که ذرات کاینات مملو از حقیقت خصوصاً قسمت بالا تر ابداً آلوده بدروغ و دورویی. و تقلب نشده پس ما میتوانیم حقیقت و پاکی نیت خودمان را باین ذرات پاک سوار کرده و در فضای وطن منتشر و بیابگاه مقدس شاهانه برسانیم چنانکه انعکاس همین اقدام بود که بیگناهی و مظلومیت ما را بافکار عمومی معروض و بیچارگی یک عده اشخاص خوش قلبی را کاملاً جلوه گر نمود. شاهنشاهی نابرده رنج گنج میسر نمی شود ما خوشوقتیم که در ازای این همه محنت و مصائب ناهموار که نتیجه آن ما وفامیل ما را در خاک سیاه جالس و بیک پرتگاه عمیق نیستی نزدیک کرده است برای سعادت آتیه این گنج شایان را که عبارت از جلب توجه سلطان محبوب و هموطنان عزیز خودمان است تحصیل کرده ایم.

تاجدارا، خوشوقت تر اینکه بعلاوه تحصیل یک چنین سرمایه بزرگ یک چیز مخفی و یک موضوع مهم مستوری را طبیعت بافکار عامه و انظار ایرانیان عرضه داشته و مبرهن نمود که گناه ما فقط پاکی نیت ما یعنی ما یکعده مردمی بودیم که با یک قلب پاک، و وجدان مجرد بی آرایش شاه خود. و تاج و تخت سلطنت خود و استقلال وطن عزیز خودمانرا صمیمانه دوست داشته و آرزو داشتیم که وارث و جانشین داریوش ما بین سلاطین محترم دنیا سرفراز و مفتخر باشد. اعلیحضرتا ما هیچ نمیدانیم حکومت وقت از چه نقطه نظر اینهمه مدت به ادامه بدبختی ما راضی شده هیچگونه رقت و ترحم بروزگار اسف اشتمال ما نفرمودند اینک که از تفضلات الهی و مساعدت هموطنان عزیز خودمان که متکی و مستظهر بتوجهات اعلیحضرت اقدس شهر یاری است حبس غیر قانونی ما بیک وضع آزادتری تبدیل شده است بعد از تخفیف حالت بُهت و تأثرات تعجب آمیز اینمدت به پیشگاه مقدس ملوکانه معروض و آرزو میکنیم زودتر این نیت و عقیده خالص ما بافکار عمومی عرضه شود که محبت و علاقمندی ما نسبت بتاج و تخت آن اعلیحضرت و وطن محبوب خودمان همان است که بود و ما استقلال وطن را صمیمانه دوست داریم.»

«محمدحسین عمادالکتاب»^۱ محلّ مهر

(۱) - اصل این نامه متعلق است بکتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی

مقام مقدس بنکان امیر حضرت احمد شاه شاهی اردوستان

امیر حضرت! جنبه لغزنده بشر از ضربهای شدیدی که بحکم انسانی وارد میشود نمی تواند سالم نگردد ولی صدمات عارضه همیشه که عقب میرسد فوراً یک باره
مشتکی، اندر برق اورا آتش زده و در مدت نهایی جس که منس با خط فلک و در یک سکوت مطلق محاط بودیم این ترنم غایم مخفی را بهتر و صریح تر شنیدیم که
: وطن چه کلمه شیرین و چه لفظ محبوبی است . اما از طرف دیگر ذات الهامی چو شرف این تخی را فراموش کند که نمیتوانیم گنای خود را به بوطان خود
مطلخصاً باکی تعصبت و ذلت خود را بر مقدس شاهانه موضوع داریم . !

با وصف این تخی خاطر و سکین قلب یک دهه اشخاص مقیدی که ذرات وجود آنها را بر او بسط آزادی ایجاد شده یک تصور لطیفی بود که میسر داریم با شخص
خاطر مقدس ملوکانه برسانیم که : مدت حسن و دور مد را طی نمود که اولی شدید تر و قوت دوم با تلبس خفیه تر بود یعنی در ایام اولیه که در بهای محبس ماند
و سیر نظر ما یک گنای مخفی محمد و بود و با یک نظریه ای دقیق معنوی میباید که موجود مقدس یک بکسر بهرانی را میدیم که با کمال شفقت دست نوازش و دلدادگی
بر سر ما کشیده و با یک انگ انگار ازادی مصائب و شداید قبر را تخفیف و در همان ایام باین منس معنوی ما نوس شده بهتر و خوشتر شناختیم که این مادر بهر باب
و تا چه اندازه ذلت بفرزندان صدیق با وفای خود شفیق و دلور مشا .

و اما در مرحله دوم که در بهای محبس باز و بر روی هر یک یک قمت کوچکی از لوحه دلربایی سپهر منظر شده بود دیدیم اگر چه دست ما از در خدمت قبوه خود کوتاه
و دست ری به بوطان محبوب خود نداریم اما با کیوسیله دیگر می دانیم که حقیقت و گینا هر خود ما را زنجار ج از قوه محبس برسانیم میفرحان می دانیم که ذرات کائنات همواره
حقیقت خصوصاً قمت بالاتر از آلوده دروغ . و دودویی . و تعجب نشده پس میتوانیم حقیقت و پاک فیت خود را باین ذرات پاک سوار کرده در فضا طری
منتشر و با پگاه مقدس شاهانه برسانیم چنانکه انگار منس همین اقدار بود که گینا بر مملو قوت ما را با کف عمو مر مودض و پیرا که یک دهه اشخاص خوش قبر را کا حد جاده
شاهنشاهی نابوده پنج گنج خیر میفرشود ما خوش قیسم در از این همه محبت و مصائب نامور در خفته آن ما و ما میرا در خاک سیاه جالس یک پر گناه عین تر
نزدیک کرده است بر دست آینه این گنج شایان را که عمارت از جلب توجه سلطان محبوب و به بوطان عزیز خود مان است تحسیر کنیم .

تا بعد از آن وقت نزدیک به علاوه تصدیق یک چنین سرایه بزرگ یک خیر مغفر و یک موضوع هم مستور را طبیعت بکجا راعه و انظار را باین عرصه داشته و برین

نزد که گناه ناقص پاک نیست ، فیض پاکتیه مردم بودیم که با یک قلب پاک و وجدان خود به آلائش شاه خود . و تاج تخت سلطنت خود .

و تعادل و طمغیز خود را از صحنه حیات دشته و آرزو داشتیم در ورثه و جانشین داریم و ما بین سلاطین محکم دنیا سرافراز و مشهور بود .

علیهضرت ما هیچ نمیدانیم حکومت وقت در چه نقطه نظر دینیه مدت با دامن به بخت و رهنش به سبک نه وقت و رحم بر دزدگار هفت سال لغز و زور
اینگ در از تعضلات آئین و عدت هموطنان عزیز خودمان که متک و مستطرب و جهات علیهضرت اقدس شهر با سر حبس غیر قانونی طراند ما بجلایک وضع
آرزو تر تیر می شد است بعد از تخفیف حالت بهت و تاثرات غمناک این دیدت به پیشگاه مقدس طوکانه معروض و آرزو میکنیم زودتر این غایت محقق
خالص با کفای عموم عرضه شود که محبت و عداقه مندر با نعت تاج و تخت آن علیهضرت و دو طرف محبوب خودمان هانی است که بود و ما تعادل طراند

همیشه در دست داریم .

محمد حسین علی قلی



مذکورہ حصہ ماروہی ہجوب محکمہ سوشل سروسز ملی رسیدہ و ہم اپنان سب موقع ہجوالہ اردو
 یہ اور اس حصہ ماروہی ہجوب محکمہ سوشل سروسز ملی رسیدہ و ہم اپنان سب موقع ہجوالہ اردو

مذکورہ - ہیئت دولت مامور اجرای این قانون کنند . تاریخ مسمی است ۱۳۱۵
 پیچ مسمی است ۱۳۱۵

بائیدات خدویدال

نظر باصل پست و هم نام قانون اساسی میسر میسریم

معاونت از برای کل دریا بخیر میسریم
مادودول - قانون جان برده مدید و را داد اسناد ام قای

مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکه

«آقای وزیر داخله در تاریخ نوزدهم برج سنبله در تحت نمره (۹۹۲۴) در ذیل مکتوب جوابیه فقیر شرحی بخط مبارک خود مرقوم و بشارت استخلاص را داده بودید.

اولاً این بشارت در قلب ساکنین این محبس یعنی پنجنفر محبوسی که از کثرت مصائب و صدمات طاقت فرسا متحیر و مبہوت و بالاخره از فرط استیصال مقدرات خود را تسلیم قضا و قدر کرده و هر لحظه قوای باصره و سامعه خود را جمع و متوجه زنگ اخبار درب محبس مینماید میدانید چه اثر نمود؟ همان اثری را نمود که از انفاس سرتا پا قدس حضرت مسیح علیه السلام درباره حاجتمندان آستان ملا یک پاسانش ظاهر میشده. که همه با قلبهای رقیق و دلهای پژمرده از استماع این خبر حقیقه مسرور و با حال انبساط این فتوت این بزرگواری را تقدیر و دقایق و ساعات خود را بانتظار نتیجه دستخط مبارک میگذرانند، و بی اندازه متعجب میباشند که چرا تا حال بعهدہ تعویق و تأخیر افتاده است.

من بنده نمیخواهد داخل مبحث با تقصیری و بی تقصیری خود و این اشخاص شده و عرض نماید آن کسیکه توقیف او مطابق قانون و محبوسیتش از روی تحقیقات عمیقہ و در نزد وجدان خود را محکوم بتقصیر بداند نامایمات و شدائد محبوسیت تا یکدرجه در خاطرش خفیف و زبان شکایت باز نخواهد نمود. و محبوسیت اینچند نفر فاقد شرایط عدل و انصاف بوده است.

فقط خاطر مبارک را معطوف بحال زار یک اشخاص مینماید که، وداع پروردگار و دارای تمام احساسات دقیقه و فرزندان همین آب و خاک و چهار سال^۱ تمام است که در چنگال بیرحمانه گیتی من غیر حق بانواع بدبختیها. شکنجهها. مصائب گوناگون و صدمات نگفتنی گرفتار و از ابتدا تاکنون جز مطالب محنت افزا جز افسانههای مضحک نشنیده اند.

فدوی صمیمی متجاوز از بیست سال است که بمناسبتی که (انشاءالله) حضوراً عرض خواهد کرد. بشخص شخیص حضرت مستطابعالی ارادت

(۱) — مرحوم دکتر مهدی بیانی در شرح حال مختصری که در کتاب احوال و آثار خوش نویسان آورده باشتباه جمعاً مدت زندانی عمادالکتاب را دو سال ذکر کرده است.

خالصانه داشته و با اینکه خود بقولی (از کفر ابلیس) معروف تر است میخواستم خود را کاملاً معرفی نموده و شناسائی دهد که اتفاقاً دیروز عریضه خدمت حضرت اقدس والا شاهزاده نصره السلطنه عرض و شنیدم در موقعی رسیده که حضرت اشرف عالی در آنجا تشریف داشته و گمان دارم بواسطه لطف مفرح^۱ که بفقیر دارند عریضه فدوی را پس از قرائت بحضرت مستطابعالی نموده اند و بجای اینکه شاید ننموده باشند سواد چند سطر اولیه آنرا نوشته و لطفاً تقدیم نمود که پس از ملاحظه تمام سوء تفاهات از زوایای قلب مبارک انشاءالله زایل و هرچه زودتر خاتمه بدبختی و بیچارگی این قبیل اشخاص بدهند که انشاءالله پس از استخلاص برای عرض تشکر و امتنان شرفیابی حاصل نموده و فرد فرد این پنج نفر در حضور مبارک معرفی شده و کاملاً رفع بعض شبهات بشود.»

العبد عماد السیفی محبوس^۱

۲۷ میزان ۱۲۹۹

حضور مبارک... آقای نصره السلطنه دامت شوکت

«نظر مبارک در آخر این عریضه بدو چیز معین مصادف و همان دو چیز حاکی مقصود تواند بود که اولی امضای عمادالکتاب و دومی امضای محبس و ملتفت خواهند شد این عریضه را عمادالکتاب از محبس نظمیه بحضرت اقدس والا عرض کرده است. عمادالکتاب کیست؟ معلم حضرت اقدس والا و یکی از اساتید هنرمند این مملکت و تا کنون متجاوز از چهار هزار نفر اطفال را تربیت و یک چیزهای نفیس (رسم المشق. شاهنامه. کتب عذیده. نقاشیها. شعرها. طغراها کتبهها. قطعات از نسخ. ثلث. رقاع. تعلیق. نستعلیق. شکسته. و کتاب لغتی که اکنون در محبس مینویسد) از خود بیادگار گذاشته. و شرف افتخار معلمی بندگان اعلیحضرت قویشوکت همایونی و والا حضرت اعظم ولیعهد^۱ و حضرت اقدس والا دامت عظمتهم نیز نایل گشته است که در سن پیری و تحلیل قوای مادی اجرت خدمات و مشقات خود را ببرد که متأسفانه سال چهارم است که در محبس انفرادی نظمیه با یک قیودات طاقت فرسای داخلی و عوارض

(۱) - اصل این نامه نیز در عتیقه فروشی نقشبینه وجود دارد ۵۱/۳/۱۵ شمسی.

(۲) - منظور احمدشاه و ولیعهد او محمد حسن میرزا می باشد.

هولناک خارجی امرار مرگ (بصورت زندگانی) مینماید برای چه»^۱
 مدت این محبوسیت در عریضه مورخ ۲۷ میزان ۱۲۹۹ با ذکر تاریخ مُصرَح در
 حدود پنج سال و اندی طول کشید و چنانکه گذشت زندگانی آن مرحوم بمناسب
 عضویت او در کمیته مجازات خالی از گرفتاریها و نکبت نبوده و از این رهگذر در
 زندان بود که توانست بتکمیل خط نستعلیق پردازد و فقط در اواخر عمر خود یعنی در
 سال ۱۳۰۴ شمسی بود که در دفتر مخصوص رضاخان یهلوی، به سمت فرمان نگار وارد



عکس مرحوم عماد سیفی در لباس فرمان نگاری میباشد
 شد و مأمور تحریر فرامین و نامه ها گردید و چند گاهی براحتی و آسایش زندگی نموده
 و بغیر از این چند سال مابقی عمرش پر از حوادث ایام بوده است.

(۱) — اصل این نامه در عتیقه فروشی نقشینه وجود دارد — ۱۳۵۱/۳/۱۵

عمادالکتاب علاوه بر مُعلّمی مظفرالدین شاه و احمد شاه و بعضی از شاهزادگان قاجاریه مانند حسین قلی مظفری نصره السلطنه والی فارس فرزند مظفرالدین شاه و عموی احمدشاه و محمد حسین میرزا ولیعهد، معلم محمد رضا پهلوی شاه سابق در هنگام طفولیت و ولیعهدی و سایر برادران وی بوده است.

اینک سواد یکی از نامه‌های عمادالکتاب که برئیس دفتر مخصوص وقت نوشته و دستور نحوه مشق خط را بولیعهد آئزمان می‌دهد در اینجا نقل و سپس پشت جلد رسم المشق چاپ اول وی بمنظور نمونه‌ی خط کتابتی او در این جا کلیشه می‌شود.

قربانت شوم دیروز بزیارت خطوط زیبای بندگان والا حضرت اقدس دامت عظمته نایل و از اهتمام جناب عالی بی اندازه مشعوف شدم. چیزیکه فی الجمله موجب ایراد و توجه ذات اقدس همایونی ارواحنا فداه را جلب کرده بود بزرگی پاره‌ای از کلمات که در کنار بعضی از حروف خود واقع و من حیث المجموع از رونق آن خط زیبا کاسته بود. گرچه دستور بنده با وجود اجل عالی که دارای کمال و فضل و دانش می‌باشید زیره بکرمان بردن است ولی اطاعت امر ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی فرض و من بنده را بتحریر دوسه صفحه وادار نمود. این تحریرات که عاری از کلمات پریچ و خم شکسته و عاری از کلمات مشکل نستعلیق است بعقیده بنده و رأی صاحب نظران بهترین اسلوب و هرگاه میل مبارکشان اقتضا فرمود پیروی فرمایند.

بنده هیچ نیرزنده عمادالکتاب^۱

این مرد بزرگوار دوره زندگانی خود را با نهایت شرافتمندی گذرانیده و از لحاظ خدمت بجامعه و روح وطن پرستی محلّ تکریم و احترام طرفداران علم و ادب و مظهر خدمات مهم و جالب توجهی بوده و در پاداش خدمت صادقانه خود از طرف دربار باخذ مدال مفتخر شده و همچنین از طرف وزارت معارف در سال ۱۳۱۳ شمسی بدریافت یک قطعه نشان درجه اول نائل آمده قرین اعزاز و افتخار گردیده بود.

عمادالکتاب در طول حیات خود مسافرت‌هایی بخارج از ایران از جمله روسیه و نیز بارو پا برای چاپ رسم المشقه‌های خود کرده بود.

این سوادنامه‌ایست بدون تاریخ که عماد سیفی به عنوان دبیر اعظم برای ترتیب دادن چاپ کتابچه‌های رسم المشق خود نوشته بوده و در این مورد از او کمک و مساعدت خواسته است:

(۱) — مسوده این نامه نزد آقای سید ابوالفضل موسوی کجوری شاگرد مرحوم عمادالکتاب است.

قریب شوم دیر و بر باریت خطوط زینا پس بدکان دال حضرت
 اقدس و است عظمه نایر و از اہتمام جناب عالی بے درازہ شوق شوم
 چرخیدہ بیکجہ موجب ایراد و توجہ ذات اقدس ہایونہ اردو اخلاص
 جلب کردہ بود بزرگ پارہ لکھت ہر درکن ز حضرت در حرف خورد واقع
 و فرحیت الجمع از روش آن خط زینا کاستہ بود کہچہ دستور بندہ با خود
 اصرار عالی ہر در ادبی کمال و فضل و دانش چاشیدہ زیرہ بکرمان بردن است
 و لے اطاعت امر ریاست محترمہ و فر کصوص شاہر فیض فرم بندہ را بخیر و صحت
 و در در نمود این تحریرات ہر عار ز لکھت پرچہ و خم شستہ و عار ز
 لکھت مکتبہ نستعلیق است بقیہ بندہ و بر اصرار صاحب نظران بہترین سلوب
 و ہر گاہ میر سادگن قصا فرمود پرور فرماید . بندہ ہم نیز ز زہد کتاب

مسودہ، این نامہ نزد آقای ابوالفضل کجوری است

قربانت شوم کراراً مسموع افتاد که بقدم خود کلبه محقرم را مزین و من
 بنده را مفتخر خواهند فرمود، باین خیال تا حال منتظر و بدبختانه از این فیض
 عظمی محروم عاقبت بر حسب لزوم امروز عصر بوزارت جلیله جنگ آمده در آنجا
 نیز موفق بدرک این سعادت نشدم. علیهذا مراجعت بمنزل کرده بوسیله این
 مکتوب ابتدا تشکرات خالصانه خود را تقدیم و پس از عرض ارادت صمیمانه
 مستدعی است وقتی را برای ملاقات معین فرموده و بوسائل مقتضیه اطلاع
 دهید تا شرفیابی حاصل و در ضمن ارائه طریق طبع کتابچه‌های رسم‌المشق
 خاطر مبارک را بموضوعی که یقین دارم علاقه‌مند می‌باشید احاطه داده لامحاله
 در مقابل آن مراحم باطنی بلکه خدمتی کرده باشد. ارادتمند صمیمی
 عمادالکتاب السیفی^۱

مفاد دو فقره نامه‌های زیر می‌رساند که عمادالکتاب برای تهیه وسایل چاپ
 رسم‌المشقه‌های خود از هر جهت جهد و کوشش فراوانی بعمل آورده است:
 پنجم ماه شوال ۱۳۴۲

توسط آقای مستشارالدوله وزیر علوم و معارف

مقام مقدس هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم

گرچه بواسطه لطمات طاقت‌فرسای وارده از دنیا و مافیها مأیوس و از
 فرط یأس در ماتمکده خود منزوی و با خون دل تغذیه کرده میل نداشتم حتی
 سلسله ایوان این حکومت فعال مقتدر نوشروانی را نیز بحرکت آورده تقاضائی
 بنمایم.

اما چکنم که موقع مانند لیلۃ‌القدر (بوجود بندگان حضرت اشرف یگانه
 مرد توانای ایران آقای رئیس‌الوزراء) یکموقع عزیز و در گذرگاه آن نشستن و دم
 فرو بستن بعقیده معارف‌پروان و ترقی‌خواهان کفر محض است و ظلم فاحش.
 بنابراین آغاز سخن کرده عرض میکنم - کمتر کسی باندازه فدوی قوای جوانی و
 تمام افکار و اهتمام خود را فقط و فقط مصروف تعالی و سعادت مملکت کرده
 است که یکی از آنجمله ترتیب رسم‌المشق و اگر یک چنین چیزی ما بین ملت
 دوربین حق‌شناسی صورت یافته بود قطعاً استفاده‌های مهمی عاید مخترع و
 محتاجین آن میشد.

(۱) - این نامه نیز نزد آقای میرابوالفضل موسوی کجوری است.

مُسلماً یک اختراعی که محتاج الیه عامه افراد مملکت باشد غیرممکن است که در مدفن بی اعتنایی مانده و بمیرد یعنی آن روزگاری که مصادر امور مملکت با اهمیت یکچنین چیزی پی برده و توجه بنمایند یقیناً این قضیه مورد دقت و انتظار من بنده بموقع اجرا گذاشته خواهد شد اما من میل دارم که افتخار این خدمت عاید آن هیئت محترم شده و نیز آرزو مندم ثمره شیرین این مشقت خود را در زمان حیات هم بینم.

یک کتابچه از رسم المشق های سابق خود که عبارت از ۲۲ کتابچه و دارای بعضی نواقص بود لفاً تقدیم و برای مزید بصیرت عرض میکند از هفت ماه قبل مشغول ترتیب یک رسم المشق مجددی است که بمراتب از رسم المشق سابق بهتر و برای اطفال مدارس نافع تر و محتوی سی و شش کتابچه بخط نستعلیق و هم بخط شکسته زیبائی بوده بنوشتن یک دوره هر طفلی (در موقع تحصیل) دارای خط خواهد شد و دیگر محتاج بتعلیم و مشق ثانوی نخواهد شد.

برای طبع اینها با مطبعه هارلم در هلند و مطبعه کاوه در برلن مذاکره کرده تقریباً معادل سه هزار تومان برای طبع اینها لازم و بواسطه گرفتاری ها کیسه ام تهی و از هیئت محترم وزراء عظام دامت عظمتهم استمداد میجوید و بی اندازه مایل است که اینکار در دوره زمامداری بندگان حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء صورت گرفته اهالی ایران عموماً ثناجوی ذات مقدسشان باشند.

فدوی محنت کشیده عمادالکتاب السیفی

کتابچه های ۳۶ گانه رسم المشق این مرحوم نسل معاصر را قرین امتنان خود نموده و در هر کجا و هر جا اولادان این سرزمین لقمه از خوان کرم و معرفت این خطاط نابغه برداشته اند.

عماد سیفی^۱ همان کسی است که عده ای از خطاطان و استادان مُسلم معاصر از شاگردان و تربیت یافتگان مکتب این رب التَّوَع هنر بوده و همگی غریق امتنان و سپاس او بند و همگی و یرا متصف بصفات حمیده و سجایای اخلاقی میدانند. عمادالکتاب روزهای جمعه هر هفته در منزل شخصی خود واقع در خیابان حاج

(۱) - برای اجتناب از تکرار لقب آن مرحوم (عمادالکتاب) گاهی نیز باوردن کلمه (عماد سیفی) اکتفی شده است.

توطع اعمی شش را در ده زیر مردم میوز
بقام مقدس میت محرم در اعظام عظیم

که چه بر سطوحات طاقت فرمای در دره زار و نیا و انبیا یا یس و زوز و یاس در آنکه خود نزدی با خزن آنکه
 سیزده ششم حرمی مسکونی و این این مکتب خال متده زو شردانی را نیز مکتب آورده و طاقت فرمای بنایم .
 اما پنجم در موقع افتد لیل الله (بوجود بندگان حضرت شرف کجا نزد توانایان آن یس اولاد) جمیع خرد
 که درگاه آن نشین و دم و ده بستن بقیه و عارف پوران در قی حوائج که محض است و غم غمش . بنا بر این و غم
 کرده محض کنیم - که کسی بازدهد و قوی جود و تمام افکار و جهش خود را خطا و محض صرف تمام و دست نگذاشته
 کرده است که کجی در آنجا رقیب هم نشین و اگر یک چنین جزیر چنان است و در چمن حق شناسی هر است یا در برهه قطعا در
 تنی عاید خیر و دعا مع آن شده .

مستغنی از حاجی که محتاج اید عا دوازده رکت نیم غیر ممکن است که در عرض بیست ساله نماند و بعد از سی سال روزگار
که معصوم از رکت باجیت بکشد غیر برادر و دو برادر یا نه تعیین این قضیه در وقت و شفا در هر یک از مرقع بود
که نوشته خوانند اما فرس و دم که در شفا غیر از حدی که آن نیست محرم شده و نیز اگر در نوشته هر که شریف این
شفقت خود را در زمان حاجت به بینم .

یک کبچہ در دم المٹھائی باقی خود که عبارت از ۱۲ کبچہ دوداری بضر فواقص و ارفاق قیمتم و در این قیمت
حضرت مکنه و از هفت و هجده شغل ترتیب یک دم ایش نموده است که عبارت از دم ایش باقی تیر و دوازده
اطفال و افسان و نافع تر و دوحتمی سر و شتر که کبچہ ششست و دم بکشد کشته زیاده بوده و بیش یک و ده
طغی (در توضیح تصویر) دودار خطا و غیره و دیگر حق تسلیم ایش و از آنکه نهد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

برابر باب خبرت و بصیرت و خداوندان همت و فوت پوشیده و پستور نیست که غموم مل خیمه تمدنه تجارب سنو و دود
 عیدیه دانسته و فهمیده اند که راه ترقی و پیشرفت امروز دنیا برای نوع بشر منحصر برفع علوم و نشر معارف است هر قوم
 و ملتی که از این بهره بی نصیب مانده و با ضحکال و انقراض گذارده و طولی کشیده که آنظار نفع و پست معلوم حیات
 خوشان را بایک منظره وحشتناک و بحالت خرن انگیزی تسلیم اقوام و مل عالمه تمدنه نموده زندگانی قومیت را دواع
 کشته اند و همین جهت است که روزگار ما امالی ایران بین تیرگی و سیاهی رسیده و هیچکس در راه ترویج معارف قدیمی
 بر نداشته و تخم سعادت و نجاتی نگاشته و اگر هم گاهی از نوشته و کنار بدبختی پیداشده و خواسته است در این راه قدمی بردارد
 از آن بچاره صدی حمایت نکرده و کسی سر را نمی نموده آ چنانکه این بنده همقدار که سالها سیال عمر خود را در راه انواع
 خطوط ایرانی صرف و با هزاران خون جگر و مصائب این فن را بجای که شاید موجب تمجید بعضی معارف پروران باشد
 رسانیده ام بحال تسهیل تحصیل خط که سالهاست بنا بر این آب و خاک و چارند افاده از هر کس پستعاش خست خبر
 فرمایشات یاس امیر نشنفت بالاخره از فروغ عشقی که در انجام ایسکار داشت تمام دارائی خود را فروخته و خود را در
 قرض و پریشانی کرده دوره رسم المثنی را ترتیب داده و بطبع رسانیده اینک که سه چهار سال است از این مقدمه میگذرد
 آنقدری را که بطبع رسانیده بود فروخته و ضمن مسلماتی در تکمیل درج نواقص آن حاصل کرده است که اگر آقایان ^{انتم} سران
 در این موقع با این بنده ناخیر معاشرت و مساعدت فرمایند اقدامی کافی و سعی و فانی و بطبع ثانوی رسم المثنی نموده راه
 تحصیل خط را بهتر و آسانتر از دوره اول خواهد کرد شهر محرم ۱۳۲۹

محمد تقی میرزا

شیخ هادی نبش جامی مجلس تعلیم خط داشت و بتعلیم خط علاقمندان و شاگردان خود می پرداخت و از هر یک ماهانه دستمزد مختصری دریافت می نمود. از میان صدها شاگرد که زیر دست این استاد در خط نستعلیق تعلیم گرفته اند، بعضی را که متبادر بذهن است نام می بریم و از آنجمله اند:

میرزا محمد فرزیب (کجوری سابق) — حسن زرین خط — مجدالکتاب گرگانی — علی اکبر سروش — غلامعلی سروش — علی منظوری تفرشی — تقی حاتمی — علی آقا حسینی — محمد افضلی — میرابوالفضل موسوی کجوری — سید حسین نوربخش — علی اکبر کاوه — احمد کجوری که برای ارائه نمونه ی خط شاگردانش بالضروره این چند قطعه را ذیلاً چاپ می کنیم:

عمادالکتاب همه اقلام خطوط را بسیار خوش مخصوصاً نستعلیق را از کتبه تا غبار استادانه و نیکو می نوشت. شیوائی و گیرائی و کمال خط عمادالکتاب تا بدانجا بود که مورد توصیف بعضی از شعرا و خوشنویسان همعصر خود قرار گرفت، چنانکه دوبیت زیر را ادیب دانشمند و شاعر وقاد و خوشنویس عالیقدر مرحوم آقا سید محمد ملقب به شرف المعالی و متخلص به بقاء در وصف خط عمادالکتاب گفته و او را بهترین وجهی ستوده است:

مشک ختن و شهد روان گوهر ناب ریزد ز دم کلک عماد الکتاب
خط هم خوش خطان گیتی امروز باقیست خط او چون نقش است بر آب
و نیز دوبیت زیر را مرحوم شاهزاده علیخان ارشد الدوله در شأن عمادالکتاب سروده الحق خالی از اغراق است:

هرگز نسرشته کس بهم آتش و آب کلک تو چو آتش است و خط تو آب
بی شبهه خط میر فراموش کند هر کس نگرد خط عماد الکتاب
در اینجا چند فقره از رشحات قلمی مرحوم عمادالسیفی که نمودار پایه معلومات اوست و از نظر مطلب نیز محتوی فوایدی است برای مزید استفاده خوانندگان نقل می نماییم:

«من بزندگی گمنام و حیات کمعرض و طولی که فقط در تعیش و نقش و نگار فناپذیر طبیعت غوطه ور باشد دلخوش نبودم من پی برده بودم که در علت غائی خلقت وقتی میتوانم داخل و سهمی باشم که بفلسفه ایجاد کاملاً واقف بوده بدانم بشر دارای چند وظیفه و تکالیفی است. خوشبختانه بدقایق این لطیفه مستحضر و خوب دریافتم که لذت و

شیرینی حیات فقط نام نیک و آنکس میتواند دعوی انسانیت نماید که نسبت بهجامعه خدمتگذار و آثار مفیدی برای ملت خود یادگار بگذارد. در تحت تأثیر همین افکار در بیست سال قبل رسم المشقی ترتیب و هموطنان من تصدیق دارند که یکی از نفیسترین آثار من بود اینک همانرا با اسلوب بهتری تجدید و یادگار میگذازد. ابن محمد حسین عمادالکتاب السیفی ۱۳۰۲ شمسی»

با نقل این بیان شیرینی که مرحوم عمادالکتاب در پشت کتابچه‌های رسم المشق ابداعی و ابتکاری خویش برای استفاده نوباوگان و جوانان کشور نگاشته و از خود بیادگار گذاشته است، حسن خدمتگزاری و حیاتی توأم با وطن پرستی و زندگی آمیخته با نیکوکاری و هزاران فضایل اخلاقی و غیره، که ذاتاً در قاموس وجود این عنصر شریف و خیرخواه و نوع دوست موجود و متبلور بود آشکار می‌سازد. شرافت — عزت نفس — وارستگی — همت عالی — از خود گذشتگی، خاصه خدمت بخلق از جمله صفات ممتازه‌یی بودند که در جان این مرد رنجدیده و بزرگوار ریشه دوانیده بود.

مرحوم عماد کسی بود که زودتر از همه کس سر واقعی حیات را تشخیص داده، و باین حقیقت ضروری پی برده بود که وظیفه‌ی اصلی هر فرد انسانی خدمتگزاری بعالم انسانیت است و باید با حسن وجهی آنرا ادا نماید. او همواره این دستور شیخ سعدی را: (عبادت بجز خدمت خلق نیست) احترام و اهتمام نموده و سرمشق زندگانی خود قرار داده بود.

مرحوم عماد تاکنون بنام یکنفر استاد در فنون ظریف انواع خطوط بهجامعه معرفی شده بود. در صورتیکه معلومات این استاد عالیمقام تنها تکمیل و انتشار فنون خط نبود بلکه از سایر کمالات نیز حظی وافر داشت، چنانچه در صنعت مینیاتور سازی و صورتگری و بعضی هنرهای دیگر که از آنها سخن بمیان خواهد آمد زبردست و ماهر بود و بعلاوه در فن ظریف موسیقی نیز بی نظیر بود.

حافظا علم و ادب و رر که در مجلس شاه
بر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
گیرم که غمت نیست عجم ما هم نیست
هموار خواهی کرد کستی را
گیتی است کی پذیرد همواری
اندربلای سخت پدید آید
فضل و بزرگواری و سالاری

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠

چو کشتی طریب از خود میا از چرخ آید بر تارکی
 ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷

اول دست بر نام ایزد و ناما تحریرا
 صانع و پروردگار و حقی و توانا
 اکبر و اعظم خدای عالم و آدم تم
 صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
 از در بخشندگی و بندگان نوازی
 مرغ بهوار اعلی صیب ماهی دریای
 جانور از غطف می کند سگ از زنی تنه
 برگ ترا از چوب خشک چشم ز خاوا
 حاجت موری اعلم غیب بدانند تحریرا
 در بن چای بن بریر صخره صما تمه

رسم المشق عبارت از سی و شش کتابچه مختلف و هر نه کتابچه متعلق بیک کلاس (از کلاس سه تا کلاس شش) است هرگاه اولیا و معلمین از ابتدا مراقب تراش قلم و نگارش اطفال بوده مواظبت نمایند که شاگردان هر کلاس کتابچه متعلق بآن کلاس را بدقت بنویسند بلاشبیه نوباوگان وطن پس از فراغت از تحصیلات ابتدائی دارای خط خوب شده محتاج مشق مجدد نخواهند شد بشرط آنکه لوازم مشق کاملاً فراهم و موجود باشد.

لوازم مشق. عبارتست از قلم و مرکب خوب که هر قدر بهتر، نتیجه زودتر حاصل خواهد شد.

صفات قلم. قلمی سُرخ و سفید با سختی متوسط که پیچ نداشته و کج نباشد باید اختیار نمود.

صفات مرکب. برق مرکب باید کم باشد و با جریان و ثابت بوده، رطوبت در وی چندان اثر نکند.

تراش قلم. حد اعتدال میدان قلم آنست که تقریباً بقدر محیط قلم بوده هرگاه کلفتی قلم را با نخی معین کنند میبایست میدان قلم همان اندازه بوده باشد و فاق (شکاف) قلم بهتر آنست که پس از برداشتن گوشت آن روی قطن بزور انگشت ابهام باز شود و چون باندازه لزوم تراشیده شد آنگاه روی قطن با تیغه بزرگ قلم تراش قطع شود و شکاف تا وسط میدان باشد.

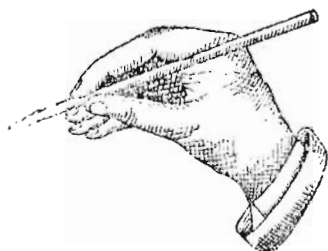
گرفتن صفحه. در حین نوشتن باید مواظب بود که صفحه کاغذ یعنی حد وسط آن مقابل صورت باشد تا کلمات راست و بجای خود بنشینند. تجربه شده است هر طفلی که از ابتدا کاغذ را کج نگاهداشته و در موقع نوشتن گردن را کج کرده مدتها بدون ترقی دچار زحمت بوده و نتیجه مطلوبه حاصل نگشته است.

طریقه قلم گرفتن. میبایست انگشت سبابه را سوار بر انگشت ابهام نموده و هر دو را متکی بانگشت وسطی نمود.

باری، عبارت منقول ذیل می رساند که عماد السیفی مردی بوده است که ارزش لحظات گرانبهای عمر را که در نوشته های بسیارش تشبیه به گوگرد احمر کرده در یافته و همواره از کوچکترین فرصت برای استکمال خود سود می جسته است.

«غالب اشخاص بدون اینکه مقصد معینی را تعقیب کنند زندگی مینمایند و مثل پرکاهی که در روی آب حرکت میکنند زندگی و عمر خود را

یاخر میرسانند، جلو نمیروند و جریان آب آنها رامیبرد.»
 اما در حقیقت شعر زیر مصداق حال وی می باشد که در بسیاری از هنرهای
 روزگار خود آگاه بود ولی رنگ آسایش زمانه را ندید:
 از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد



طریقه قلم گرفتن باینست که دست را بر
 سوار بر پشت ایام نموده و مسه دور انگشت
 باینست وسطی بطریقی که رسم شده است

گرفتن چنانچه مشق در حین نوشتن باید ملاحظه بود که صفت کاغذ مناسب صورت باشد تا کلمات
 راست و صحیح بر جای و نشیند چنانچه بر تخته و بر خطی که از آن به کاغذ و به این صورت گرفته
 و تیار بود و آن فی کمال شرح مشق بوده و مسلم علم حلت و نهضت

تعداد است قلم قلمی پهن و سفید با خطی متوسط که چنانچه نوشته شده و یک خط باید چنانچه
 قدر اشک قلم قلم عدال بنیان مسلم است که تقریباً بنده محیط قلم باشد مثلاً اگر کف قلم را
 با خطی پهن بنویسد بنیان قلم همان اندازه باشد و قلم قلم بهتر است بعد از آنکه قدری
 در کشت آن برداشته شود روی قلم را با بام بر شود و چون اندازه که خواهد نوشتند



روی قلم را با حکم با خط بزرگ قلم بر شش خط شود
 و این در وقت در دست قلم بر شش خط که هر قدری بزرگ
 مستقیم است بنویسد بنیان را در قلم و در خطی که
 و قلم بنویسد و بعد از آنکه بنویسد و این کار را
 رسم القلم نام نهاد و اینست که
 است کرده و بنامی خبر با هم بنام فی طهران ۱۳۲۲

خاطر محترم قضاوت کنندگان مسبوق است که یک چندی صنعت خط متروک و دچار وقفه و بحران شدید شده کار بجائی رسیده بود که یکعده فرنگی مآب بخیال تغییر افتاده بود در صدد بودند خط ایرانی را تبدیل بخط لاتین بنمایند چه از طرفی مدت تحصیلش ممد خیال آنها و فقدان معلم نیز مزید بر علت شده بود و از جانبی وسایل برای احدی فراهم نبود و رفته رفته از نظرها نزدیک بود محو شود. در یکچنین موقعی این بنده (عمادالکتاب) که متخصص در فنون خط است بفکر اصلاح افتاده برای تسهیل تحصیل آن با زحمات زیاد کتابچه‌های رسم المشق سابق خود را از هر جهت تکمیل و با تدبیرات علمی و فنی عبارات سی و شش قسم کتابچه را با استعداد اطفال تطبیق کرده شالوده را قسمی متناسب با قوای اطفال مدارس ریخته در مورد توجه وزارت معارف واقع شده در شورای عالی معارف مطرح و لزوم نگارش آنها در مدارس تصویب و امتیاز طبعش منحصرأ بخودم واگذار شده تصمیم شورای عالی معارف بتمام مدارس کراً ابلاغ و محصلین را ترغیب بخرداری نمودند و طفل محصل بنوشتن یکدوره نه تنها دارای حسن خط شده بلکه از تعلیم و فنون خطاطی نیز بهره‌مند و کمک بزرگی برای شناسائی و قرائت انواع خطوط ایرانی شده از لطائف آنها کاملاً آگاه خواهد شد.

با اینکه یکعده از معلمین که از پرتو همین کتابچه‌ها خوشنویس و در مدارس معلم میباشند انحصار و مزایای کتابچه‌های مزبور را کراً در جراید انتشار داده‌اند معهذا بعضی از کتابخانه‌ها منجمله کتابخانه مظفری و شرافت برخلاف مورد ۲۴۵. ۲۴۶. ۲۴۷. ۲۴۸ قانون مجازات عمومی و برخلاف قانون مطبوعات کتابچه‌هائی بطبع رسانیده و بمعرض فروش گذارده از طرفی حیثیات این فن مهم را لکه‌دار و اطفال خورده‌سال وطن را بطرق کج راهنمایی مینمایند که خود در شمار خیانت است و از جانبی اهانت بیکنفر متخصص درجه اول که شصت سال عمر خود را صرف اینکار نموده است مینمایند. متأسفانه باینکه عبارت امتیاز نامه عیناً در صدر تمام کتابچه‌های رسم المشق بمهر وزارت معارف بطبع رسیده و مدلل میدارد که احدی حق طبع و تقلید ندارد معهذا پارکه بدایت بدون مطالعه و بدون حضور بنده بعنوان اینکه نقطه‌چینی در همه جا مرسوم است حق آزادی بدیگران داده و حقوق شصت ساله مرا زیر پا گذارده است. این عقیده و رای پار که یقیناً بدون مطالعه صادر و یقین دارم بدوره کامل

کتابچه‌های رسم‌المشق عطف توجهی نفرموده تا مدلل گردد که کتابچه‌ها تنظیمش تنها بر روی نقطه چینی نمیباشد بلکه با قواعد تعلیم قوام و دقایقی بکار رفته است که هر بیننده بصیر را وادار بتصدیق مؤلف میکند. صرفنظر از تمام این مطالب سالهای سال است که در تمام دنیا کارخانه‌های کبریت سازی دایر است معهدا (یکنفر تاجر تبریزی انحصار ساختن کبریت ایران را گرفته که اختصاص بخود او دارد و یکنفر تاجر همدانی هر قدر عجز و لابه و دوندگی برای گرفتن امتیاز مینماید دولت از دادن امتیاز خودداری و جلوگیری از عملیات او میکند و همچنین است مسئله امتیاز واگون اسبی با اینکه اتومبیل رانی در شهر کاملاً رواج دارد معهدا هنوز کمپانی دست از گریبان دولت برنداشته و مطالبه خسارت میکند. نظایر این قبیل امتیازات بسیار و بنا باشد چهار نفر کتاب فروش بی سواد حقوق حقه مردم را بتجویز بیمطالعه پار که بدایت اینطور پامال بنماید باید گفت که هرج و مرج کامل در یکچنین عصری در وطن ما حکمفرما و هرگاه بعرض پیشگاه قائد توانای ایران که شخصاً طرفدار متخصص است برسد نتیجه خوبی برای رای دهندگان نخواهد داشت. استدعا دارم در این باب منتهای دقت را بفرمایند.

۱۷ خرداد ماه، ۱۳۱۳ عمادالسیفی

با خواندن این نامه شکوائیه و شرح مظالمی که درباره استاد می شده، خیال می کنم دیگر نیاز بشرح و توضیح دیگری نباشد.

دروم است حق آرد در بر گردان داده و حقوق نشسته باشد بر این پانزده است . این عقیده و پانزده
 بقصد بر این ملاحظه دارد و یقین دارم به دوره کامران که بچه را هم افسس عطف و جبر نفوذ و تا حدی که در کتب
 تنظیم شده بر دور نقطه صیر می باشد که با قواعد تعلیم توام و در قایم نگارنده است در هر پند و بصیر را داد
 بقصد حق و کفایت کند . هر قدر از تمام این مطالب سلیقه است و در تمام دنیا کارخانه با کبریت ساز را در است
 همه اینها را جریز تر از انکار با حق کبریت ایران را اگر شده و جیغ صحرای خود دارد و گفته جریزانه هر قدر
 مجز و بد و در نگارنده بر اگر کشن آید از میان حلت و زدن و بی تها و در سر و جوی و از حدی است و کند
 و همچنین است ملاحظه آید و اگر کشن آید از میان حلت و زدن و بی تها و در سر و جوی و از حدی است و کند
 گریبان حلت بر نه شده و ملاحظه کن که گفته . نظیر این قصه و حیات است بی در دنیا باشد چنانچه در کتاب
 چو در حقوق قصه درم را تجویز می کند با رنگه است اینطور با بال بنامه اگر گفت و برج درج نام این چنین قصه
 در دلم و خلف و دیگر که بر مضر می باشد قادر و قادر بر این و تنها طرف در تضییع است بر به خود را برابر در
 دهنه گان نخواهد داشت . رسته ما درم در دنیا به فخر و رفاه را بنامه . ۱۷ فروردین ۱۳۱۳ هجری قمری

این قطعه نیز جزو مجموعه آقای کریم زاده است

اخيراً یادداشت‌هائی بصورت کتابچه‌یی^۱ در ۳۰ صفحه بقطع ۱۷×۱۰/۵ حاوی مطالبی از جمله تذکره خط که بانشاء و خط عمادالکتاب است و متعلق باآقای حاج باقر ترقی می‌باشد، بدست این جانب رسید که در اواخر آن کتابچه نویسنده در ضمن بیان شرح حال مختصری از میرزا محمد رضای کلهر بشرح احوال کوتاهی نیز پیرامون زندگی و مسافرت و نحوه تعلیم و تعلم خود و ذکر اسامی شاگردان خویش و هم چنین معرفی کتابچه‌های رسم‌المشق و ارزش آموزشی آنها و... پرداخته که چون این نوشته‌ها جنبه‌ی سندیت برای قسمتی از گزارشات ما در این مباحث دارد، لذا مطالب آنرا از سطر ۱۳ صفحه‌ی ۲۷ تا صفحه‌ی ۳۰ عیناً در پایان شرح حال آن مرحوم می‌آوریم:

... این مرد جلیل هرچه مزد میگرفته تمام را بفقرا میداده خود و عائله‌اش در کمال عسرت میگذرانیده. میرزای کلهر یک سفر پیاده بقزوین رفته برای دیدن کتیبه‌های آنجا. این مرد بزرگ عاشق و دل‌باخته خط بوده و شکسته را نیز خوب نوشته. این استاد شاگردهای خوب تربیت کرده از قبیل آقا مرتضی نجم‌آبادی و میرزا زین‌العابدین ملک الخطاطین قزوینی^۲ که روزنامه تربیت مرحوم ذکاءالملک را مینوشته و خیلی چیزها هم نوشته. این استاد هم مادام‌العمر چیز نوشته و میتوان گفت خانه (ای) نیست که خط آن‌مرحوم نباشد و از شاگردان میرزای کلهر باز هم هستند از قبیل معاون‌الملک مرحوم- و افتخارالملک و این بنده عمادالکتاب^۳ که در صف نعال واقع و بهره‌وافی از میوه بوستان میرزای کلهر برده‌ام در سن شانزده سالگی بعتبات رفته و در کاظمین سه سال و در کربالا و نجف چهار سال متوقف و در ضمن تحصیل، برای علمای بزرگ آنجا خیلی چیزها نوشته از جمله یک‌دوره فقه مرحوم آقا سید علی

(۱)- در ذیل صفحه اشاره باین کتابچه شد.

(۲)- میرزا ابراهیم قوام‌الکتاب برادر میرزا زین‌العابدین شریفی نیز شاگرد کلهر بوده است.

(۳)- منظور عمادالکتاب قطعا شاگردی مع‌الواسطه کلهر است و لاغیر

بحرالعلوم را نوشته و افتخار درک ملاقات آیه الله شیرازی و آیه الله مازندرانی و آیه الله رشتی را دارم. باصطلاح چیزنویسها فتم ثلث و نسخ نویسی بوده و زیاده از پانصد هزار بیت کتاب کرده است، پس از هفت سال اقامت با پدر ملک ساسانی، مرحوم ملک الکتاب بطهران وارد ابتدا بنویشتن ترجمه های مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا برای ناصرالدین شاه مشغول و یکجلد نامه دانشوران و یکی دو سال از سالنامه آلمان را نوشته و قرآن حسن معروف (مرحوم حاجی میرزا حسن فسائی) را که یکی از فضلا و دانشمندان متبحر بود و قرآن مزبور مفسر بنفاسیر اربعه است نوشته در اوایل سلطنت مظفری بنویشتن کتاب شاهنامه فردوسی (امیر بهادری) موفق شده در مدرسه افتتاحیه که دارای چهارصد شاگرد بود معلم بوده عشق مفرطی بتکمیل خط نستعلیق داشتم پس از مشق زیاد یکشب معلم مرحوم خود میرزا محمد علی خوشنویس قزوینی را در خواب ملاقات کرده پرسیدم: (میرعماد و میرزای اکلهر کدام یک بهتر نوشته اند) آن مرحوم گفت: تو خودت بهتر از آنها مینویسی. چون بیدار شدم بکلمه مینویسی که خبر از آینده میداد امیدوار و دمی از نوشتن نیا سودم تا سیزده چهارده سال قبل خواب عجیب دیگری دیدم که در بالای منار بلندی ایستاده ام و صدائی در اطرافم شنیدم که گفت:

عماد الکتاب تو در بلندترین جاهای دنیا ایستاده ای) بخلق خدا خدمت کن. پس از بیداری مقصود را خوب دریافتم اگر چه شاعر نیستم اما این اشعار را در همان زمان ساختم:

بخردی املها زدل کاستم ز یزدان درخشان خطی خواستم... الخ
الحاصل ابتدا شروع بترتیب کتابچه های رسم المشق و خدمتی که در

(۱) - از یکی از شاگردانش شنیدم که عماد الکتاب همواره می گفته است: کلهر پایه و سطح خوشنویسی را به آن درجه از تعالی و غنای خود رسانده و آنچنان شیوه یی شیوا و شیرین و جذاب از خویش برجای نهاده است که دیگر ما در دهر از پروردن چنان استادی ناتوان است. این عبارت علو مقام و منزلت کلهر را نشان میدهد و حقاً هم باید گفت میرزا محمد رضای کلهر البته بعد از میرعماد حسنی قزوینی فرید الاقطار و وحید الاعصار است. افرادی که بزور انصاف و بینش آراسته اند این نقل قول استاد را در شأن کلهر نیز مشمول شخصیت بارز و مبرز هنرمندی چون خود او هم میدانند و درینجا بدون غلو و مبالغه باید گفت که دیگر شاید پس از این طبیعت قدرت تولید و سازندگی چنین هنرمندی نابغه را هم نخواهد داشت.

تنظیم این کتابچه‌ها کرده برای پیشرفت خط بی اندازه مهم است زیرا که اولاً خود و دیگران نزد اساتیدی مشق کرده‌ایم که تعلیم (خط) را روی ناخن میدادند و آنرا فوراً پاک میکردند و شاگرد را بیست و سی و چهل سال معطل مینمودند. بنده چهل سال را بچهار سال بطور تفتن قرار داده‌ام که هر طفلی بنوشتن یکدوره رسم المشق در چهار سال، شبانه روزی یک صفحه دارای خط خوب میشود. ثانیاً اینهمه مدارس هر یک محتاج یک نفر استاد خط میباشد کتابچه‌های مزبور چندان محتاج معلم خط نیست. ثالثاً بزرگترین اشکال خط ایرانی فرا گرفتن خطوط متنوعه‌ایست که هر طفلی مجبور است دو سه قسم خط را بیاموزد از جمله چند قسم الف و چندین قسم ب و چندین قسم جیم و چهارده قسم دال و چندین قسم یا که تمام اینها در کتابچه‌ها بطوری مراعات شده که طفل پس از نوشتن یکدوره رسم المشق چشمش بتمام خطوط آشنا میشود. یکی از خوشنویسهای استاد ندیده خود رو ب سرمشقهای کتابچه خرده گیری کرده گفته بود: با. بت. بج. بر. بد یعنی چه؟! غافل از اینکه همین عبارت یکی از شاهکارهای اساتید بزرگ است که حروف تهجی را دو حرفی یا سه حرفی برای متعلمین سرمشق قرار داده‌اند. رابعاً سی و چهل پنجاه نفر شاگرد کلاس را غیر ممکن بلکه محال است یک نفر معلم در ظرف یک ساعت بتواند سرمشق داده هم قلم بتراشد و هم تعلیم بدهد. مگر اینکه قلمها را در خارج تراشیده و مشق اطفال هم محتاج تعلیم نباشد.

خلاصه در ضمن ترتیب کتابچه‌ها بتربیت یکمده استاد اهتمام کرده جمعی را بلاعوض بدرجه استادی رسانیده که حالا همه معلم هستند.

شاگردهای برجسته بنده غالباً مصدر کارهای مهم و همه بدرجه استادی نایل شده‌اند از جمله والا حضرت اقدس ولایت عهد^۲ که خطشان بسیار خوب شده است و حضرت آقای کاظمی وزیر امور خارجه و یکمده دیگر که در کابینه‌های هیئت وزرا و مجلس شورای ملی و وزارت خانه‌ها مشغول خدمت دولت میباشند. در خانمه افتخاراً بعرض آقایان میرسانم که از ابتدای جلوس اعلیحضرت^۳ اقدس

(۱) — منظور مفردات تعلیم خط نستعلیق است که از زمان صفویه تا بحال این کیفیت و نحوه تعلیم دادن معمول و متبع است.

(۲) — منظور محمد رضا پهلوی است.

(۳) — منظور نظر استاد — رضاخان پهلوی است.



رد پست منضم به (مجموعه قراردادی سرحدی ایران و عثمانی)

در این فتنه ها .

ز قصبہ کی تازہ ہوا درخت :

[illegible]

(۲) نہ نہیں مجھ کو از اس لفظ سرحدی . (کیستہ در پنجاب نیز قدوات خود کو کہہ دے تمام ہم لفظ سو خارج زلیں غمزدہ و غین تقسیم فقر و دار است جسیدہ کردہ و چون بیہ دور دعدہ و محبت و طرا لفظ و دہرب اسمی تحقیقات دقتہ سہر کہہ عرض و طہر لفظ جہنمہ بر یک سین و بر تہ عرفت تہی بر تہ دور و فنی تہ معنی ثلث کیستہ و نہ نہیں اسکا از نہشت و از پنج طرف ہم سہر تہ در نہ نہیں من نہ رقی بنام نہ نہیں سہر تہ گزردہ)

(۳) نہ نہیں اطلالت ددزہ و قیمت بن صدو مجلس سہر سہر و مقادہ نامہ سہر سہر (سہر از تمام سہر سہر کسرن سہر سہر رخا تہ سہر سہر سہر مجلس چندین بار سہر سہر تہ و نہ کہ دتہ سہر کتا و نہ تہ لانی عثمانیہ تہ سہر کردہ

. شہریت نوش آفرید از ماس نخل
 . نخل تنہا ور کند ز دانه حسہ ما تحریر شد
 . قسمت خود میرند منعم و درویش تم
 . روزی خود بخورند پشہ و غمقا تحریر
 . کس نتوانست حق حمد تو کفایت
 . باہمہ کرو بیان عالم اعلاتہ
 . بار چند ایاہی منی و مدبر تم فردا
 . از ہمہ عیبی مقدسی و مبہراتہ
 . سعدی از آنجا کہ فہم و ست سخن گفت
 . ورنہ کالات و وہم کی رسد آنجا

الدنیا مخرقہ و اہلہا مخاریق
 ۱۳۲۲ تحریر شد : علی آقا جینی

میران دیده که آتش بزد کرد به عشق

۱۳۳۳ نوشته شد

میران دل که در او نور محبت نبود

نگارش علی - آقا حنی

چون طهارت نبود کعبه و قبا نه یکی است

نمود خیردان خانه که عصمت نبود

همایونی طرف توجه و عطوفت ملوکانه واقع و بعنوان فرمان‌نگاری در دفتر مخصوص شاهنشاهی بخدمت مشغول هستم و اخیراً از طرف انجمن آثار ملی بنگارش کتیبه‌های آرامگاه فردوسی مفتخر و حسب الامر بانجا رفته در مدت سی یا چهل روز تمام کتیبه‌ها را نوشته و مراجعت کردم و در اینجا نیز بنوشتن کتیبه‌های دارالفنون و کتیبه‌های دانشسرای عالی و مدرسه رضائیه و دانشگاه معقول و منقول و دانشگاه تهران و چندین مدارس دیگر موفق و خوشوقتم که تا کنون توانسته‌ام به تقدیم این خدمات، مستوجب نشان درجه اول علمی وزارت جلیله معارف شوم.

اخلاق عمادالکتاب: عماد سیفی مردی آزاده و بلندنظر بود طبع عالی و همتی والا داشت، شاگردانش همگی او را بآداب دانی و انضباط و مهربانی و هنرمندی و سخندانی ستوده‌اند.

زیرا رفتار عماد با آنها چنان بود که از عوالم تعلیم و تعلم فراتر رفته و آنانرا فرزند و از اعضای خانواده خود تلقی می‌کرد، و تا آنجا که مقدور بوده با اهدای قطعات گرانهای خود که هر یک از آنها گذشته از ارزش معنوی امروز از لحاظ مادی قیمت گزافی دارند تشویق و دلخوش مینمود. و حتی بعضی از شاگردان فقیر یا کم بضاعت خود را بدون دریافت حق‌التعلیم خط آموخته و باستادی رسانده است.

استاد، جمال هنر را با کمال اخلاق در خویش جمع آورده و بدانها عشق می‌ورزیده و هنر خوشنویسی را تنها برای نفس هنردوست می‌داشت تا بدانجا که بواسطه همین علاقه مفرط که بفن خود خوش‌نویسی داشت در هر میهمانی که دعوت می‌شد وسایل تحریر را نیز بهمراه خود می‌برد و در همانجا گوشه‌یی اختیار و بدرخواست دوستان و مریدان بیشمار که داشت مشغول نوشتن می‌شد. از خانه و کاشانه و زاویه اعتاب مقدسه و اماکن متبرکه گرفته تا گوشه‌ی زندان چیز می‌نوشت و بدیگران اهدا می‌کرد. دو فقره مرقومه‌ی زیر را که قسمتی از اواخر دو سیاه مشق وی میباشد برای نمونه نقل می‌کنم:

(... در زاویه مقدسه فرزند محترم امام هفتم موسی بن جعفر و اخت امام هشتم علی بن موسی امام هشتم سلطان الاولیاء این صفحه را نوشته و برای یکی از بهترین دوستان بدارالخلافة طهران حقّت بالامن والامان فرستاده شد

اقل العباد عمادالسیفی القزوینی)^۱

در سیاه مشق دیگر وی نیز چنین آمده است:

(... ناخوشی و ضعف بنیه نمی گذارد یک چیز خوب جهت برادرم)

بنویسم. عصر روز بیست و یکم جمادی الثانی در آفتاب نشسته نوشتم

العبدالمحبوس عمادالکتاب محمدحسین بن محمد قزوینی (۱۳۳۷)^۲

وی مردی شریف و پاکدامن و در جامعه مورد احترام و سرشناس بود و عمر یرا

با تقوی و شرافت و پاکدامنی سپری نمود، اطلاعی که زیر را نیز که مشارالیه از زندان

شهر بانی انتشار داده حقیقت این مطلب را تأیید می کند.

«هموطنان شرکت در مجمع انسانی چه اندازه تلخ و حبس چه عوارض

تلختری داشته است! جامه عنصری برای اشخاصیکه دارای صفات ملکوتی

هستند بسی نارسا و آن ملبوسی که این طایفه را بعالم حیات خوشنود و علاقه دار

کرده است. تقوی. شرافت و پاکدامنی است.

من خاطر هموطنان محترم خود را بسابقه احوال شرافتمندانه خود متذکر و

لزوماً افکار عامه را باین نکته احاطه میدهم: آن لباس تقوی و افتخاری که در

پنجاه و چهارساله مراحل حیات پوشیده ام در تن من تا ابد باقی و دست روزگار

هم نمی تواند از هیکل منزهم جدا کند.^۳

العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷ هجری قمری

سواد نامه ایست که عماد سیفی به مرحوم میرزا ابوالحسنخان فروغی ناظم

دارالمعلمین نوشته و مضمونش مؤید خیرخواهی او نسبت بعموم طبقات مردم میباشد:

(تصدقت شوم آورنده عریضه سیدجلال از محصلین دارالمعلمین و

بواسطه چند روز غیبت مصادف به تعرض اولیای محترم مدرسه شده. از تحصیل

محروم و رفته رفته ارکان ماحصل اندوخته های چندین ساله او متزلزل و بعقیده

بنده یکنفر بورشکست های تجار کم مایه افزودن دور از حزم و احتیاط باشد چه:

وليلة نحسن یصطلى القوس ربها واقطعه اللاتى بها يتنبّل

تمنی دارم بپذیرفتن دوباره او متشکرم فرمائید.

۱۷ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمس العبد عمادالسیفی

(۱) - اصل این قطعه نزد آقای مشعشی است.

(۲) - این قطعه جزء مجموعه ی مرحوم دکتر مهدی بیانی است

(۳) - بدایلی از آوردن دو سطر آخر این مکتوب خودداری شد.

تقدیرت هم آورده عیضه بیهوش از حسین و حسین در بطن چیده
 مصداق تبری اوی ای محترم در شده از تفسیر محرم در دوشه ارکان چهارم از
 چنین نادرزل و بقیه بنده کینه بپشت و بر تارکم و بر بنه دودن در زخم و
 شد . پ . دلیله یحیی صطی الفوس ربها و اقلعه اللاتی بها یتبل
 تدارم بیزین و در دوشه دوم و ۱۷ هجری ۱۳۰۶ شمس الکریم

گاهی چنان شیفته خوشنویسی گشته و مخصوصاً از هنر خویش سرشار از
 خرسندی نفس می شود که بی اختیار بتعریف و تمجید از هنر خوش نویسی می پردازد
 تا آنجا که در سطور زیر که در اواخر یکی از سیاه مشقهای وی باقی مانده، دریغ
 می گوید بر: (آن کسیکه از این صنعت شیوا بیهوش و بی نصیب می باشد هزار و
 سیصد و یازده شمسی بیدلفقیر الحقیر محمد حسین عمادالسیفی^(۱))

یکی از خصایص این مرد بزرگ این بوده است که پیوسته می کوشیده در
 سرمشق هایی که بشاگردانش می داده جنبه ی پند و نصیحت و تنبه و عبرت را از دست
 نداده و بمقتضای وضع اخلاقی و روحی هر شاگردی مطلبی مناسب حال وی در نظر
 می گرفته، گاهی نیز آنچنان تحت تأثیر عوامل و حوادث ناراحت کننده قرار می گرفته
 که بحکم اجبار کارش درین زمینه به طعنه یا تعریض می کشیده و در چنین موقعی
 سرمشق وی نیز رنگ مناسب حال او را می گرفته است، عضویت این مرد در کمیته
 مجازات و دستگیری و زندانی بودنش در محبس نظامیه در مدتی نسبتاً بعید و طولانی و
 تحمل رنج دوری از زن و فرزند و بروز عوارض بیماری و نقاهت ناشی از توقف در
 سلول انفرادی و بلا تکلیفی وی در سنین کهولت عماد را وادار به بث شکوا نموده، لذا
 احساس قلب دردناک و محزون خود را ناچار از کلام و شعر و حدیث و آیات و اخبار
 مدد می گیرد و با آن پنجه سحار و کلک ذخار بر روی کاغذ می آورد و شاهکار تازه یی
 می آفریند و اوراقی تاریخی و ارزشمند از خود بجای می گذارد. گاهی در حال خشم
 در مقام تعریض و کنایه در قطعه یی بسیار شیوا و زیبا که درین کتاب گراور و
 منعکس گردیده خطاب باحمد شاه قاجار بخطوط نستعلیق و تعلیق، خطاطی و هنر
 نمائی کرده است.

(۱) — این سیاه مشق نیز نزد سید ابوالفضل موسوی کجوری است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا جعفر بن محمد الصادق عليه اسلام لولا السلطان لا كل الناس بعضهم بعضاً وقال يا معشر الشيعة لا تدلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم، فان كان عادلاً فاسئلو الله ابقائه، وان كان جائراً فاسئلو الله اصلاحه، فان سلطان العادل بمنزله الوالد الرحيم، اللهم متع المسلمين بطول بقاءه و ضاعف ثواب جميل حسناته.^۱

و يا دوباره از فضای تنگ و تاریک و محقر سجن بوسیله این حدیث معروف و مشهور حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیام می فرستد که: شرف المرء بالعلم والادب و بقیه را نمی نویسد تا احمد شاه خود دریابد که: لا باصل والنسب و مابقی مطالب را در ذیل آن بخط شکسته عنوان نصره السلطنه در ایام عید نوروزی نوشته و هم بوسیله او برای احمد شاه می فرستد تا بلکه بواسطه ابراز کمالات خود از زندان نجات یابد ولی گویی که اصلاً گوش حضرات شنوایی خود را از دست داده است. پس ناگزیر این بار بصورت دیگر دست بکار شده و دوبیت اثر طبع شعر خویش را و رای میل باطنی و اعتقاد قلبی بخط نستعلیق ممتازی بطرز چلیپایی می نویسد:

همایون چشمی عالم پناهی	مسلم بر تو ملک و پادشاهی
بود ذات تو در ظل آلهی	میسر گرددت هر چیز خواهی
و در سمت راست این قطعه شرحی مبنی بر تقدیم این اثر که بدست خود عمادالکتاب به تذهیب رسیده است مزین شده و در سمت چپ همین قطعه رقم کرده است:	

فی ایام الخلافه البهیة والسلطنة العلیه. السلطان العادل المفخم و الملک المؤید المعظم. السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خلد الله ملکه و سلطانه^۲

که متأسفانه باز هم نتیجه ی مطلوب حاصل نگردید و بالاخره در زمان پادشاهی رضاخان پهلوی و ایام ولیعهدی محمدرضا پهلوی پسرش از قید حبس رسته است. مرحوم استاد عمادالکتاب بنا بفرمان پهلوی اول از این پس ضمن تصدی فرمان نگاری دفتر مخصوص در باره معلم مشق خط ولیعهد نیز بوده است و بسر مشق هایی

(۱) - این قطعه جزو مجموعه ی آقای محمدعلی کریم زاده است.

نویسه
۱. بنسرومایه روزگار مبرمه

معمّر را مژ
نهر زهر عیب در آن رفت
۲. زورت ارپیش میرو د باما

مهرت
۳. بنسرومایه روزگار مبرمه

دسترسی یافتیم که بمنظور تأدیب اخلاقی^۱ ولیعهد آذرمان از کلام سعدی مضامینی انتخاب کرده و برای وی نوشته است. نا فرومایه روزگار میر. و یا هرگز از شاخ بید برنخوری و همچنین زورت ارپیش میرود^۲ ما^۳.

مذهب عمادالکتاب: هیچگونه تردیدی تا کنون در مورد شیعه بودن عمادالکتاب پیش نیامده^۴ و قرینه ای نیز در مورد ظهور و بروز اعمال وی مبنی بر روی گردانی او از تشیع دیده و یا شنیده نشده بلکه آنچه از او دیده شده حفظ شعائر اسلامی بوده و مخصوصاً هر جا نامی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در قطعات به تفاریق مرقوم کرده به تفریح و احترام و بطریق و آداب شیعیان آنرا نقل کرده که همگی مراعات این قبیل آداب وی را مردی متدین و متعصب بمذهب تشیع معرفی و قوت ایمان و پرهیزگاری این بزرگوار را نیز از لابلای سطور سیاه مشقها و قطعات وی آشکار نموده و مدلل میدارد. و ما اینک یکی دو قطعه ای که از وی بیادگار مانده و می‌رساند با وجود پیری و کهولت بانجام فرائض دینی علاقمند بوده است ذیلاً می‌آوریم تا گواه بر آنچه گفتیم باشد:

«در لیلۀ هشتم ماه مبارک صیام خدمت آقایان محترم عظام صرف افطار شده شکر ایزد تبارک و تعالی را ، خوش گذشت اللهم انصر دیننا والف قلوبنا واحفظ. مشقه العبد المذنب عمادالکتاب سیفی القزونی ۱۳۴۳ هجری»^۵

وفات عمادالکتاب: مرحوم عمادالکتاب تا تیرماه سال ۱۳۱۵ شمسی باصلاح و افتخار زیست و در ۲۶ تیرماه همین سال در سن هفتاد و پنج سالگی دفتر زندگانی پر افتخارش طی شد و در تهران دیده از جهان فرو بست و برای همیشه چهره از دوستان خود بنقاب استتار کشیده است.

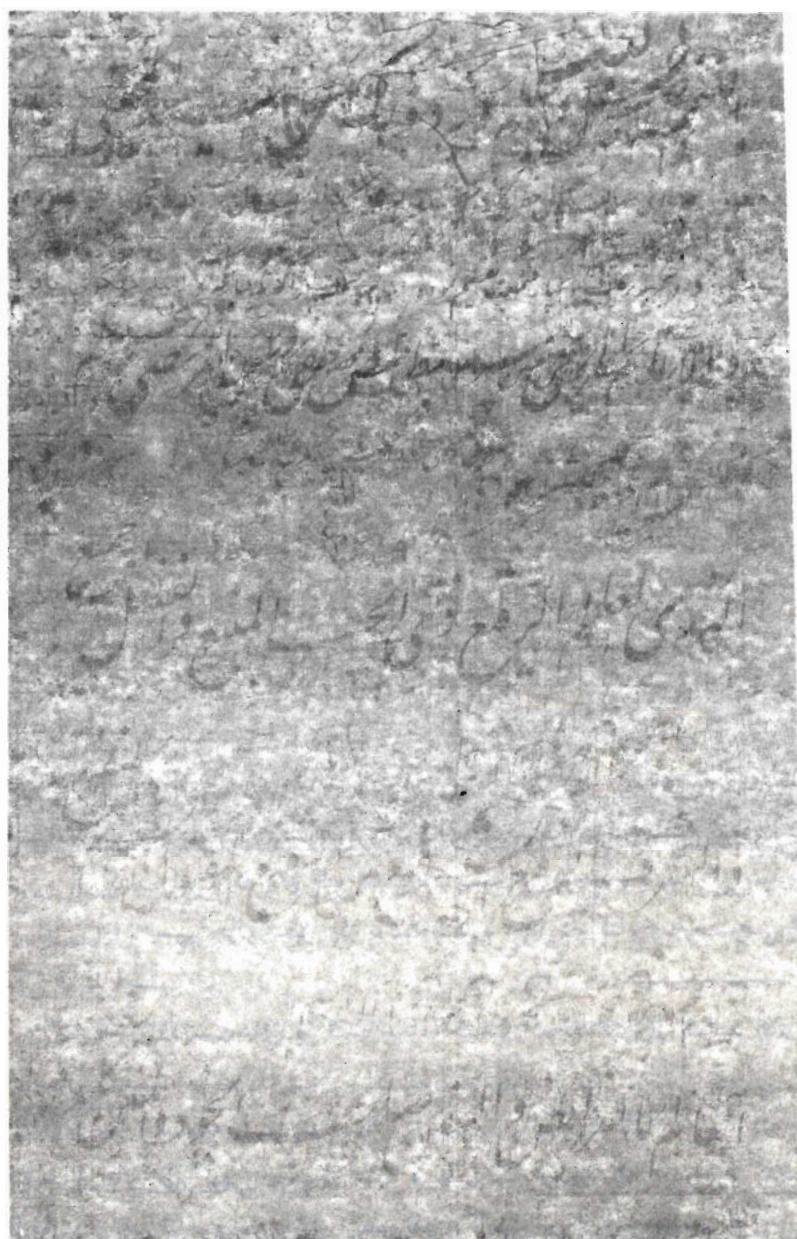
الحق که مرگ عمادالسیفی ضایعه بزرگ و فقدان اسف آوری بود که قلب دوستداران را برای همیشه آکنده از غم ساخت. یادش گرامی باد.
باری نظر بخاک عزیزان رفته کن تا مجمل وجود ببینی مفصلی
آن پنجه کمانکش و انگشت خط نویس هر بندی افتاده بجائی و مفصلی

(۱) - این سرمشقها را نزد آقای غلامعلی عطار چیان دیده‌ام (بنا بر معرفی خود ایشان)

(۲) - یکی از منسوبین وی معلوم نیست چرا با استاد مخالف بود و تهمت بیدینی بوی زده بود و این جانب که عقیده بنادرستی این تهمت دارم بر خود لازم دانستم شمه ای از اعتقادات این مرد شریف و بزرگ را یاد کنم.

(۳) - جزو سیاه مشقهای آقای سیدابوالفضل موسوی کجوری است.

: فاصبحوا قدا عا دایه نعمتیم نعمتیم نعمتیم اذ هم هم و هم
 . اذ هم و هم و هم و اذ ما شمس بر
 . من شمس و پی بسبب صف ککسبه ما شمس آمد و
 . من استنجیها در لاله شمس ماه مبارک صلیام
 . خدمت اقامان محترم عظام صرف افطار شده
 . سکر از دمار کک و تعالی را که خوش کدست
 . اللهم انصر و ننا و ننا و الله لطف فلو ننا و ننا
 . مشه العبد المذنب عماد کتاب ایضی الصروی



باری، بر سنگ آرامگاه ابدی این استاد در امامزاده عبدالله (شهرری) اشعار زیر که از تراوشات طبع مرحوم دبیر خاقان می باشد و بخط میرزا حسن زرین خط شاگرد عماد سیفی است چنین حکاکی شده است:

آرامگاه

محمد حسین سیفی عماد الکتاب استاد تاریخی خط و قلم است که در ۲۶ تیرماه ۱۳۱۵ بعالم ملکوت انتقال یافت. دیدی آخرچسان رفت زدار جهان عمادسیفی که بودمرد هنرمند و راد داشت خطی خوبتر ز خط و خال بتان بخوش خطان جهان بود مهین اوستاد عمرش هفتاد و پنج در این سرای سپنج دید بسی درد ورنج ندید روی مراد خدایش رحمت کناد.

آثار ادبی عماد الکتاب

در استقصایی که در شرح احوال این استاد می کردم، در یافتن علاوه بر خطوط و نقاشیهایی که از وی بیادگار مانده چند کتاب نیز تالیف نموده است که بدین شرح است:

۱- یک کتاب لغت (نا تمام) که بخط ثلث و نستعلیق در محبس نوشته و تألیف کرده است.

۲- تذکره شعرای فارسی زبان مشتمل بر شرح حال و نمونه‌ی اشعار آنان بقلم آنمرحوم که در خاتمه آن تذکره شرح حال خودش را نیز منظوم نموده است. این تذکره آن کتاب لغت که هنوز طبع نشده نزد صبیبه اش موجود و باو بارث رسیده است.

۳- حسب حال منظوم که تحت شماره ۱۲۱ در کتابخانه خصوصی آقای باقر ترقی ضبط است

۴- یادداشت‌های پراکنده عماد الکتاب که تعدادی از آن نزد آقای صانعی خوانساری است.

۵- مجموعه‌ی بدون عنوان در شرح حال خطاطان که بشماره ۱۳۰ در کتابخانه آقای باقر ترقی مضبوط است و بطوریکه خواهد آمد آنمرحوم گذشته از این تألیفات قریحه شاعری نیز داشته و بطور تفنن گاهی شعر می سروده است. اشعاری چند که از او بدست آوردم پس از این چاپ می نمایم.

سخنی چند درباره منظومات عمادالکتاب

مجموعه اشعاری که در صفحات آخر این کتاب مشاهده می‌فرمائید سروده‌هایی بوده است بخط ز پپای محمدحسین عمادالکتاب که استاد در این مجموعه ابتدا بشرح حال خود می‌پردازد که چگونه از پانزده سالگی، بعد از مرگ پدر بدون زاد و توشه بعراق رفته و سالی چند در این سرزمین مانده و در عین آنکه با مرارت و سختی روزگار می‌گذرانیده با علاقه فراوان مشق خط را نیز ادامه میداده و پس از گذشت هشت سال در آن دیار بایران مراجعت نموده و در تهران همسری اختیار می‌نماید^۱ و پس از این ازدواج بمشهد مقدس میرود و پس از چهارماه توقف قصد بازگشت بتهران می‌کند. معلوم است که در مشهد کار نسخ نویسی را بحد کمال میرساند.

این اقامت بدل چوشد بر نسخ تحفه سوقات بُد مرا خط نسخ شاید در این مقطع زمانی بوده که بفرمان مظفرالدین شاه شاهنامه را در مدت سه سال با خطی زیبا می‌نویسد....

روزگار دگرگون می‌شود، سخن از مشروطه بمیان می‌آید، از محمد علی شاه و حوادث و اتفاقات شوم و ناگواری که ناشی از جنگ اهرمن استبداد با فرشته آزادی خواهی ست، قیام مشروطه طلبان و بالاخره شکست مستبدین و پیشرفت آزادیخواهان و در پس آن پناهندگی شاه مستبد خود خواه به بیگانگان و سلطنت احمد شاه، قرار وثوق الدوله و مظالم انگلیس و روس و.... و گماشته شدن وی باستادی خط احمد شاه و غیر از این مطالب بسیار دیگری همه را در این مجموعه بنظم در آورده است که برای دانستن تفصیل بایستی بمتن کتاب رجوع کرد.

در صفحه (۱۷) این مجموعه که استاد مهارت خود را در باره خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحان و... شرح می‌دهد و اشاره بآثاری که در مدت پنجاه سال عمر

(۱) — استاد از این ازدواج راضی نبوده زیرا در صفحه ۷ پس از استناد بگفته سعدی که می‌فرماید:

دگر آسودگی مبند خیال

ای که گشتی تو پایبند عیال
می‌گوید:

چهره از غم نمی‌توانم رفت
نرود در کنار زن بی‌یقین
محنت و درد و رنج افزاید

قصه کوتاه کنم من از این گفت
هر که با عقل و دانش است قرین
زانکه از زن بلا و غم زاید

خود از کتاب و کتیبه و غیره که از خویشتن بجای نهاده می نماید دستور ساختن مرکب را باین شرح می دهد:

بمرکب اگر شوی محتاج گیر هموزن دوده قدری زاج
باقی این بیت که کیفیت ساختن مرکب را در آن تمام میکند در این مجموعه نیست و پیدا است که مقداری اشعار (تا چه قدر باشد) ساقط گردیده است. راجع باین ساقطات در صفحه (آ) توضیح کافی داده ایم و نیز همانطور که وعده کرده ایم از روی دوازده صفحه ی مرحمتی ی آقای صانعی خوانساری آنها را به ترتیب آورده ایم.

توجه باین نکته ضروری است که این بیت:

از مرکب چوبی نیاز شدی قلم البته کار ساز شدی
که نخستین بیت از دوازده صفحه مذکور فوق است می رساند که عماد دستور ساختن مرکب را کاملاً داده و مطلب را تمام کرده بوده است که پس از آن از کیفیت قلم بحث می کند و می گوید: قلمی سرخ و سخت می باید...

حال آنکه در صفحه (۱۷) مجموعه اشعار بیت

«بمرکب اگر شوی محتاج گیر هموزن دوده قدری زاج»
ابتدای کیفیت ساختن مرکب است و پس از این بیت دیگر در این باب سخنی نمیرود. نتیجه یی که بدست می آید اینست که چند سطر از ابیات که شامل ساختن مرکب بوده از میان بیت ابتدا (در مجموعه اشعار ص ۱۷) و بیت انتها (در صفحه اول نسخه ی صانعی) افتاده و در دست نیست.

از سوی دیگر هرگاه تمام ابیات مندرج در دوازده صفحه را (که مشتمل بر شرح کیفیت قلم خوب و چگونگی نشانندن حروف بر روی کاغذ برای خطاطی و نیز بیانی درباره موسیقی و عکاسی و... می باشد) دنباله بیت آخر ستون اول صفحه (۱۷) مجموعه اشعار قرار دهیم باز مشاهده میشود که مقداری از اشعار عماد از میان رفته است و معلومست این ساقطات دنباله بیان وقایع مختلف مربوط بهمان زمان بوده است که قسمت مانده آن در اول ستون دوم در صفحه ۱۷ مجموعه آمده و مربوط است بکشته شدن میرزا احمد خان...

باری بطور خلاصه این مجموعه شامل شرح حال و زندگی مرحوم عماد الکتاب و رنجها و مرارت هایی است که وی از جهات مختلف در دوران زندگی خود کشیده و

نیز شرح قسمتی از تاریخ پر آشوب روزگار شور بختی ایران و ایرانیان در عصر و زمان استاد است. که با سادگی تمام سروده شده است.

صرف نظر از غلطهای املائی که بخط خود استاد نوشته شده است درباره کیفیت اشعار وی همین اندازه بایستی گفت که وی دارای طبعی بسیار روان بوده و پیداست که سرودن اشعار برای او آسان می نموده است، اما جای بحث نیست که عماد در خط و خوشنویسی استادی مسلم و چیره دست بوده و آوازه‌یی که دارد بواسطه مهارت وی در این فن مبارک است که شهرت او را در دایره خط و خطاطی محدود کرده است نه در شعر گفتن و با اینکه (بطوری که اشاره شد) در سرودن اشعار استعداد فراوانی داشته و اشعارش بهری بسیار از روانی و سادگی دارد مع هذا بایستی گفت منظومه‌های مختلفی که از وی بر جای مانده است هیچ گاه از جهت ارزش ادبی و فنی شایسته مقایسه با آثار خطی وی نیست و اشعار وی چیزی بر شهرت و نام آورش نمی افزاید....

این غزل و طنیه را در زمان سلطنت سلطان احمد شاه قاجار در محبس نظمیه گفته است:

آن به که ز فتوای تو شد چون شدنی بود
بگریست هماندیده که محزون شدنی بود
شد خیره بدان ریو که وارون شدنی بود
گر ناله عشاق همایون شدنی بود
کاین مظلومه آغشته بهرخون شدنی بود
چون دید زرو سیم وی افزون شدنی بود
زان ره که خود از دایره بیرون شدنی بود
شد تلخ بر آن کام که مسجون شدنی بود
گر چهره فرزین تو گلگون شدنی بود
گر طالب آنطالع میمون شدنی بود
گر ناله مردم همه موزون شدنی بود

از عشق وطن دیده و دل خون شدنی بود
در محبس بیداد تو جان داد بتلخی
در کلبه پندار گرائید بزشتی
هرگز نزدی نغمه بیداد و مخالف
از بستن و بگسستن پیمان همه دانست
پوشید رخ از محرم و بگشود باغیار
بگذاشت به بیگانه سرای جم و سیروس
از یاده بیگانه پرستی همه نوشید
این ملک ترا ملعبه ایشاه نمیکرد
معذور به آزدن آحرار نگستی
مسکن نشدی محبس ویرانه به (سیفی)

*

صدیق زاده دانش پژوه کردم یاد
مسیح وار بروج من او حیاتی داد
برون مقلم دانشور ستوده راد
ضعیف گشته و زنگار غم رمق نهاد
برای عرض ارادت پی بهانه فتاد
چه خوش ز خامه ناخوش نمود استمداد
یگانه مرد خردمند در ره ارشاد
به تهنیت بگشادست و خامه را بمداد
ز ظلم گردون رفته است گرچه خط از یاد
چو صید بسته گرفتار چنبر صیاد
ز کلک خویش مدد خواست هرچه بادا باد
ستوده جایگه دار یوش و تخت قباد
مقام بوعلی و فضل صاحب بن عباد
بسالها چنو آزادمرد دانش و داد

نشسته بودم در کنج محبس بیداد
سبب نمود سؤال و گشود درج جواب
گشود دفتر احوال حضرت ادوارد
نهاد من که ز پیکار چرخ بوقلمون
بجنبش آمد و رفت از قفای اندیشه
ز کلک من که بفروخته است یاری جست
که شصت مرحله پیموده از مراحل عمر
برای عرض هنر پای نه بقصر وصال
ز جور گیتی گرچه شکسته بال و پر
چو مرغ ریخته ناخن ز تیشه تقدیر
ولیک فضل و هنر تا نماندم مجهول
بویژه در بران مهتری که از ره فضل
خصوص در بر دانشوری که میداند
بگাহواره دانش نبشته مادر دهر

آوخ که نرم شد تنم از محنت وانین
پیوسته بسته است در این سرای تنگ
در چنگ روزگار گرفتار درد و غم
ای بد منش زمانه و ای بدلگام خنگ
گرنیستت لجاج فروهل دمی مرا
من اوستاد خطم و پرمایه از هنر
آخر منم یکی ز غلامان خسروی

زین محبس محقر وزین درب آهنین^۱
تاریک چون مشیمه زن دیده چنین
در تنگنای دهر گرفتار آن و این
تاکی بخاک و خون تن زارم کنی عجین
گر نبودت عداوت بردار دست کین
ای بیهنر سپهر بپا کن دیم بطین
احمدشه آنکه هست و را عقل و داد و دین

*

بخردی املها ز دل کاستم
چو این آرزو اوفتادی بدل
نصیبه مرا خدمت خلق بود
چو سی پنج و سیصد ز بعد هزار
بجرم وطنخواهی و راستی

زیزدان درخشان خطی خواستم
چهل سال بنگاشتم متضل
بهای خورش سبجه و دلوق بود
بزندان کشیدی مرا روزگار
همین بدگنه بی کم و کاستی

*

ای صدر اجل ای بتوامید عباد
گر گفت کسی کم ز عمادم بعناد

در عهد توام بخط مسلم چو عماد
این صفحه و این بنان و این کلک و مداد

نوروز شد و گل بگلستان آمد
اندر بن این سیاهچال زندان

بلبل بوصال گل چو مستان آمد
گردون باما بمکر و دستان آمد

*

اندر بن این سیاهچال زندان
پیوسته به بدبختی خود می نالم
(سیفی) جزع مکن که سرائی است مستعار

کالحق باشد محل یأس و حرمان
پوشیده به بیچارگی خود گریان
دیری نه بگذرد که نه این ماند و نه آن^۱

(۱) - مصرع اول این بیت در یک نسخه دیگر این طور آمده است: آوخ بدر می سپرم جان نازنین

و در نسخه ی ثالثی بدین صورت: خون میخورم دمامم چون طفل در جنین.

(۲) - اشعاری که در این رساله نقل شد تا اینجا از یادداشت‌هایی است بخط بانو ملوک سیفی دختر آن مرحوم که مشارالیها آنها را از سروده‌های پدر خود می‌داند.

کتابخانه باقر قزق

شماره ۱۱۱

بر دل باب و نام نهاده ۲ باب رحمت شبت لوشنا

مهر فرزند شد چو نصب العین سکه نام من زنده حسین

بشت ساله بدم که از ره داد پدر من مرا بکت داد

چون ره رشد را بپاسودم الحق از ان دمی نیاسوم

سال عجم بجا پرده چرخید پدر از این دیار رخت کشید

در که ارحال آن مرحوم بودم از درک فیض می محرم

او بچنگ مجوز میانی غم رفته ز من کشی بائی

اندرض باب شد از نیلالم ریخت از بسکیس پر و بالم

دیر بکشد دستری از نو کرده انیت مرد باش و برود

۱
ایک در بند حیل و آزی بشنو تا کثایت داری

تا تر عقل و هوش بفرایه کاز خرد و هوش و اینی بایه

خالق هر چه هست و خوا بود آفریننده وجود و نمود

از پس پرده عدم بر باد نسبت آب و خاک و آتش و باد

آنگه از چند قطره آب روان عقل و دانش بد جان و دوا

از نشیب عدم فراز و جود سلب زندگی مرا نمیشود

پانزده سال بدم و بی‌داد	که روانه شدم سوی بغداد	باش آمده تا که رفیق	به زیگانه راز نهفتن
در حل در کافین کبشودم	تا سه سال اندران محل بودم	از غنایات دی عجب کردم	شکر احسان بجای آوردم
خود و خواجهم برنج آلوده	شب و روزم زابج پالوده	بعد یک هفته ایت فیروز	قد علم کرد چون مه نوروز
نیشم شام بد روزم چاشت	گوئیم و هر آغوش نکاشت	نهضت از آن دینم نمودم	غم دل ز آب دیده بردیدم
ز ابته فضل حق را شال	عش عش غلسم بهی کمال		
ز این سبب مش بودانم	از غنا با خدای بد رانم	الغرض از ره عشاق محم	که کرد می کشود از ره غم
چون رسید به انتهای سیم سال	خطا ندیدم با در استقبال	همه وارد بسای تخت شدم	بمغان با کیت بخت شدم
آمد آنکه ز کردش ایام	سیدی را و حمد الاسلام	در سر لای که بطنیف تشنگ	پاک باز کرد و آرد کینه و گشت
چون مراد غنا و رحمت دید	دست شفقت بفرق و دیده کشید	با کبشودم و مکان کردم	بشای عدا یگان و دردم
برد با نخستین کرب با	رفت دیده و دین کرب و	داشت طفل و آنجست ببال	پسر و دختر ی پسر و خیال
پنج سال اندران مکان بودم	بجسین خاک پاک می سودم	که ز جان بس عسیر تر میشد	هر زمان شوم تربیت یگشت
از عشقش بود تا بمسقت	شب و روزم بهر پیش تنق	من فسروده از رویاری	می کشودم که زهر کاری
که چه بد کار تشنه و تم سخت	لیک به خرمی مشاق سخت	در که خرمی قرین نشاط	بد که زیان روان من و شاد
چون که سرمایه بود غنای خوش	به نزه کنارم از ناخوش	گاه در خدمتش هم چو عاشق	محو افعال پاک چون عاشق
		بود خرم روان می از من	من از اول غمت من آمین
آخر سال پنج بد حجاز	را و مردی سید بی نیاز	در بین حال که از دستم دین	چرخ کشود و عتد پرون
در حل کشود و بار ناز می کند	اتش اندر دل نیاز می کند	قمر از خانه فسر اتق مهر	شده برون پرده بر کشیده زهر
خرمن حرص مستیال به بخت	مرهم لطف التیام آموخت	ما در ناتوان پس از نرسال	تخته از درد و گریه کرد اربال
چون مرا منده دید بر کشود	زیر پرش زهر جای نمود	خود پس از گریه زود و آید	جان من پاک از شوا و آید
گفت که میل باشد تیران	غم مخور دل کن ز غم ویران		

این قاتی فسانه در بر داشت	طرد افسانه آسمانم گاشت	هر که باستیخ خواب خوش است	خوشی در کشود و غم بر نداشت
مادر از غدا شفت و شادای	کرد از پور سلب آزادی	انگه با ریخ باب روز گرفت	گد شیب رخ از حال رفت
کرد غم را بتار زلف یار	بت و نبشت و انگی گنار	هر تنی کو نبشت آرد روی	عاقبت رشت پت کرد خوی
چون گرفت ریا شده بر دوش	پند سدی سر و شرف اندک بوش	من کا زاهل بسنه رفیق بود	کا رسته مانده بل شفیق بود
کای گرفتار پای بند خیال	هرگز آسودگی بسنه خیال	از برای معاش هر روز	بود باز نور و بر و پوزه
قصه گوته کنم من از این گفت	چهره از غم نیست و غم رفت	کاه تحریر و کاه بهتیم	ندیم همتا نبشت اقلیم
هر که با عقل و دانش تفرین	زود در گنار زن بقتین	این سخن کا بهکا میگفتم	پادشاه ماکت خلم
زانکه از زن بلا و غم زایه	با صبر و قلم جهان سپرم	پادشاه ماکت هنرم	
محنت و ریخ و درد و غم زایه	گفته حضرت نظامی راد	نیک بر خوان و در و خوی شاد	
بعد ششاه را و در و میل	بخراسان نمود غم جیل	هر که ز آموختن نذر زنگ	در بر آرد آبل از نیک
با وی آنکه بوی طوس شدم	در هر مخاز خاک بر پس شدم	هنر آموز گر منبر مندی	در کشائی کنی و در بندی
چاره در جرم رخت شاه	بغلک بر و اشتیم کلاه	تا جوانی و تندرستی بت	آید اسباب هر مراد بت
این قاست بل چیده ریخ	تمه سوقات بدر اخلاص		
آزنان شت و ریخ و تسلیق	میکشود ز هر سه بار طلیق	الغرض چایه سپه کنم از نو	بسرانیدن مشکم پر تو
آفتاب مراد شده چو لبه	مرغونیم رخ شدی چو کلنه	بد زمان مغرور آیدین شاه	که سپه مرا ز خطا و کلاه
روی نبود چون در شبان	قافله شد روان چو بی طران	و او مننه مان طبع شنانه	کا ز نوشش ترکم خام
آزنان بیت و چار ساله بدم	خاصه باز بدم نواله بدم	بنایات حضرت باری	کرد و آقبال ملک من باری
چون بدر اخلاص بت سیر	همعنان با زن با در سپه	تا سه سال آنچه بود و نبو شتم	بر نیکی بنام وی کستم
	یا و کار حکیم مننه و دی	انفجار جهان و هم طوسی	
با کتابت برات پروری	داد و از حق غنیبیه روزی	بعد بنگاشتن ز راه آرز	در خر ریخ و اودان و یاز

آنچنان گشت تخم مایوسی	که جان گشته به بفر دوشی	آنچنان سوخت خانه مخلوق	که ز دل ناله رفت تا عیوق
بر که در بر تخم نیکی گشت	عاقبت حاصل نکو برداشت	من چاره نسیه از خواری	در میان و کوه ستواری
انگه یازید دست بهر تاب	در کف ریخ مویه کرد آبا	ماتی ز این بلا بدم پنهان	دم فرو بسته آشکار دمان
		چاره بر گذشته گامیستی	شد بدل بستی و پستی
لاجرم ز حتم گرفت از یاد	غلم نبود بر من آستیداد	ازین دیوار میروید	شاخای ادرت و ایمه
گروش مرغ و تفاق جان	کرد بنیاد غلم را ویران	نصرتار و باقر از تریز	که به ایوانه شکفت اینگز
		هر که خواهد به اندازین تیان	تو اینج کردوش آسان
از پس پرده نور آزادی	کرد روشن چراغ اینوادی	مقدر شده ز صفتان و درشت	نور مشروطه بر تو کفن گشت
پر تو افکنده خمیر همه	روشنی بخشیده که دمه	آنچه تغیر کرد شاه جوان	بی تو کینه بیش گشت زون
که چه ز این نغمه شاه بدستینه	لیک پرش نمود چون خند		
پرچم اعیال فتنه نشود	جز اصرار و زیان نبودی بود	سیصد بیت و هفت بعد هزار	شاه بنمود تاج و تخت ایثار
سیصد بیت و شش ز بندار	شد و فرین بیل و سب و بار	شد پناه همه خویش بر غبار	ناکس و کس بیش هم دیار
کرد مسجد خراب و مجلس پست	دست و کردن زراد در دست		
بر در باغ شاه حبس نمود	بعض را گشت و بعض را فرود	با همه جور و اقصاف و نژاد	نشانده جای می نشاند
بود از گشتگان کی قاضی	که نه اند و خلق آزاد و راضی	تاج و تخت و سر بر تیغ و کلاه	شد مسلم سلطان احمد شاه
دیگری نیز از جا انگیختن	که نبودش نظیر در ایران	بسرور و نشاط گشته دین	زین همه فروخت و آئین
سید پاکت زاده حامی دین	و اعطای محترمه جمال دین		
و اندک پادشاه خلق و بیان	ملک آن غیور سپاهان	پس بایرانیان زمین و دود	کرد مشروطه باز عرض وجود
الغرض نافرسته روشن کرد	دود و دشت بزا و دانه دود	هم خدای احد ز راه کرم	دو آزدای زبان و قلم
چون مال خلق کرد و الزام	دست سیلا خوری و تم و فرام	مجلس از نو گرفت نزع تمام	و کلاست با دوازین فجام

بجده و قریب نیک کمر	کنش کل خفیف از بر	بسیکده کار یاده نمودم	زیر بار فشار فرسودم
ساده نا اطلاع می پیوست	بخطوط و علامت کف بست	که همه صاحب کلاه شدند	بهر بسته کار در و بر راه شدند
آنچنان بودم اطلاع درست	کاخ حال دید می نخواست	هر که محتاج بیتد از ره رفیق	با دل و جان خود با او رفیق
انفسه نفس از غم و دیگر نیز	داشتم اطلاع و بهم پیوست	از جرع عار داشتیم نخواست	از غنا طبع رهت بود دوست
در یکی از دوا و دولت	بسته بودم میانه خدمت	از دروغ اقبال میکردم	فرغ از غنیاب میکردم
هشت سال تمام گوشتیم	عاقبت جام نایب نشدم	کیسه هرگز بدل زلف نبود	یعنی در عفاف و دلق نبود
سینه و سی پنج بند هزار	اوست دم بحسب باقی نزار	بود بسیر از روح من رازد	شار لاتیان بسیکه نبرد می
جرم چو بود و وطن خوای	خواه و تحقیق کن اگر خواهی	بود برای صفت دل نازم	مورد زیر پای نازم
عصه الملک آن بزرگ نهاد	نایب است طعنه نه از راه	کز برای ریاست و هم باه	نامه خویش ساخته سیاه
ابتدا از مستلین امین	کرد آورد و دادشان بامین	شعاع انصاف در ره رمضان	بکینه کشته میرزا خندان
که شمع نیکبخت را از نو	درس تعلیم افکند پرتو	چارتن از برای قتل وی	هم قسم با پاید های می
من خود از آن یسین بودم	کوی سبقت زلف بر بودم	در شب نوزده زنده دارا	تغذیه کردند بازی نورا
هفت سال از طریق نخواستی	مینودم بخاشه یاری	الغرض استوار گشته	شتم شکل برای خود گشته
سر هر سال بر وضع ویرفت	بود عا هر صداقت و شریف	پروه ز این فصل اگر گشت رفت	
الغرض بیت هفت سال تمام	شب و روزم به پیغام تمام	سپرد بر ناکند به بار افتد	
اولین خدمت برای شوق	بدر سزا و طبع رسم المثل	این حکایت بروقی نداد	کا و لین واقعه نتیجه داد
بجالت کمی کشودم بار	بجالت نمی نمودم کار	چو بود آن واقعه کبوتر آه	بود بهنگامه های مسجد شاه
گاه در در پیر مرا شاگرد	گاه در خانه حبس گرداگرد	که امام جماعت طران	با دهن من اهل اسپا بان

* از بنسره ای خود گشایم باز
 تا شود کم و کیف عالم باز
 او را در خطوط اسپاسی
 فنج و ثلث در قاع بنامی
 خط ریحان بنکشته و تعلیق
 می نویسم چو سیر نستعلیق
 خط طعنا و بهم خط مستحسین
 کوی سبقت روبرو از تقریر
 بکتابت چو میکشود دست
 ز اول مسه تا بال عمیس
 پای تا سپهر عشق می پیوست
 از کتاب و کتبه با صد رنج
 بیش از اندازه یادگار نفس
 بنهادم در این برای پسرخ

بر کتب اگر شوی محتاج
 کیر بسم وزن دوده قدر حاج

چندی قبل دوست من آقای حاج باقر ترقی که شنیده بود حقیر در صدد نگارش شرح احوال و جمع آوری آثار مرحوم عمادالکتاب هستم باسعی صدری که داشت نسخه منحصر بفرد مجموعه اشعار آن مرحوم را که بخط غبار نستعلیق نوشته شده بود در اختیارم قرار داد. در ضمن مطالعه این نسخه معلوم شد افتادگی هایی چند نیز در آن هست.

خوشبختانه چند ماه قبل از این که این مجموعه بدست حقیر برسد در ملاقاتی که با خطاط معروف آقای محمد صانعی خوانساری دست داد ایشان ۱۲ صفحه از اشعاری که از سروده های مرحوم عمادالکتاب بخط غبار نستعلیق (مسوده آنرا) بمن سپردند که این اشعار هم ناقص بود ولی بعد از مطالعه مجموعه اشعار مرحمتی آقای ترقی معلوم شد آن صفحات ناقص مربوط به همان افتادگی هایی است که در این مجموعه اشعار وجود دارد لهذا قطعات افتاده را بمناسبتی که لازم است در جای افتادگی ها قرار داده و ذیل آن را با علامت «در حاشیه می نمایانیم و توضیح کافی میدهیم. ضمناً اضافه می شود که با وجود بدست آمدن افتادگی ها باز در میان مطالب گسیختگی هایی ملاحظه می شود که شاید بعدها توفیق یافتن آنها دست دهد و در چاپ های بعدی اصلاح و تکمیل گردد.

در خاتمه، بیان این نکته را نیز ضروری می داند که در بین ابیات این مجموعه گاهی فواصلی باندازه یک یا دو سطر دیده می شود و قرائنی در دست است که سراینده در نظر داشته است اشعاری سروده و در این فواصل جای دهد و یا اینکه شعر مناسب تر از آنچه گفته و نوشته بود بسراید که از جمله این قرائن در صفحه دیده می شود که عماد بجای این بیت:

گرد آورد از رؤس قوم داد دستور کو فزاید لوم
بیت دیگری را باین مضمون:

گرد آورد از بر پایه از جنایتگران کم مایه

مناسب تر دانسته و با مداد کم رنگ بالای بیت مرکبی مذکور بخط خود نوشته است منتهی بعللی و شاید بامید اصلاح بهتر آنرا مرکبی نکرده است و شعری که نامناسب دانسته خط نزده است و نظر اخیر یعنی امید اصلاح، بیشتر بذهن نزدیک است زیرا این منظومه خود ناتمام است و پایان هم نرسیده و چه بسا که دیگر مجالی برای اتمام آن پیدا نشده است.

نیز هم وزن زاج ما زوریز هم بهم وزن هر سه، صمغ به بیز

چربی دوده ابتدا بزدای
 لاجرم خورد کن تو ما زورا
 بگذارش که پرده بندد تار
 تا زمانی که آب صاف شود
 حال گویم ترا طریقه ساخت
 حل کن اول تو صمغ را در آب
 دوده در آب صمغ روزی دو

زاج ترکی میان آب بسای
 هم بجوشان میان آب او را
 پرده برگیر و کن عمل تکرار
 آب در موقعش بکار رود
 تا توانی بخوبیش پرداخت
 صاف و جوشیده آبرا در یاب
 کن صلایه بریز زاج از نو

پس بسای و بریز ما زورا
 بعمل آر زور با زورا



خواجه اسفندیار میدانی
 من نه سهرابم و ولی با من
 خرد زال را پرسیدم
 گفت افراسیاب وقت شوی
 باده چون دم سیاهوشان
 صاف چون رأی شاه کیخسرو
 گر فرستی توئی فریدونم
 همچو ضحاک ناگهان پیچم

که برنجم ز چرخ روئین تن
 رستمی میکند مه بهمن
 حالتی را چه حیلست و چه فن
 گربدست آوری زمی دوسه من
 سرخ نه تیره چون چه بیژن
 تلخ چون روزگار اهریمن
 ورنه روزی نعوذبالله من
 مارهای هجیات بر گردن

در پایان اشعار این دو بیتی نیز وجود دارد:

سیصد و سی و پنج بعد هزار
 جرم چبود بود وطن خواهی
 از مرگب چوبینیا ز شدی
 قلمی سرخ و سخت میباید
 ابتدا از قلم گشامیدان
 بعد بگشایشست فاق قلم
 نوک او را گذار بر قلم زن
 هم محرف تراش و هم بنویس

او فتادم بحبس با تن زار
 خواه و تحقیق کن اگر خواهی
 قلم البسته کار ساز شدی
 تا ترا نیک او بکار آید
 تا بقطر قلم شود میزان
 نصف میدان شود نه بیش و نه کم
 قط او را یقین محرف زن
 تا بزودی شوی تو خوب نویس



چند چیز دیگر تراباید

که خط و ربط نیز بفزاید

ابتدا عزم و آنگهی تسلیم
 بعد بنشاندن حروف و کلام
 چارده حرف چون قطار و ریل
 ک گ ت ث ر ز
 چارده حرف بر طریقه ذیل
 ج ح س ش میسم و ع
 فوق و ذیل حروف با مسطر
 گربدست آوری ز رسم المشق
 بطریقی که داده ام دستور

ثانیاً در جهات موسیقی
 از رهاب و نواد شور و حجاز
 از همایون و سلمک و ماهور
 از صفاهان و زابل و نیریز
 از عشیران و فیلی و عشاق
 از نهانندی و حسینی و راست
 از حنیض اوج و از عرب نرروز
 نغمه و ماوراء نهر و سرود
 همه این لحنها که بشمردم

ثالثاً بر فنون نقاشی
 من بشایسته رنجهها بردم
 گرچه دستم تهی بد از استاد
 از رُخ و نیم رخ سرو صورت
 از مرایا و از مناظر دور
 از برای نمونه رندان

رابعاً از علوم عکاسی
 بیخبر نیستم من از کم و بیش

آنچه استاد گویدت تعلیم
 که فواصل شوند خوش اندام
 بنشینند چون حروف ذیل
 ط ظ ف ذ ب و ژ
 بنشانند چون نشیب کیل
 ص ی ق ل و ن و غ
 خوب معلوم گردد ای مضطر
 دوسه دوره از آن نمائی مشق
 نشود هیچ نکته ات مستور

داشت سرمایه نظم و تنسیقی
 ترک و کرد و همدی و هم شهناز
 دشتی و چارگاه و نیشابور
 پنجگاه و بزرگ و کوچک و ریز
 خسروانی و دلکش است و عراق
 داد و بیداد و راک هندی خواست
 از مخالف حصار شد پیروز
 زیر و بم لحنهای خوش بسرود
 من به سنتور نیک بسرودم

گرازا این علم با خبر باشی
 تا که بایسته بهره آوردم
 لیکن از هوش خود بدم دلشاد
 از برو چهره و قد و قامت
 نبدم بیخبر علی المقدور
 ساختم چند صفحه در زندان

که گذارند شیشه بر شاسی
 بلکه میزان کنمش بی تشویش

آنزمانی که کلدیون تر بود
 حال چون از فرنگ بی تشویش
 هم دوی دگر ثبوت و ظهور
 کاغذ مات و طلق و البومین
 دوربینهای کوچک بغلی
 دوربین بزرگ از دو کره
 هم گراور و هم لیتگرافی
 هر که باشد باین علوم رفیق

زحمت کارهاش برتر بود
 میرسد کلدیون خشک از پیش
 با مقوا طلا و نقره و نور
 می بسازند فیلم بژلاتین
 از فرنگ آورند بی دغلی
 سه و پنج است و بیست و چارگره
 میشود خارج از فتوگرافی
 میکند صدق قول من تصدیق

خامساً در عروض و شعر و بدیع
 در لغت بدع تازه را گویند
 ببلاغت بدیع گردد نثر
 اهل معنی فصاحت آن دانند
 ضعف تألیف برکنار شود
 نظم و نثر از سجع شد مقرون
 و آنگهی بر موازنه بگرای
 بعد تجنیس زاید و لاحق
 چون بتجنیس رفع شد مشکل
 پس برد العجز سخن بسیار
 بعد از آن استعاره مقبول
 مطلع از حسن چون بیاراستی
 انوری بر طریق حسن طلب
 این طلب از طریق تهدید است
 حال گویم تناسب و ایهام
 بعد مدحی که شبه ذم باشد
 التفات است و آنگهی تذیل
 هشت قسم است لاجرم تشبیه
 اعتراض الکلام حشو ملیح
 از دو معنی بگیرد زو و جهین

بود فکرم نو و مقام رفیع
 بلغا نظم و نثر آرایند
 بفصاحت بلیغ گردد بحر
 ضعف را از کلام پردازند
 بفصاحت کلام یار شود
 پس بترصیع بند سلک فنون
 هم بتجنیس تام و ناقص آی
 هم مطرف بکن با و لاحق
 شبه با اشتقاق و قلب کل
 چار قسم است و هر چهار یار
 که ز علت تهی شود معلول
 حسن مقطع یقین بدانستی
 باده ز اسفندیار کرده طلب
 نیک برخوان اگر که تردید است
 چون طباق و تضاد فطر و صیام
 یا که ذمی که شبه مدح آید
 که بایهام نام شد تخیل
 که شود نظم و نثرزا و تنزیه
 متوسط بخوان و حشو قبیح
 از ملّون بخواه ذو بحرین

الغرض از تجاهل العارف
بموشع چونیک در ننگری
بمسمط اگر بود مهری
بملمع کمیت اگر تازی
بمقطع موصل است ردیف
تعمیه مشکلست و پیچیده
لف و نشر است و آنکه پی تضمین
احتیاج است اگر ترا لف و نشر
لف و نشر مرتب آنرا دان
لفظ اول بمعنی اول
مثنوی را چو خواست بشناسی
مثنویات خمس را تو ببین
غزل از شیخ سعدی و حافظ

زود مگذار و مگذار ایعارف
از مرتع یقین نمیگذری
باز کن دیده بر منوچهری
فارسی بایدت هم تازی
بمصحف کلام شد تصحیف
بمعما حبیب شد جیده
ممتنع گاه سهل و گاه تخمین
در نصاب است گفته بونصر
که دو لفظ آورند و دو معنی
لفظ ثانی بمعنی ثانی
بنظامی گرای و فردوسی
شد به شهنامه ملک ما تزیین
این دو اصلند دیگران لافظ

* بتضمیه اگر شوی محتاج

بست معود سعدی بر به تاج

قطعه را از دو بیت آد بیت

میتوان ساختن با فی لبیت

از رباعی که قافیه تمام است

روشنی بخش چشم ایام است

مستزاد آنکه بعد هر مصرع

چیزی بنزد آن که بعد هر مصرع

از جزالت قوی بود مقصود

وقت از زری لطافت بود

بر کشیم ترا بجزو عرض

کو شش کنانایت معروض

از طویل بسیط و مجردید

بر جزو بهم همنج بایدید

هم سریع و در مل مضارع آن

و از بهت تقارب است بدان

از تدارک جبهه کامل رو

مقصد منسج مجتث گو

سید یعقوب ناطق شیراز	هم بسنگد ارداو و قنار	صاحب منصب و مکرشان	بد علی خان که بعد شد سلطان
آتش دلاشی فرا هم آورد	نان و آبی بحلق میداد	معتز صد	
که پریشان کنند دولت را	دولت پاک با عدالت را	این علی خان برادر می دارد	که برادر نه آذری دارد
عاقبت بختند در سینه	که بریزند توی کابینه	بسته بر زلف خیش و خلق	کبر و داده ز بد جامه و خلق
بعض مضروب و بعض مقتول	بنامید فضل و تقبول	آن شنیدم دل از و ثوب سرد	زانکه در غنمه کوی یگی بر
آن شنیدم که وجهی از صندوق	بر اینکار داده بود و ثوق	عاقبت از و ثوق خوش یاد	بر و همه راه خوش تا بغداد

گفت این را ز راه پستخاق

شخص جانی بش بیان طاق

منصبش در نظام شد سلطان

لقب وی امیر ناصر خان

غرم اشرا را جابل و ناشی	ماند در بوت فتنه اموشی	الغرض پهلوان و دیه عالم	جمع شد گرد این ترانه خام
زانکه کاپنه منفصل کردید	ز دو مصحاح مقفل کردید	با تعلق و سلاح بر بازار	بختند از بین هم زیار
بور شد باز آمو و مامور	همی بر فتنه ار شد مجبور	الغرض شد ته ارداد تمام	همه ز آقا زادی تا انجام
چون فتنه زد این بازی	بنمودند باز خود سازی	که چه در مجلس از فضول و مواد	همچو کس برین اطلاع نداد
اسلحه از تخت و چوب طاق	از برادریک و موزر و تخاق	لیک آنچه بر بستی پریت	از اصول و سایشین است
ساز کردند جمله برشته ار	پس روان ساختند بر بازار	که انقیاد نظام حکم و کات	با نفیس است هر چه خواهد خوا
سر و سر در و مجسم اشرا	پهلوان سینه ششم سمار	بیج ایرانی حق خواهد داشت	تعم منصب سینه خود کاشت
و گرین کس بری موفان	که شد آخر بد را ویزان	رو ساری دوا بر دولت	از ولایات و هم ز پاجی
پس با واقعه اسم این ار	مزدوی از و ثوق پر شد دار	همه باشند با نفیس نرادر	و دیگران بسچو کور مار زار
هم برادر زن محمد خان	نام وی بود علی اکبر خان	پس بکشون معاون در راه	از زر و سیم دامن و یاه
از کریم مجاهد و سرباز	دید و شد میزای با عتاز	از سر و سرب و کیمای نفیس	همه با نفیس پر تمیس
هم ز ثرا ندارم و هستند	که بنام حقوق پیوستند	ایات از وصول و ایصال	همه از جزو و کل و ماه و سال

از وظایف مقررات بقوه	رفته رفته مرافعات بقوه	متعجب از این غرور و شوم	متحیر از این فصول موم
از مدار پس تمام موقوفات	جمع و خرج و تمام موقوفات		
عزل و نصب تمام مامورین	فصل و وصل تمام مجتهدین	ز فرزندش بذا چپ در است	پس صدا از بزرگ و کوچک است
نرخ اجناس از سیاه و سفید	حل و نقاش نشین و بنم و بنید	رفته رفته صدای غلام و غلام	از رجال بزرگ و غور و تمام
در پس و بحث تمامی طحال	از انماش و ذکر و از رجال	از ولایات رشت و مهنان	هم ز تبریز و فارس و هم ز نجف
خورد و خواب نشست و هم برخت	کشت و زرع آنچه را که او بخت	چون زهر سو ترا کشت پدید	خاصه مرگ را که ناکشت شدید
اختیار از هم بکل مکتوب	شرق و غرب و شمال و جنوب	بالاخص از پست و سید زاد	که چو بیسج ما دیش نزاد
همه و هر چه هست ز ایرانی	همه بر جسد و بر طانی	بذرائل ولایت کمره	نمودیش هیچکس کمره
برتر از جود مراد و فصول	که بی شک است و بهقول	ز ابتدا و مخالفت میداد	بچگونه هر اس و خوف میداد
آخرین فصل بد با و ملحق	کا بد هیچکس ندارد حق	مجدد شیخ او علم از دست	تخم مردی از اول و دیکشت
تا زمانی که این سپهر کبود	دور دارد با مرتب و دود	چون طبع و با شارسید	کشت آثار از جبار پدید
تا زمانی که هر دو ماه و زمین	همه در گرد و دشت بی سکین	پس با مرد و ثوق بی تغیر	شد کفر و با جسیع کثیر
بسیج ایرانی از رُس و زول	حق ندارد و قلم کد فصول	از فدائی و حضرت پرویز	دو جوان از جوانهای غریز
چون عود و فصول و طغنیق	جانب شد آمد این دور و فتن	یک از آنها بدی حسن آقا	یک از آنها عا و پور سنیا
نفی شده شد مسلم العاجل	بار و دی بسته شد بهتجلی	طفا کاهسته زار سردس	با اژان آمدند محبس
چاره و بد زمانه ذی قنده	نشسته بر کب و وده	بود چه جوشان وطن خواهی	بد روشنان شزد از منی
صبح روز غریت شده بود	عهد شوم از در چرخ روی نمود	از زن مرد و جسم بزرگ خود	در رحم این سحر حسینی مرد
در جرایده است ارد و افیع	نفس شده همه بخو خلیع	از که از آقا شیخ غب اسی	نام نیکیش با نده است علی
جمعی از مردمان پاک ضمیر	که نهاد از وطن شده تخمیر	بزرگ زنده انبیا هم پیکان	ایل قزوین جناب پاشاگان
با یک نیکه هیچگاه بطن	یک چنین امر نبودی نهرن		

در همین حال باشد چهل	صاحب قدر و قدرت اول	چون بد اینجارید کارگاه	پس ز نام امور شاه
یعنی از نو گرفت نزع تمام	کرد روز و روق چون شام	بجناب مشیر دو که گذارد	هم بستر فی الماکلاد
خاصه از انتهای بالوایک	که شب در روزی شایک	که بیاری یکدیگر از نو	وطن دار بوشن از کرو
هم ز یکوی حله اعراب	شد بنهاد کار یا خراب	بستاند و جد و جهد کنند	تا که تغییر طرح عهد کنند
افتاشات مصر و بستان	ایراند و در فغانستان	کرد چه افوس صد هزار افوس	ز انتظارات خود شدم بکوس
انقلابات لندن پاریس	قوئن بستانش در نفیس	زانکه بود انتظارم ازین	که بدون مشاورت گشت و
بفداکت کشید کار رفیق	بتجان رسید این رفیق	من بچاره را ز بهنجستی	بر انداز این همه سختی
زار و پاشه بهایون بخت	باز گشت و گشت بر بخت	نکند از بدیش ازین گزند	در دویخ مرا کند فتنه و
واقف از اینده بگذارد	گفت کردید آنچه بود و نبوده	بر انداز این زنان	خائفند از هلاکت زنده
گرچه کوشید جمع بدم	که گفت آورد و بازه نام	که زبان را کشوده بر تیغ	دل ریشم بکشد بر سیخ
لیک اقبال وی مضل حق	درین بخلاب مستند	این سخن با کمال بخونی	که تو حامی بدی بستر فی
شکر حق را که منفصل کرده	سپند افتخار را بر چیده	گفت و نمود و شدم گشتا	کرد با من با حق این رفتار
بس گرانیده بود بر بختی	بکه تخم مکاید کشتی	الغرض چند بار گفت بوق	معتد بهت خوب است و روق
بسکه افزوده بود بر بخت	بس شده کار باش بی بخت	من بچاره مات و سرگردان	که چه مقصود دارد این نادان
نخواست ساعسی بخون	در سرای خودش نماید طوف	گشت معلوم نوز غشته نه	وحشی و تیز خنک و در نه
لاجرم زود باریت و فرت	دل را ز جرز خویش بخت	این همه نمره ما به بخونی	تغیر بود ز رستونی
چارتن بود بهر دانه زان	یک برادر سه بود از دگران	چون مرا حامی ویش داند	اینهمه تر مات میراند
سابق اندک را میر ناصر خان	یقین بود نیز بهر شان	در هوا خواهی سپرد و	داد و فدا نیز اند چون
بود بهر راه هر یک از آنها	صد هزار آه و ناله ز آنها	من هر اسان ز سایه خویشم	نمره غول را چه اندیشم
نیز همراه خویش تسمیل	بر دفن سرین ز جمع مخلوق		

من که از جور خلق کینه دار	شده فتنه زدوق و مانده	اتشی کرد روشن از پست	غم نشسته و طرازا نجات
باز مانده ز ناتوانی و غم	در لباس سیاه کرب و الم	دگر خست که خود ستیلم	داد و ستور این چنین تسلیم
روزگارم کرده بسته چنان	که ندارم خبر ز خویش گمان	پیکرش را برای عجب قوت	بنایند بحیث مصلوب
نافاده مرا نبود رست	رفته از او فاده بر رست	لاجرم خود بهین سیاستم	کرد و بیدار جلد را از نام
لاجرم صبر خستیار نمود	در جواب و دین زبان کشود	چون بیدار شده شد کتر	ایستادند در مقابل ضرر

جست از جای بادی پر پیس

کیره شده روان سوی محبس

باز کردم بهستان ذوق	شرح حال کشیدم اندر ذوق	چون به اینجا رسیدم کمال	خویش را دیدم مقتضی احوال
مانع خویش را چو دفع نمود	گرد و خشت ز رخسار زدود	پس بر دخته بنفشه شاه	کرد راضی و رانجوا و نگو
لنگری کرد کرد و از شرار	قوتی ساز کرد با غبار	روزشادی شاد و دانی	روز رنجه و ز کارانی
بهرستاد و جانب خلل	کامل خلل در ابدی انگل	توسنجت را بچنگ آورد	خنگ اقبال با ننگ آورد
قبل از این غم چند تن قواد	رفته بودند از برای فساد	چار سال اندر این برای رشت	جان من شده تبه خویش رشت
حاصل می و کیدشان این بد	که به دینیک زد و تسویه	در مکانی که بود تار و رنگ	با به الا شترک عار و ننگ
چون سپه ضرر بخام خویش	رشت نمود جلا ز کم و بیش	جان بلب آرمیده از خواری	دل بنگ آرد ز دشواری
قسمتی از قوای ملی پست	رفت و بردشمان دچو پست	بود از کرم و سر و خشت تر	چار ارکان زنده می مضطر
قسمتی بود بهر صاحبان	از جوانان نور پس این	چشم و گوش و دماغ و دست و پهن	شد محفل جو سپهر خسته من
که همه جنگ و دیده شیران	همه کار از نموده چون شیران	از این کلاخ و از کوزه شرم	کوش نشیند جز ترانه بوم
رفت و در کوبه و جاکتی	پاس بکار نام زار گشت	چشم محمد از صنایع حق	خو گرفت تباری مطلق
ز این طرف شد قوای و چون	کرد و زد و شب همه تیره	ذوق آلوده با بوی محس	تن فاده بو از کوزه و کرس
جان مال مالی کیست	شد تبه در کف و دود و دین	آنکه دیده است در جهان مال	حسن نمود و خلق اقبال
		انچنان چسبند بر زنجیر	کنند اطفالم از و میسر

گر بگشتم دوتن از جیران	بود مستور جلد بر دران	آنچه من از نو ده ام در دهر	بر نیکی نیاید و بر حسد
نه خبر از زن و نه از خشنه زن	نه خبر دیشتم ز خویشاوند	تا توانی گرای بر یاری	سوی کن تا دلی نیاز زاری
آنچنان بسته بود با خبر	که نبودم خبر ز خبر و خورش	ز آنکه خود دید و تجربت نمود	هر که آرزو زهر غم برود
هر که در ماه و سال گشت پند	بود جا و سپس تازه کرد پند		
من که بودم محبت نوع بشر	بشرم عاقبت بگشتم	کوش و باقی حکایت را	باز کن و بدای عبرت را
من که ز آزار مور بودم دور	حالت گشته زبون انگار مور	سیصد و سی و نه ز بعد هزار	شد ز زندان برون بحال زار
بی سبب دوست دشمنی کرد	زن و فرزند زنی میکرد	کرد تحقیق از گرفتاری	کاین بلیات چو شد بیاری
کس و ناپس گشود و گشت	خوش و خاشالم نمود محب	باعث این همه بلا غم	موجب صفات و جور غم
الغرض حال نیر در غم	در کف این سرا می ایستم	کیت و مقصود اصلی چو کیت	حیت منظور و همه کیت
حاصل زین کار نیم این شد	که نیر ز جهان باد و شد	قصه و چار این که شتار	این همه تر و دهن و صبا
اگر کت کجای کارون بود	و اگر کت آفسه یه بود	از برای چه مردم آزاری	کرد و افکند فتنه و زاری
که بست آوری تو خط امان	و اگر کت بود عدل نو شران	من بچاره را چه جرم گناه	کاین همه شد فتنه و ناله
یکدم اندر جهان نیاسائی	که زیان آوردن آسائی	گفت و بگوید از زامردی	که بدش اطلاع و هم دزدی
		خود را آشوب و فتنه غبار	داشت بیا و چشم و دل بیا

عمر از ده گذشت یا از میت	می نشاید ز درس غافل میت		
چون بسی زرقی از برای معاش	بقین بیت کنی نگاش	کافکلیس از برای خود نای	چیده در صفحه هرزه بازی
در چهل تنه کرد دست بازار	زن و دهنه ز کدیت بازار	او بود اصل و دیگران فتنه	او در وقت و دیگران بر کنه
که به پنجاه توشه ننهادی	کی شود را پستی ترا نادی	حرص کشورستانی او دارد	داده بردست پستان کار
شست آشت حرص و آزار	پس بفتاد او فتنه آزار	وای و کمر و حیل و زهر زشت	که پس خائین بالبر زشت
که بر شتا و دهنه رسانی	باید رفت عاقبت جهان	این همه کیه و بنی بی تیر	که بردنت از حد تصویر

زاد لای امور اغیار است	سیم کابین زده اغیار است	منتقل شده فقر ملک	گفت جبریل ز آسمان ملک
سیم وزر مل کند به شکل	سیم وزر میغه آید بکل		
خاصه در ملک بکس ایران	بالاخص پای تخت او طران	الغرض گفت یار دیرینه	آتش غم منته و دیرینه
کابل او از تاجی حشاق	نشاند خالق لازراق	از پس رفت جریف شمال	دولت انگلیس یافت مجال
همه طاعنی ملک سیر و سینه	همه بیچاره و ناک و ناسو سینه	لغو کرد ابته معا به راه	نصه هفت و لعب منقطع راه
همه منته انگه از اغیار نه	و شمن جان و مال ابرار نه	کرد دزدان مقلب خود تیز	که ملک عجم بت زد تیز
عالی و دانی و واسطه ناس	طبقات سه کانه از انگلیس	در نظر داشت ز ابته امری	امتحان داده مرد کم خرمی
رهن داد و دین میسند	ضرر و نفع خود نمی بینند	که برای منیر دولت یک	خواجه تبریز را شاق قلیس
اگر و بی که پست می مانند	که جرات ز نبط بل نامند	با تده اسیر و لیر و کلفت	ره برای وثوق دولت گفت
آلت صنف دوم اند به	باشل چون شبان لکل و به	بچه سان رفت کوش و لیل	تا کنم حل برای تو مشکل
صنف ثانی که دو در اضافند	یا رخن و شریک اشرفند	دفن داری پیش شه مایوس	ناله بیرون شه ز دل سیرک
صنف اشرف از منیر و کبر	به خدام اسپستان سفیر	شد نمان مهران بر برابر	از کف پستان برون شه صبر
چون ندانند علم فضل و هنر	میگیرانند گرفتند و شر	کشتی آرزوی ایرانی	شد بگرداب فتنه ویرانی
هر چه که منیر و پس و پیش	میکنند از نام او و شانس	چون کمیته فاد و برزبان	تیز شه انگلیس از دزدان
		شد کمیته ز بون تسعد	خائن افاد و جلد ترک و دو
گفت آمد بخاطر فم فصلی	فصل بر پخت و بار با صلی	از کمیته عنان گشت چو یوز	زود آموخت و پست از یوز
در زمان ترار و دولت یک	بدبزار و دوست تن جابک	معترضه	
از منیر و شریف و خور و دو	از و بیرو هم از وزیر سترک	کرد نظیمه ز این گرفتاری	خود خانی که بد زحق ماری
همه جاسوس کاسعبار و دو	رهن ملک و داد و دین بودند	گفت شد از زار و کسان ملیه	این اداره خویش میبایه
از پس انحطاط دولت یک	صورت جلد از نزول و دو یک	همه اعضای این دار و دو یک	منقحر ز این نانت شویم

الغرض چون گیسو شده در بند	دو مین جسد باز شده از بند	روزی از روزهای آن ایام	خبر آمد بمجمع به نام
چه بده آن بود از تر و زری	تن محسوس نگینند ز می	که قریب لوق، یک جوی	و چه کجاست صبح ابوی
سلب راحت ز خانه بنایند	چهره زنده را بیارایند	حل با بست میشود از رشت	بتفاوت دل شود باید دست
تا بدین حیلدهای منتهی	بل بهفتیه های بموضع	تا بدین حیلدهای خاطر دولت	بر پیشانی افتد و رحمت
فعل سازند بهیئت کافی	که بیا رسته است پستوفی	یکی زین خبر جز جاستند	در پی سرقت و جفاختند
دل شکر کنند از گیسو	تا شود انفصال از گیسو	مین رده اسپکنا سهای مهدیه	شده گرفته بوزر و تیه
اگر دو اندامه ابرو	که بیا رسته حین شروع	کیمه شده بمجمع به نام	بسر دند بر حسین تمام
آن حسینی که بود تبریزی	مسککش از قدیم خوزری	ز اتفاقات آسمان کبود	را ز این پرده فرشته شود
شکل وی تا جبر فشنگ خوش	بو ثوق و مغیر حلقه کوش	سارق انگشتان شد شریف	ممکن با حسین شد توقیف
از برای تعقل اخبار	تن پوشیده بجامه امار	چند روزی گذشت ز این سودا	بازی نوشت از در بچه جا
گمبسته کند طرفنداری	بصفا تیری گفت کاردی	اگر شد از رئیس تشکیلات	با عد نام عضو تائیدات
لا جرم بهستان دو جوان	شده روان صفا بخون فغان	که حسین را ز جس بر کسید	بر دهر کجا که او خواهد
از پس او دیگر کوب را	بعکند نه باطیپانچه ز پا	در شبی این حدیث شد تکرار	که بم افتاد بر سرانی زار
خانه مستشار دوله را داد	بمی انداختند از بیداد	الغرض میرود حسین از روز	که همان ز قن است تا امروز

دارم اینجا حکایتی شیرین	از او ایگیم و ضیاء آیدین	تو دری چند به سترنی	صرف کرده بدن به زونی
سیون و موج و بامکشانها	بشونگم ترا آگاه	کز چپ راست دیکین بوند	فضل حق یار و هیچ نمودند
که چون این راز پنج و خم دارد	گریه های زیاده و غم دارد	بحین شید کرکانی	رحمت حق بر وحش از رانی
لیک و نشانش بود واجب	آشنا پسند مانع واجب	چند تیری زدند با عوزر	کندش کارگر بوی آذر
		از برای صبا بی بچاره	که بدی ادمیر استاره

سودقه‌ی برتیب نمودند	شکر حق بی‌چکار نمودند	در همین حال زاده‌ی بیس	انگیس محیل پر بیس
پس بر پنش با خشد چوید	تن دی خسته ساختند زیو	خلق بی‌نکات عار مرکز را	میسودند راه و نغذ را
از برای بختا جم پرور	نخته بودند آتش تند و تیز	چند تن با کمال بیانی	نه از خدا بیم نه ز رسوائی
معترضه			
در همین روز با امر وثوق	شد برون کعبه دلم از غنوق	دیو مانده حسن مخلوق	مکات حجم را نهاد بر سر و ق
از برای شیر دولت دین	بگفتند دسر اش ز کین	وطن و اریوش را به راج	بنا وند با سریر و تاج
این حکایت بن سیه از او	که شناسمش داعی و مدعو	الغرض بابا با بیانی	یا بالشت پست و سف
تمام مکایه و تهید	داشت او اطلاع بی تردید	نخته مرکز خیانت را	مرکز نخته امانت را
که بخوانم نویسم این تاریخ	یا برویش آورم از پنج	پیشوای فانی امت را	رهنمای سرافراخت را
باعث حیرت سلف کرد	موجب رقت و اسف کرد	ناخلف زاده سرافراخت	نگار و زنگ صاحب عباد
را از این نفع اشکارا شد	نفره زنده باد بر پاشد	وارث ما بیار و آراش	یکد جا نویسیار آراش
زنده با و او وثوق از اشرار	پرده برداشت از رخ اشرار	راه آموز نه ز بس سفت	رهنمای خیانت و سرت
کار غوغا گرفت زنج تمام	خوف طاری شد بخواص عام	مادی بجهت اغیار	ما حی بی نه امت اغیار
این زمان بد مجامع سخوس	که کمیته بجهت شد محسوس	سای دوست خادمان	کس نه می این چنین سبب بر من
همه مخلوق بکیس طران	مات و مبهوت بود و سرگردان	کیت این شخص خادمان	عالمی ظلم و یار ابرین
همه با در و پنج هم زانو	بگرفتند فرشت تازه و نو	رینی در نهاد و می پستو	نامه در جهان چنین پستو
سیصد و سی و شش بعد هزار	بهترین پال بود در دار	دولتی کو بود محفل وثوق	میداد به بنی سده و کس وثوق
یکطرف خلق مبتلای جمیع	که بخوردند بر کهای ضعیف	قلبی کوش مست و کیتا تو	بایش خوانده جبار کو تو
یکطرف حسب و تاجم مرک	خلق را زینت برین چرخ	الغرض نشد و شوق کیتا تو	نوبت لعب شد باین کتور
		روز فیروز مار لیک سیه	وقت به درود مار زنگ سیه

آمد و نشست برسد	آبده انشتر نمود پسند	الغرض شد فصول تمام	بازگشته سفیر مقض مرام
و دستخط شد جران رازد	در جراید چو منت شمر نمود	این حکایت شنیدم از یاران	که بد آنجا ز زمره خامعان
امروا دابت ایار نش	به قوی دست دل باننش	قبل از انجام عهد قدر شرف	بود از بهر حضرت اشرف
که به آن یار غار سنگین دل	نصرت الله و الله بود و اول	که چپ دست یا که حرف بخر	خواند وی را بجهت اشرف
آبده امر شد بوست ایل	که بمیرد کمیت را محاسن	چون با مضای فی رساند می	تغی شد روزگار همچون شمع
بگفت جده را محبس شوم	نشود و هیچکس صد میوم	آنچه چالوسی و لوسی	شد مبتدل به بایوسی
کرد و اینکار بیدریغ و درک	ریخت کسیر به محبس سنگ	قبل از این عهد به غیر انگل	همه حق برهنه و منقل
را در مردان راه آزادی	همه محبوس شد داینوادی	آنقدر کرم بود بایاران	کابل بستی باید اندیشان
آخر ماه بود از شوال	کاین چنین بود جده را احوال	پس از این قهر بخواند سرش	فاتحه حمد نفی بر گوش
بنده قسم بود و ماهه و قیده	کرد و کاری که داده بدو عده	به اسپند زاه نیم شبان	ناله در دهنه مظنونان
با یک نه رئیس یا بادی	شد به پرتله از ریشادی	آه کاین یک بهی خدنگار	ناید از وی بعد که جو کار
بودشش روز یا که یک هفته	گفت گذشت آبر و رفته	و اندک از سفینه قانون	گذاشت دستم سوی ریون
آشنیدم که گاه بکاری	زود شطرنج بود و کاری	بود شمعزاده به پستان	داشت قصر و سرادیم پستان
در که زود مهره ماند و کف	وطن بوسی برفته کف	شوکت و شمش نشد و ناصح	خادم از مرد و زن می چه
در که لعب و بازی شطرنج	شاه مات پیش افتاده بخ	هر که را از انجم بدی کاری	این یک از کارا که نرمانی
با حریف محیل روین تن	نه وطن جایی ماند و نی تن	بود از جمله خادمین	که بوقع گذارد و ابرق
گد رفیق ز روح کیکاوس	اکله ما زندان بدی بخوس	و اما ایستاده در ببال	کاروی کی کند با و ببال
آه و نفرین بکوشش رسیده	ناله و غم و خروش رسیده	داشت آقا کاینه خلل خرد	که ز جان بس عزیزتر بشمارد
که بشمیر و نیزه و پرچم	تنحکا قباد و ملک عجم		
نه حراست بازوی دی	عبیده همه انکیش نامردی		

باب و امام آتفه رسودا	که بدشان بر دوستی مورا	آنکه ده سال صبر نمی گفتمند	رفت و بچرم سبب بگفتمند
ما در عشق خصل چرخ بچگون	پدر از نام بشیر مفعون	من چاره چار پال تمام	در کناپ گزید و بد تمام
اتفاق سپهر بوقلون	طفل تناسبا می برین	از کثافات و از طوبت جا	مرض ضعف بود یا بر جا
رفت کسیر کنا روحضاب	بخشت و نمودن حق خواب	عزب و ساس و پوشه و کنگ	بردم از مرکب سیر سیم کنگ
خواست از جای خویش بفرزد	وید آب از کنار میرزد	بچکس نه که راز خود کویم	نه کسی بد که را و از او جویم
وخت از آب کرد و پانفیم	خوشتن ایمان آب بدید	چار دیوار این حصا حبیب	گشتانت فرد و کجا نسیب
رفت در قعر و زود بیزون	نغمه بر کشید و درین رفت	آتفه سهرتی و غمخواری	بش و خاص و عام در باری
کودک خرد ناتوان و سیر	غوطه زد تا که شد کار کار	بچیک بفرض رنجیده	بطلاد کسود دست و دوز

لا جرم داد از این پهلانی

باز منسه یاد از این سلمانی

خادم پاسبان در سبال	جده را دید تا بخت کمال	اولین جنبش که در مجلس	شد بفضه و شوق دوله عیان
آنچه آن خصل عجب نه لایق بود	کوئی آن مرد در زمانه نبود	جنبش بد که جسمی از نیاز	اول و پنج کرد و انگار
کرد آزادی از همه پهلوب	و جوان شید را مصلوب	بیت و ششم ز ماه و یوم	روز قتل امام ستم بود
دود که از اکابر یاران	نیر باران نمود در زمان	چادری شد بلند در سجده	مسجد ترک با کمال جد
من و ارداتی توین کس	که در محکوم چنان کس	داد و منسه یاد و ناله های	جز خبارت نکرد و اکای
بکینه و جوان دیگر را	جس کردند در زباله سرا	چند تن صحن چشمت تن تبعه	بعضی خاموش شد از این تنه
پنج دیگر بپرزده یاده	سال احکام حبشان بوده	چند کس را بحال از خون	بفرستاد جانب خون
بغض من شد بدین قرار همه	گشت و صحن کسیر از که و سه	بنشین را و و نیز سلطان	هم صبا بود و نیز مضطربان
آه از این مسکمانی امروز	تلف بر این اوری غمناک		
که سپهر ایاغرض بود و خلوط	میسنگردنم قوم جابل لوط		
آنکه محکوم بود و بد و پنج	بعد کیماد شد ناص از پنج		
آنکه بی جرم بود و بی تقصیر	چار سال است درین بنجیر		

چند کس بود نیز سهرشان

زود بنمود به مرضشان

در همین روزهای خفا	و سپید اهل مرا نمود چسار	پدر از خوف و مادر از خست	شده مهرش و داد ج و حش
من بچاره با کمال امید	بن خود لباس در پوشید	هم آن رفت هر دو جان	ز این سپهر است آن هر بار
از سیل بادی پر خون	حرکت کرد جانب بیرون	با هزاران مرارت و حمت	آن دو بچاره جت از حمت
لحظه بعد نزد وی حاضر	کوش چشم بگفت اناظر	جسد بگناه طفل پاک	بسر زده هم بر فراخاک
مانمان از کوی دمی قوی	صوت جانکاه از بامو	پس ز خادم سوال کرد پدر	که چرا طفل را نکرد پدر
گشت خابج چو توپ از پیشی	رفت هوش جا گرفت فروشی	اینکه پسندل چرا بوده	بجگر کوشه رحم نموده
نمره و ناله و خروش نمود	کرد بیرون دل برخش بود	مردک بیروت مجنون	تشت بجهد قانون
من بچاره از پریشانی	غرق در آب گشته پشانی	که مرا هست خدمت معلوم	نشده میسکاه ز او محروم
متحیر ز داد و ناله یارش	متفکر ز غصه و دواش	سایها بوده ام بصدق صفا	نمودم ز شغل استعفا
عاقبت از ترس جین دی	گشت معلوم خشم و کین دی	من صد قلم بکار و خدمت پیش	بر نیاید ز بنده زارین پیش
عاقبت جان سپرد طعنه	در کف آب مردوش غبر و	لا بوم از وثوق اگر کینه	صادر آمد بجا و مین شیده
مرد ابرق دار این احوال	دید و کید نه ز در ببال	هر که راضی عهد بشناسند	سی در بنده حبس بنایند
مادر طفل بادی پر خون	دید طعنه نیاید بیرون	حکم مخصوص شد بنطینه	هم بر انداز مر می و نیتیه
جت از جانی عزیز گرفت	ز سر افکند چادر ز رفت	حبس تبعیه و بنده گشت شرع	لقب من از اصول و فروع
تا توانست جستجوی نمود	هر کجا که در غلغله بود	پاک فطرت دوستی فضل	نیک سیرت و بختی کمال
آخر از مر پا و سپه کوبان	از درون آمدی بروجیان	آقا پستید محمد بی باک	سید پارسانخیا باک
باب بچاره نیز از کیمو	و تخلص جدی و جستجو	فرخی بود و شیخ طرانی	جمعی از خرد سال ایرانی
به با حال کویه و تحقیق	جمع برگرد خادم ابرق	کایقدر تنج بود این بود	جنش از کو دکان شده پدر
مردک که مرد چه دید غمال	شرح داد و تمام آن حوال	همه را ریختند بر زمین	بسته شد در بهاجین سندان
ز ابته اشعشع حال را برود	عاقبت نمیش طفل را بنود	چند تن از رجال صاحبان	بفرستاد جانب کاشان

بود مملکت حاج معین	حضرت مشایر دولت یون	از حسین زاده و هم از قاجار	که باغیارداد و بنده از ار
مختتم بود سلطنت راجاج	دانش و فضل را گرفتس باج	از بنکده ارور و عد و سنان	که به نماند هر پست و ساز
انقض این قضیه نیز تمام	شده خاموش از اول انجام	از شکوه و مشار و دلاکت	کاشی نفی و وودا و لکنت
جمع شد مصلی جمع شد تبعید	نفس راحت آن و دیکشید	فتح و دله نواده و مناج	بود از بر دشمنان مناج
		جمعی مشغول این ترانید	خشت و ترک و قصر و خاندید

پس برد خستند از کشار	بجملهای خویش و بر رفتار	ز این معما که رشته بود از	شد خبر چپ تن از ابل از
تکلفات فتح و فیروزی	شد بلندن باتش منتهی	که نمی چنه خاش و بیدر	ادغامه و بنگر لیره زرد
لندن و در و اولیای یو	همه خوشحال گشته و مسرور	دست همت از استین گشود	پایمردی در این عمل نبود
مرد کار از موده کارگاه	منتخب شد برای این گاه	ایوئی بخت این تکیل	را و انداخته با تحیل
چند صد کسیر پرورد و چون	شده عازم کشور ایران	از قضا کردش سپید بود	از کیمیه نمود عسفر وجود
کرد آرد از دوشپس قوم	داد و دستور کو فراید لوم	بجایزات خائنین وطن	که زبان عاجز است از گفتن
گفت اقوی تحمل این مقصود	جیزد کبریات میجوقت نبود	آنچنان عسره شی میوقع کرد	که برادر از نهاد و دنان کرد
چون سپه و سروران فرقت	شده مشغول سجد و فرقه	خان و دزد آنچنان بگریخت	کالت انتها بکیر غیبت
بگرائید که تشکیلات	بحق حضرت سادات	قیمت و قدر و نعمه با افزود	از دل و یو و دود برآمد دود
همه دادند قول پرایه	جمع گشته کرد سرمایه	ره برای منته ایران شد	همه مخفی زرد و عاز و نکت
از رجال و وایر دولت	از امام و زلیه ملت	انقض کید و حیل و تکیال	بچه ترس و خوف شد اسیال
از شریعت و ادب و اخلاق	صاحب بوق و فتش و ادق	کوشش اند از غم و مجور	خسته ماندند و میس و پیوز
از مدبر و معاون و ثبات	محمی ملت و کلید نجات	رشته آرزوی شد پاره	همه کشید که دیکت چاره
از مجاهد فدائی ملت	نوکر خاص و محرم دولت		
از دموکرات و فرقه احرار	زاعته الی و مرکز اشرار		

کشف کیسته روی آرد	در گرفتارش نیاراند	آوخ از این ترانه پر شه	تف بر این فعلهای ننگ آرد
آشنیدم که لیره بسیار	یغختند از مین و هم بسیار	که مرا ششم آید اگر نصق	قلم آردم دارد از رستق
		این چنین خلق بشیر و باغرض	ما فریده خدای در این باغرض

آخر الامر از هر سیولائی	کشف شد در از اکلانائی	چون بدایجا رسید این باغی	پرده بردارم از رخ رازی
و وصف بود شخص گویند	ا هر من چه سهره بود پویند	باز اشخاص جدی فعال	در مقام دفاع از این حال
سیصد و سی و پنج بعد هزار	بود و شد کشف مجمع اسرار	کشف آورد و چند برک اورد	محمودی ز این مگایه و طوق
اصل طهران همه در این تاریخ	همعان با طاعت و توخ	که ا رو پایمان پاک و حق	در جراید نوشته با تحقیق
الغرض کشف شد گمانه میه	که چو کس ندید و نه بشنید	شده است از آنکه جده را با هم	طبع سازد و منتشر کی کم
رفت از دست شاه قاجار	شده سیه پوش و فن نادر	لاجرم طبع و نشر کردند	خلق را و وقف از آنرا کردند
شده پرچم در لباس سیه	از نما و شمان بر آید آه	جان را ندان طفل شش ساله	با مانت کاسم اوست لاله
همه با سبب ترشیده	توالت کرده و خرشیده		

همه با خرمای تنه و دست	همه ابرو کرده نموده و دست	حال را از تفسیر در مانده	ست مانند طفل شهزاده
نکبته بجاتی و مخلوق	متفرعن بر ازق و مرزوق	مرد و ابرق دار تا نونی	بشاسانش تو ما نونی
آن شنیدم که سیصد و سیصد	حرکت کرد از در و بنداد	فوق اینجاست گوش اذیل	تا کشیم کرد از این شکل
گر گران بجای مرصع نگار	گر کپان گشت نش خوار	بود شهزاده با بیان معنوم	هست الله یا این نظامم

چند تن شد معین از طهران	زود و ملحق شود بر ایشان
آنچه شایسته است از توفیر	بعل آوردند بی توفیر
پس از اینک اهل و دولت و خوی	بشارند مجله موی بوی
معنی خلاق هر ولایت	بنامیده شهر و عادت را

کتابخانه باقر قزق

شماره

آثار خطوط عمادالکتاب: عمادالکتاب بیشتر عمر گرانبهای خود را در خدمت بملک و ملت طی کرده است و با وجود گرفتاریهای فراوان هرگز از تعلیم و تعلم خط نیا سوده و از کاتبان خوش نویس پرکار بشمار می آمده است.

وی آثاری از خود بیادگار گذاشته که بعد از این هرچه از عمر تمدن و تاریخ هنر خط این مملکت بگذرد و تا هنگامیکه از خط فارسی نشانی در عالم وجود داشته باشد هر قطعه از آنها نام شریف این استاد نابغه تاریخی خط را مخلد ساخته و در آینده بیش از پیش عظمت و قدرت و یرا بالسان تاریخ بآیندگان حکایت خواهد نمود.

آنچه از آثار بسیاری که بخط وی اعم از مطبوع و مخطوط از خفی و جلی باقی و بجای مانده و اینجانب در طی سنوات طولانی شخصاً دیده و صورت برداری کرده ام با رقم مُصرَح و ذکر تاریخ کتابت، آن ها را بسه دسته منقسم نموده و هر دسته را بطور جداگانه در این جا وصف می کنم.

قسمت اول آثار خطوط چاپی و کتابتی:

۱- کتاب شاهنامه فردوسی معروف به امیربهادری که با قلم شیوای ممتاز این خطاط بزرگ نگاشته شده، اثری است بدیع و غنی، که بسال ۱۳۲۲، هجری خلق گردیده و ارمغان موهبت آمیزی است از هنر خط نویسی.

۲- الف النهار بقلم کتابت جلی

۳- سفرنامه استانلی بافریقا (در دو مجلد) بسال ۱۳۱۶ قمری

۴- نامه دانشوران ناصری بسال ۱۳۱۸ قمری چاپ شده.

۵- حساب موسی خان بسال ۱۳۱۷ قمری چاپ شده

۶- قرآن نفیس با خط نسخ ممتاز حاشیه دار معروف بچاپ حسن

۷- کتاب مُحسنیه بسال ۱۳۱۷ قمری طبع شده

۸- نسخه ی نفیس ترجیع بند هاتف اصفهانی با قلم متوسط کتابت که بطرزی مطلوب و خطی مرغوب تحریر پذیرفته و جزء سلسله انتشارات انجمن دوستداران کتاب میباشد و تا کنون چهار بار تجدید چاپ شده است.

۹- کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی بقلم کتابت خفی ممتاز که بوصفی زیبا بسال ۱۳۰۶ در آلمان بچاپ رسیده است.

۱۰- یکدوره رسم المشق نفیس و ذیقیمت به بهترین خط و بهترین شیوه در ۳۶ جلد برای پیشرفت خط نوآموزان دبستانها و دبیرستانها منطبع مطبعه هارلم هلند

سال ۱۳۰۳ شمسی

- ۱۱- دیوان-علی حکیم ناصرخسر و علوی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی
- ۱۲- قانون اساسی که یکی از چاپهای آن بخط عمادسیفی منتشر گردیده است.
- ۱۳- ترجمه (کتیبه بیستون) بفارسی در ۱۴ ورق و بقطع ۵/ ۱۸×۱۱ بخط غبار نستعلیق بامضای محمد حسین عمادالکتاب نسخه ی خطی موجود در مجموعه ی آقای محمد علی کریمزاده تبریزی.
- ۱۴- نسخه ی دستنویس «حسب حال منظوم» بقطع ۱۰×۱۴ در ۳۵ ورق بخط غبار نستعلیق عمادالکتاب و اثر طبع همودون امضا، فاقد صفحاتی چند از متن آن کتابچه مضبوط بشماره ۱۲۱ در مجموعه ی آقای باقر ترقی.
- ۱۵- یادداشتهائی از شرح حال خوشنویسان مقدم که ما آنرا در این مجموعه «تذکره خط» نامیده ایم بابعد ۵/ ۱۶×۱۰ در ۱۵ ورق بخط معمولی تحریر عمادالکتاب که تحت شماره ۱۳۰/ در مجموعه ی آقای باقر ترقی ضبطست.
- ۱۶- جنگی در دو قسمت - قسمت اول شامل مقالاتی تحت عنوان جنگ و صلح. خوش بختی چیست. ادبیات. اخلاقی. لطیفه. حقیقت. و زناشویی و غیره و قسمت دوم شامل منتخباتی از اشعار صائب و خاقانی و سلسله الذهب جامی در ۴۸ ورق باندازه پنج صفحه بخط غبار نستعلیق بسیار زیبای عمادالکتاب نسخه ی خطی تحت شماره ۱۸۷ موجود در کتابخانه آقای حاج باقر ترقی.
- ۱۷- جنگی خطی بدون نام شامل مقالاتی تحت عناوین: قیامت. اندیشه های آشفته. یک مکتوب تاریخی. یکشب در دارالمجانین. اوقات شبانه روزی من. آشیان بلبل و غیره در ۸۰ ورق بقطع پنج صفحه یی بخط شکسته نستعلیق خفی عمادالکتاب تحت شماره ۷۸ که در مجموعه آقای باقر ترقی محفوظ است.
- ۱۸- یک مرقع نفیس ۲۴ صفحه یی ۱۷×۲۵ حاوی مفردات حروف خطوط هفت گانه: کوفی. نسخ. ثلث. تعلیق. شکسته. نستعلیق. تحریر. بطرز تعلیم خط (که برای پیشرفت و ترقی خط مظفرالدین شاه قاجار تهیه شده بود). بکلک عمادالکتاب با زمینه یی آبی و تذهیب چاپ اروپا که سابقاً در تهران نیز از روی آن یکبار دیگر چاپ اوزالید شده و در دست بعضی علاقمندان است و نسخه چاپی اصلی بسیار کمیابست.
- ۱۹- کتابت یکدوره فقه مرحوم آقا سید علی بحر العلوم
- ۲۰- کتابت ترجمه های آثار مرحوم شاهزاده محمد طاهر میرزا^۱

(۱)- طاهر میرزا فرزند فتحعلشاه قاجار و با اعتضادالسلطنه وزیر علوم برادر بوده است و این دو برادر مذکور با عباس میرزا نیز از طرف پدر برادر بودند و از مادر جدا.

قسمت دوم آثار خطوط کتیه:

۱- از آثار شیوای جاویدان فراوان کتیه ی وی، ابنیه دوره قاجاریه و پهلوی است که بر پیشانی امکنه و ابنیه چهل و پنجاه ساله اخیر چون خورشیدی طالع می درخشد و از جمله کتیه سردر مسجد و مدرسه قنبرعلی خان واقع در خیابان سیروس شرقی که در اثر توسعه خیابان مذکور، قسمتی از بنای آن جزو خیابان گردیده.

۲- کتیه ی سردر دانشسرای عالی طهران (تربیت معلم) اول خیابان روزولت.

۳- کتیه ی سردر مدخل ساختمان دارالفنون واقع در خیابان ناصر خسرو

۴- کتیه ی اطراف صحن خانقاه و مقبره حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی واقع در خیابان صفی علیشاه.

۵- کتیه ی حدیث: ولایة علی بن ابی طالب... الخ در حضرت عبدالعظیم مقابل صحن حمزة بن موسی بن جعفر

۶- کتیه ی سردر ورودی بیمارستان فیروزآبادی در شهری

۷- کتیه ی سردر جدید مدخل مسجد سپهسالار در تهران

۸- کتیه ی مدرسه رضائیه

۹- کتیه های دانشگاه معقول و منقول

۱۰- کتیه های دانشگاه تهران

۱۱- کتیه های لوحه آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی در طوس آیات باهره ایست که هر بیننده اهل فتی را از قدرت قلم و اعجاز انگشتان پر هنر این خطاط چیره دست بحیرت می آورد. و این اثر از مهمترین آثار کتیه یی آن مرحوم و انفس نقایس هنر خوشنویسی اوست.

۱۲- کتیه های سردر مسجد ناصریه که بر پیشانی آن شعری از ملا آقا رضای شاعر داشت که در حق عماد الکتاب سروده بود:

چه می بینی که خط اوستاد است که این خط خوش از کار عماد است

۱۳- کتیه ی سر در اداره کل ثبت اسناد و املاک کشور واقع در خیابان

فروغی

قسمت سوم: قطعات منفرد. سیاه مشق ها. نامه ها و فرامین و نقاشیها.

۱- قطعات و سیاه مشق های بیشماری از عماد الکتاب که در دست شاگردان و دوستان و طالبان خط او موجود و محفوظ است.

۲- کلیه فرامین وزارت دربار شاهنشاهی بقلم آن مرحوم
۳- صدها ورق سیاه مشق و گرده‌های لوحه مقبره فردوسی بانضمام تصویر
خود وی که با آب‌رنگ طرح کرده و مجموعاً از نفایس آثار این قرن بشمار می‌رود،
بطوریکه مرحوم دکتر مهدی بیانی در کتاب احوال و آثار خوش‌نویسان نستعلیق آورده
است، این آثار را یگانه فرزند آن مرحوم بانو ملوک سیفی بکتابخانه ملی تهران اهدا
کرده است.^۱

تحقیق و نقد دقیق معیار هنری خط عمادالکتاب نشان می‌دهد که او تنها
کسی است که بعد از میرعماد حسنی و میرزا محمد رضای کلهر، خط نستعلیق را به
درجه‌ی غنای فوق‌العاده‌اش ارتقا داده و خود نیز اوراق زرینی بر خزاین هنر خط
فارسی افزوده است.

شیوایی و گیرایی و تناسب حروف و استحکام و کرسی و ترکیبات و سایر
مزایای خطی او طوری باهم آمیخته شده است که چشم نظاره‌کننده آگاه از کمال
زیبائی آن در همان نگاه نخست آنچنان بشگفت درمی‌آید که تنها بقالب خط افسون
آسا خیره‌مانده و بمضامین آن نوشته‌ها تا لحظاتی بی‌اختیار توجه نمی‌کند.

وصف هنر این استاد توانا فقط در خلق شاهکارهای خطش خلاصه نمی‌شود،
بلکه او با اعتقاد و ایمان به هنر خود و همچنین با عزم راسخ و مجاهدت فوق‌الطاقه
خویش در اعتلای این رشته از هنر سنتی کهن نقش مؤثری را ایفاء نمود و سرانجام
توانست این ودیعه افتخارآمیز ملی را حفظ و ملتزم رکاب جاودانگی نماید و به نسل
باز پسین واگذارد. و این بیدار دلی و کوشش بموقع او در این راه مقدس می‌تواند ایثار
هنرمندانه‌اش باشد....

(۱)- پس از رجوع بکتابخانه ملی برای عکسبرداری از خطوط نامبرده در فوق، متصدیان مربوطه از
وجود آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند.

شیوه عمادالکتاب در خط نستعلیق: مقدمه باید به عرض برسانم که با شروع قرن سیزدهم هجری خوشنویسی اقلام ششگانه محقق، ریحان، ثلث، نسخ، توقیع، رقاع، و بالاخص تعلیق و شکسته و نستعلیق بیشتر رواج گرفت، در این قرن گروهی خوش نویس به ظهور پیوستند و آثار نفیس و گرانقدری از زیر دست آنان بیرون آمد که مشهورترین آنان میرزا محمد رضای کلهر است^۱. وی یکی از اساتید مسلم خط نستعلیق و از مشاهیر این فن بشمار میرود. اندکی پیش از روزگار کلهر

(۱) — زائد نیست که شرح حال مرحوم میرزا محمد رضا کلهر را با تحقیق بیشتری (ولو باختصار) برای اطلاع و آشنائی بیشتر خوانندگان محترم این کتاب در ذیل صفحاتی چند بیاوریم.

میرزا محمد رضا کلهر ملقب به قدوة الکتاب فرزند محمد رحیم بیک کلهر بسال ۱۲۴۵ هجری قمری چشم بجهان هستی گشود، پدرش از ایل گُرد کلهر کرمانشاهان بود. محمد رضا در جوانی مردی بود سوارکار و بمقتضای زندگی ایلی در سواری و تیراندازی مهارتی بسزا داشت و علاوه بر این با شمشیر جوهری شناسائی کاملی داشت و به سگ شکاری نیز علاقه یی تمام و پس از چندی ذوق وی بخط و هنر ظریف خطاطی راغب شد و از همان ایام جوانی بطهران آمد و نزد میرزا ابومحمد و میرزا فضل الله ساوجی و میرزا محمد خوانساری (شاگرد آقا میرزا محمد مهدی تهرانی) تعلیم خط گرفت. پیشرفت وی در خوشنویسی آوازه شهرت و یرا بگوش ناصرالدین شاه رسانید بخصوص که برادرش میر شکار شاه و در دربار شغل و مقامی داشت.

ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که وی در وزارت انطباعات بکار گمارده شود و بقولی منظورش این بود که نزد او بمشق خط بپردازد. و از قرار معلوم گاهی می شد که از روی سرمشق های بدست آمده میرزا، شاه سرمشق می گرفت. اما میرزا که مردی بلند همت و صاحب طبعی منبع بود این پیشنهاد را که پیوسته در وزارت مزبور بکار پردازد نپذیرفت و برای گذرانیدن روزگار و کمک معاش خود تنها باین قناعت کرد که گاهی سفارشات از اعتماد السلطنه قبول کند و با این کمک قلیل و آنچه از راه خط نویسی بدست می آورد بزندگی ساده خود قناعت کند و بنوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار، «هنوز از دیوان اعلی راتبه یی نخواست و جرایبه یی نگرفته است و برگ و ساز معاش همی از اجرت کتابت می کند و بهتر بازو و حاصل سر پنجه ی خویش روزگار می گذراند»

کلهر این رابطه اندک را با دربار شاهی قطع نکرد، اما ناصرالدین شاه که از عظمت هنر و مقام وی آگاه بود می کوشید بهرگونه باشد رضایت و دل بستگی و یرا برابری مانند در دستگاه های دولتی یا درباری جلب کند فقط موقعی که شاه در سفر دوم خود بسال ۱۳۰۰ قمری بقصد تشرف بآستان بوسی حضرت ثامن الائمه مشرف شد بهرنحوه بود استاد را راضی کرد که همراه وی باشد. کلهر که مردی مذهبی نیز بود بشوق زیارت امام هشتم باین مسافرت تن درداد و در بین راه خط روزنامه مسافرت شاه (اردوی همایون) را هم نوشت و این اثر بدیع را بیادگار باقی گذاشت. و عجب اینکه بیشتر آثاری که از استاد هنرمند برجای مانده همان آثاری است که در

در علم و ادب کوش که گردی بجهان طاق کز علم و ادب نام شود شهره افاق



گوهر خاکی که زمین باز داد جان گرامی بفلک بر سپرد

صنعت چاپ در ایران دائر شده بود، کتابهایی که وی تحریر کرده است اغلب به چاپ رسیده و شیوه خط نویسی او سرمشق خوشنویسان عصر خود و دوره های بعد قرار گرفته است.

همو بود که با نشان دادن نبوغ ذاتی سبک جدیدی روی کار آورد که بعد از میرعماد حسنی قزوینی وی اختراع کننده قسمتی از قواعد و آداب خط و خوش نویسی

ارتباط با دستگاه شاهی نوشته است و تکثیر و چاپ آنها هم بواسطه اداره انطباعات صورت گرفته است و این خود پیدا است که شاید اگر این ارتباط جزئی با دربار نبود سبک و روش خطاطی وی مشهور نبود، زیرا کسی که شانزده ساعت زندگی شبانه روزی خود را برای امرار معاش بکتابت می پرداخت و مختصری مزد دریافت می کرد از کجا می توانست این آثار بزرگ را بیادگار بگذارد. و هزینه چاپ و تکثیر آنها را عهده دار شود تا این آثار برجسته در روزگاران دراز باقی بماند، بهمین جهت است که غیر از آنچه بوسیله اداره مزبور چاپ شده و موجود است بندرت آثار بدیع کلهر بدست می آید.

آثار کلهر که بر اثر کتابت برجای مانده است عبارتست از:

۱- قسمتی از روزنامه شرف ۲- دوازده شماره روزنامه ی اردوی همایون ۳- روزنامه وقایع اتفاقیه ۴- دیوان قآنی (که دستخط دوران تازه کاری و جوانی کلهر است) ۵- دیوان یغمای جندقی ۶- دیوان فروغی بسطامی ۷- کتاب مخزن الانشاء (که منتخبی است از مقالات و منشآت عده یی از نویسندگان که مرحوم کلهر نیز در انتخاب آنها شرکت داشته است) ۸- کتاب فیض الدموع تألیف میرزا ابراهیم نواب تهرانی ۹- منتخب السلطان (محتوی اشعاری است از سعدی و حافظ که آترا ناصرالدین شاه گلچین کرده است) ۱۰- ریاض المحبتین ۱۱- رساله غدیریه ۱۲- نصاب الملوک ۱۳- مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری ۱۴- دیوان ذکاء الملک محمدحسین ادیب متخلص به فروغی (ثانی) ۱۵- سفرنامه ناصرالدین شاه بکربلا ۱۶- سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان ۱۷- نسخه ی خطی فیض الدموع که در کتابخانه سلطنتی موجود است و از جمله نمونه های بی نظیر سبک متعالی خطاطی اوست. ۱۸- علاوه بر این اقلام آثار چاپی و خطی یک اثر مستقلی نیز دارد که آن تقویم خطی نفیسی که همواره از پیش نوشته و آماده کرده بود در اول هر نوروز آنرا به ناصرالدین شاه تقدیم می کرد، و از دیگر آثار خطوط او قطعات نادر و سیاه مشقها و سطوری است موجود در مجموعه های شخصی.

میرزا محمد رضا تنها خوشنویسی است که بعد از میرعماد حسنی در میان هنرمندان آنروزگار درخشید و نامی شد. وی که رویه میرعماد را دنبال می کرد سلیقه های خود را بدان اضافه میکرد و در قواعد خط ترکیباتی پدید آورد و این شیوه کنونی خط فارسی (نستعلیق) از ابتکارات این هنرمند نامی می باشد و حتی بعقیده برخی از صاحب نظران کلهر خط را چنان به پختگی و محکمی نوشته و آنرا زینت داده که در این راه ثالث میرعلی هروی و میرعماد سیفی حسنی قزوینی ملقب به عمادالملک شده است.

گردید، و روش خط نستعلیق فعلی تا حدی مولود افکار و سلیقه و قوه ابتکارات اوست. البته رویه میرزا مأخوذ و متبع از همان اصول میرعماد بود، منتهی میرزا ذوق و سلیقه خود را هم بآن اضافه نمود فی المثل کوتاه نوشتن مدها (کشیده) و کوچک نوشتن شماره‌ها (دوایر) و نیز تغییراتی دیگر که در واقع همان اصول خط میرعماد با کیفیت نوی ظهور کرد و استحکام بیشتری بدان بخشید.

شاید اگر وضع دربار ناصرالدین شاه بهتر بود و میرزا خدمت مستقیم خود را در آنجا برخلاف اخلاق و میل خود نمی دانست می توانست آثار بسیار گرانبهای دیگری بیش از آنچه برجای مانده از خود بیادگار بگذارد.

اوضاع خراب دربار سبب شد که وی که مردی رُک گوی و بی پروا بود، زبان بانقدا گشود و از اسرافهای زیادی که بوسیله امین السلطان از خزانه مملکت میشد همیشه بد میگفت و چنانکه گذشت حاضر بود با دست رنج خود با فقر و فاقه زندگی کند و با دربار همبستگی و رابطه همیشگی نداشته باشد.

گاهی میشد که مرد با هنر در نهایت فقر و مسکنت زندگی میکرد و بروی خود نمی آورد و زمانی که درین باب میخواست اشاره‌ی کند بطریق مزاح و طنز بشاگردان خود می گفت، دیشب از بی پولی پلو خوردیم یعنی تلویحاً میفهماند که خورشی در کار نبود!

درباره وی نوشته اند با اینکه بسختی روزگار می گذرانید و با تنگدستی در سایه قناعت میزیست باندازه‌ی مهماندوست بود که هرچه داشت دیگران را با آن شریک می کرد. مثلاً اگر روزی اطمینان داشت که ناهارش مهیا می شود اصرار داشت واردین بخانه را بهرگونه باشد بر سر سفره بنشاند و در محضر خود شرکت دهد.

چه بسا اوقات که تا بعد از ظهر او و فرزندانش گرسنه بسر می بردند تا شاگردانش برسند و چند قرآن برای نهار بوی بدهند و همین زندگی فقیرانه و پر مشقت را با شکیبائی تحمل می کرد و بر زندگی کاخ نشینان آنروز برتری می داد و شاید هم اگر چنین نبود نمی توانست چنین حرکتی در خط ایجاد کند که بقولی همه خطاطهای بعدی را بزیر سایه خود کشیده و پنهان سازد.

کلهر باندازه‌ی در کارهایش دقت و وسواس داشت که نوشته اند اگر قطعاتی را می نوشت و تصوّر می کرد حرفی یا کلمه‌ی از آن درست از آب در نیامده بهیچ قیمت آنرا بدست کسی نمیداد و آنرا از بین می برد، سیاه مشقهایی هم که از او بدست آمده غالباً او مواقع تفتن انجام داده و هیچ یک امضای او را ندارد.

راجع بکیفیت خط نویسی و مهارت وی درین کار و طرز مشق کردن اعجاب آورش و تغییراتی که در شیوه ترکیبات حروف خط می داد و سایر موضوعات مربوطه بآن اختصار را بهتر است بکتاب، «شرح زندگانی من» تألیف مرحوم عبدالله مستوفی رجوع کنید.

از شاگردان مبرز و معروف وی ۱- حاجی مهدی اصطبل مازندرانی ۲- آقا مرتضی نجم آبادی ۳- آقا سید مرتضی برغانی ۴- میرزا عبدالله مستوفی گرگانی ۶- میرزا زین العابدین

در شصت هفتاد سال پیش که خط و خوشنویسی میرفت تا در متن یادها گم شود و میرفت تا تنها تاریخ از آن سخن بگوید و احتضار بر سر این حرفه بال گسترده بود چهره تابناکی چون (عمادالکتاب) واپسین نستعلیق نویس توانای ایران ظهور کرد و بکار نستعلیق نویسی جان تازه بخشید و با حفظ این هنر حیات تازه‌یی بکالبد آن دمید و در نتیجه خوشنویسان ارزنده‌یی در پرتو تعالیم وی پرورده و تحویل اجتماع گردید. اما این دولت مستعجل بود زیرا در این عصر که نهایت احتیاج بوجود چنین استاد هنر وری بود زندگی او پایان گرفت.

در باب مقام هنر و سبک و شیوه خط عمادالکتاب باید گفت با آنکه وی

شریف قزوینی ملک الخطاطین ۵- آقا سید محمود صدرالکتاب ۷- میرزا ابراهیم قوام‌الکتاب (برادر ملک الخطاطین) ۸- میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) ۹- حاج محمد رضا متخلص به (صفا) و ملقب به سلطان‌الکتاب ۱۰- میرزا مهدیخان ۱۱- میرزا نصرالله (نواده محمد طاهر حکاک) ۱۲- سید محمود صدرالمعالی (صدرالحسینی) ۱۳- و مهمتر از همه شاگرد، مع‌الواسطه‌اش عمادالکتاب بود که موجبات اشاعه و انتشار شیوه انحصاری ویرا فراهم کرد.

کلهر بواسطه مقام والای خوشنویسی و نیز وارستگی خاص مورد احترام تمام رجال و اعیان و بخصوص میرزا محمد حسین خان فروغی ذکاءالملک (پدر مرحومان ابوالحسن خان و محمد علی فروغی ذکاءالملک) بوده و آن مرحوم ویرا خیلی مغرور و محترم میداشت. میرزا محمد رضا کلهر در خیابان جلیل‌آباد (خیام فعلی) در محله سنگلج که در تکیه دباغخانه منزلی محقر داشت که با ماهی دو تومان آنرا اجاره کرده بود. خانه‌یی که بقولی حیاط آن یک کف دست وسعت داشته است با چند باغچه کوچک و فرش اطاقهای آن چند قطعه حصیر کهنه و نمد پشمی و روفرشی کرباسی و درین خانه با کمال فراغت بال نشست و پرداختن بهنر را بر جلوس در کاخ شاهی و بر فرش‌های کاشی ترجیح و برتری می‌داد و با اینکه مردی آشنا بامور اجتماعی و روشن فکر بود با مناعت و درویش مسلک و در عین حال بذله‌گوی و بقول اعتمادالسلطنه صاحب‌المآثر و الآثار «محضری مطبوع دارد و طلعتی محبوب» از حوادث روز غافل نبود و تمام این مسایل را فرع بر هنر خود می‌دانست و بآسانی از سر همه می‌گذشت و در آن اطاق‌های نمناک می‌نشست و بکار مشق و خط خود می‌پرداخت.

کلهر دوبار ازدواج کرد و صاحب ۹ فرزند یعنی ۶ پسر و ۳ دختر شد که ۵ پسر و یک دخترش در زمان حیاتش بدرود زندگی گفتند و خود وی نیز در سال ۱۳۱۰ هجری قمری بواسطه ابتلای بوبا که در تهران شایع شده بود در سن ۶۵ سالگی درگذشت و پس از مرگ وی مرحوم حاج آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جسدش را غسل داد و پس از کفن کردن جنازه او را در قبرستانی که سابقاً در محل آتش نشانی واقع در چهارراه حسن‌آباد بود بخاک سپرده شد.

مستقیماً نزد کلهر شاگردی نکرده بود به وسیله همین کتابهای چاپی و تتبع در سبک خطاطی و شیوه کلهر و تحمل ریاضت فراوان خوش نویسی را توأم با شیوه انحصاری او به نیکوترین وجهی و بکمال فرا گرفت و موجب اشاعه و انتشار شیوه او و سبک خاص تازه‌یی گردید. و ما پیش از این نیز گفتیم، این سبک در حقیقت سبکی جدید و بکمال بود که از تتبع استاد و اشتیاق فراوانش به تنوع و تکمیل این فن بوجود آمد و در واقع این شیوه که (بسبک عمادی) معروف و مشهور شد با چاشنی شیرینی و ملاحظه، برش و لطافت یا نرمی قلم بیشتری آمیخته است، خط نستعلیق را بپایه اعلا و والای خود رسانید و نمونه‌هایی از این خط در کمال جمال خوشنویسی پدید کرد.

گرچه آن مرحوم در اوآن جوانی نسخ نویسی متبحراً و رسماً مدت‌ها در کربلا و نجف بکتابت قرآن و سایر کتب ادعیه مشغول بود و ثلث را نیز بسیار نیکو و استادانه می‌نوشت و از خطوط دیگر نیز سر رشته داشت، بعدها بخط نستعلیق راغب و علاقمند شد و بدان روی آورد و حتی بتواتر از شاگردان عماد الکتاب شنیدم که او پس از فوت کلهر افسوس می‌خورد که چرا در زمان حیات این استاد باو مراجعه ننموده و از ذخائر هنری او بهره برنگرفته است. و لذا ناچار بعداً بشاگردان کلهر از جمله مرحوم حاج شیخ مرتضی نجم آبادی و زین العابدین شریف قزوینی الملقب به: ملک الخطاطین و حتی میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر محمد علی فروغی ذکاءالملک) و چند تن دیگر مراجعه رموز (راه قلم) و نحوه تعلیم خط میرزا را استفسار و برای تکمیل خط خود از آنها استفاده می‌کرده است.

(۱) - با توجه بشرح زیر که در سلسله یادداشتهایی بخط عماد الکتاب موجود است مهارت و یرا در نوشتن خط و از جمله خطهای نسخ و ثلث و توانایی او را همچنین در شبیه نویسی تا آنجا که با استادی مثل یاقوت مستعصمی مقابله کند کاملاً آشکار می‌سازد. اما نام صدرالافاضل که در متن همین دستخط آمده است لقب مناسب و با مسمای عالم فاضل نحیر و دانشمند کم نظیر مرحوم لطفعلی نصیری امینی (فرزند محمد کاظم امین السفراء) متخلص به دانش و ملقب به صدرالافاضل است که خود در باب نوشتن خطوط مختلفه استاد بوده و ضمناً این شخصیت ممتاز علمی معلم مخصوص احمد شاه قاجار نیز بوده است.

«... از جمله دبیرالملک افغانی قرآنی بخط یاقوت مستعصمی به مرحوم اتابک تقدیم کرد که دوازده هزار تومان قیمت کردند و نیز قرآن دیگری که بخط آن استاد و فوق العاده نفیس بوده یعنی از اول تا آخر یک سطر با طلا و یک سطر با مرکب نوشته و یکورقش مفقود شده بود نزد بنده آوردند، طوری شبیه نوشته و ورق مزبور را با کمک یک نفر مذهب استاد بنحوی درست کردم که موجب تعجب مرحوم صدرالافاضل شد...»

سعيون و بصر عيهم و بهم و فلهام كه نام و فلهامه سعيون
 ها و عيهم بهر جرات و فلهام بهر جرم و فلهامه
 در هم و فلهامه على الناس و فلهامه على الناس
 بصر اسعهم و فلهامه على الناس و فلهامه على الناس
 بهال ما فلهامه كذا و فلهامه على فلهامه

از خطوط نسخ تعليمی استاد عماد الكتاب میباشد.

چاپ این قطعه از خط میرزا محمدرضای کلهر تشابه بین این خط و خط
عمادالکتاب را می‌رساند.



یکی دیگر از ابتکارات و مختصات کار کلهر این بود که در کرسی حروف و
کلمات سلیقه‌ی منحصر بخود داشت.

بالجمله وی خود علاوه بر خط نستعلیق در چند قلم از اقلام خطوط مانند: کوفی - طغری - نسخ - ثلث - رقاع - ریحان - تحریر - تعلیق - وشکسته و غیره از خفی و جلی استاد بوده و گوهرهای گرانبهایی از انواع این خطوط از سرچشمه خامه‌ی وی ریخته شده است، چنانکه گفته است:

از هنرهای خود گشایم راز	تا شود کم و کیف حالم باز
اولاً در خطوط اسلامی	نسخ و ثلث و رقاع بُد نامی
خط ریحان شکسته و تعلیق	سینو یسم چومیر نستعلیق
خط طغرا و هم خط تحریر	گوی سبقت ربوده از تقریر
بکتابت چو می‌گشودم دست	پای تاسر بعشق می‌پیوست
زاول عمر تا بسال خمیس	بیش از اندازه یادگار نفیس
از کتاب و کتیبه با صد رنج	بنهادم در این سرای سپنج

در باره شدت علاقه او بمیرزا محمد رضای کلهر چیزها گفته‌اند و از جمله مشهورست که او در خواب نیز از استاد مسلم پیشین خط الهام و تعلیم می‌گرفته است. و از شرحی که در تذکره خط موجود در مجموعه آقای ترقی بشماره ۱۳۰ مستفاد میشود پیداست که گاهی هم در راه تتبع و تکمیل خط از الهامی که بوی می‌شده کمک گرفته است. ذیلاً از نوشته‌ی خود وی از سطر ۱ تا ۷ صفحه‌ی ۲۱ تذکره مذکور بالا عیناً نقل می‌شود: یکوقتی در نوشتن کلمه (بی) نستعلیق که خوشکل و زیبا بشود عاجز مانده و دائماً باشکال مختلف می‌نوشتم و میدیدم آنچه‌ی که میخواهم صورت نمی‌گیرد تا اینکه روزی بحمام رفته در دیوارهای جامه کن حمام تصویر آهوئی (نظر) مرا جلب کرد. بدون اینکه برهنه شوم بخانه برگشته یکی از متعلقان پرسید چرا برگشتی؟ گفتم هیچ مگو که یک چیز مهمی کشف کرده‌ام او خیال کرد من گنج پیدا کرده‌ام تمام توجهش بحركات من بود و ملاحظه نمود که من نشسته و مشغول مشق شدم با خود گفته بینم آخرش بکجا می‌انجامد. بالاخره آنروز شب شد و بنده تمام مشغول این مشق بودم و عاقبت بطوریکه می‌خواستم درست کردم.»

ناگفته نگذارد که از شاهکارهای خط نستعلیق در دوره اخیر خط عمادالکتاب در زندان است که سبک اعجاب آوری را حفظ کرده و کمال زیبایی هنر خط را ارائه داده و هر هنرشناسی آن خطوط عالی را بنگرد مسحور پنجه‌ی قادر و مبهوت کلک افسونگر وی گردیده و زبان بتقدیس و تحسین او می‌گشاید.

نقاشی عماد الکتاب:

یکی از جنبه‌های بررسی نشده در احوال و آثار عماد الکتاب تحقیق در باره هنر نقاشی اوست که متأسفانه تا کنون این امر بر عموم علاقمندان مکتوم مانده و بتدریج بدست فراموشی سپرده شده و اینک این نویسنده از آن پرده بر می‌گیرد و بطور خلاصه به شرح آن می‌پردازد.

بی تردید باید اعتراف کرد که عماد الکتاب نه تنها درسلک نوابغ عالم هنر خط جای دارد، بلکه او دربرخی از صنایع عالیّه از قبیل خطاطی و نقاشی - تذهیب - موسیقی و عکاسی و... دستی تمام داشت و آنها را باید طولی می‌پرداخت.

لذا ازاینکه وی در نقاشی نیز مهارتی بسزا داشته تردیدی نیست اما بضرر قاطع نمی‌توان گفت که وی این هنر ارزشمند را در چه سن و سالی و نزد چه کسی آغاز کرده است ولی قدر مسلم اینست که در محیط خانه باینکار آغاز کرده و کم کم نزد این و آن با رموز و ریزه کاریهای آن آشنا شده است.

برخی گفته‌اند که او رموز این فن را نزد مهدی خان مصورالملک^۱ آموخته و از کارهای استاد معروف مرحوم محمد غفاری (کمال الملک) نیز الهام گرفته و برخی دیگر استادان دیگری برای او ذکر می‌کنند.

همین قدر می‌توان گفت وی در اشعاری که از خود برجای گذاشته است اشاره برنجه‌ها و کوشش‌های فراوانی که در تحصیل هنرهای مختلفه و این فن ظریف کشیده می‌کند و آنجا که گفته است:

ثالثاً برفنون نقاشی	گر از این علم باخبر باشی
من بشایسته رنجه‌ها بردم	تا که بایسته بهره آوردم
گرچه دستم تهی بد از استاد	لیکن از هوش خود بدم دلشاد
از رخ و نیم رخ سر و صورت	از بر و چهره و قد و قامت
از مریسا و از مناظر دور	نبدم بی خبر علی المقدور
از بزای نمونه (ی) رندان	ساختم چند صفحه در زندان

(۱) - شبیه ساز ماهر دوره قاجاریه بوده است و نقاشیهای شاهنامه امیر بهادری از جمله کارهای اوست.

آثاری چند از آن مرحوم بجای مانده که در باره هر یک درموقع خود بطور اختصار سخن خواهد رفت، آنچه در این جا بایستی گفت اینست که این آثار از حیث استادی با این نوع طراحی در صحنه سازی، و گاهی هم در استعمال و قدرت رنگ آمیزی گویای استعداد شگرف و فراوان وی بود. اما طرز کار نقاشی وی که البته محقق شده است عماد بطور حرفه ای بدان نمی پرداخت بلکه هر وقت فرصت و مجالی یافته تفنن کرده و بدان پرداخته است.

در اینجا بایسته می نماید تذکر دهم که این هنرمند بزرگ بیشتر در ایام زندانش بود که فراغتی تمام یافت تا از یکسوی بمشق خط نستعلیق و مشق تصویر توجه و رغبت بیشتری نشان دهد و از سوی دیگر به تکمیل آنها و دیگر صنایع و معلومات خویش پردازد، تا آنجا که استادی که در صنعت خط و خوش نویسی شهره و نامور بود در نقاشی پورتره (شبهه سازی) و طبیعت سازی و شناختن بُعد در نقاشی نیز ذوق و قدرت بینش خود را توأم با لطف و پختگی قلم و رنگ آشکار سازد، آنهم در آنگیرو دار رنجه و تیره بختی ها.

گرچه بیان و توصیف هنر کاری بس مشکل است اما چند تابلو و قطعه های مختلف سیاه قلم و آبرنگ و یک گل و بوته نیز بسبک پرداز که نتیجه ی ذوق هنر آفرین و دست هنر پرور همان مرحوم است بنظر راقم این سطور در هنگام تحقیق در این زمینه رسیده که خوشبختانه وجود همین آثار کار شرح و توصیف و تعریف معیار هنر نقاشی ویرا در این نقد برایمان عملی ساخته است. اینکه چند قطعه از تابلوهای مزبور را که با قلم خلّاق و اسلوب خوش خود استاد ترسیم شده است در اینجا معرفی کرده و بطبع میرسانیم تا مرور ابام و دست خرابکار روزگار نتواند در آنها رخنه کند:

۱- منظره محبس انفرادی عمادالکتاب در نظمیه در سال ۱۳۳۸ قمری. اصل این تابلو که بقطع ۳۵×۲۷ سانتیمتر و بقلم آب رنگ طراحی شده، کار دست توانای همان مرحوم است و از نظر رنگ آمیزی جالب است. اکنون این تابلو متعلق به مجموعه شخصی آقای باقر ترقی در تهران می باشد

۲- تابلو سیاه قلمی بابعاد ۲۴×۱۷ سانتیمتر که عمادالکتاب صورت نیمرخ خود را کشیده است. این تابلو در طالار نمایش کتابخانه ملی تهران نگهداری میشود.

۳- نقاشی دست که از جمله کارهای استاد است طرز گرفتن قلم نی را بطور صحیح و علمی نشان می دهد. این اثر بقطع ۱۱×۸/۵ سانتیمتر است و در مجموعه ی آقای حاج باقر ترقی تحت شماره ۱۲۲ حفظ می شود.

۴- تعدادی از کارهای نقاشی آن مرحوم را هم نزد یگانه دخترش دیده‌ام که عبارت از تصویر گل و بوته‌های مختلفه سیاه قلم و آب رنگ و یک قطعه دورنمای جنگل و نیز یک تابلو چهره خود او با لباس درباری در اوائل سلطنت پهلوی است و از بقیه آنها فعلاً چیزی بخاطرم نیست که توصیف کنم

رقم کردن عمادالکتاب: عمادالکتاب دارای رقم (امضاء)های متنوع و مختلف بوده که شاید بنابر مقتضیاتی درمواقع معینی ازهر یک از آنها استفاده می‌نموده است و ما چند رقم آن مرحوم را که در آثارش بیشتر دیده می‌شود ذیلاً نقل می‌کنیم:

چند نوع از رقم‌های معمول و مستمر

بید عمادالسیفی ۱۳۰۷ شمسی. راقمه عمادالسیفی ۱۳۰۸ شمسی. مشقه الفقیر حسین بن محمد عمادالسیفی در سنه ۱۳۱۰ شمسی. مشقه الفقیر عمادالکتاب ۱۳۱۱ شمسی. مُعلم الحضرت السلطانی عمادالکتاب القزونی غفر ذنوبه و ستر عیوبه سنه ۱۳۲۰. مشقه الحقیر عمادالفقیر معلم بندگان اعلحضرت... شاهنشاه ایران سلطان احمد شاه قاجار لیلہ پنجشنبه بیست و دوم ذی قعده ۱۳۳۱. مشق فقیر محمد حسین عماد الکتاب قزونی سترعیوبه ۱۳۳۸ قمری. العبد المذهب عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه العبد المذهب عمادالکتاب السیفی القزونی ۱۳۴۳ هجری. مشقه محمد حسین عماد الکتاب السیفی ۱۳۴۴. مشقه عمادالسیفی ۱۳۴۳ هجری. مشقه ابن محمد حسین عمادالکتاب ۱۳۴۲. مشقه العبدالحقیر ۱۳۴۵. فقیر ناچیز محمد بن حسین عمادالسیفی القزونی ۱۳۴۷ هجری. عمادالسیفی القزونی ۱۳۴۶ قمری. مشقه العبدالمذهب عمادالسیفی. العبد محمد حسین عمادالسیفی. فقیر عمادالسیفی فرمان نگار دفتر شاهنشاهی. محمد حسین عمادالسیفی القزونی. حرره عماد سیفی بیدالفقیرالحقیر محمد حسین عمادالسیفی. کتبه العبد الفقیر محمد حسین عمادالکتاب القزونی غفرله. مشقه الحقیر عمادالسیفی. العبد المحتاج محمدحسین عماد الکتاب.

چند نوع از ارقام غیر مستمر:

مشقه العبدالمحبوس عمادالکتاب ۱۳۳۷. العبد المحبوس عمادالکتاب. محمدحسین بن محمدقزونی ۱۳۳۷ هجری. العبدالمحبوس عمادقزونی. مشقه محبوس عماد السیفی.

سبب چاپ خطوط عمادالکتاب: بدیهی است گذشته پیوند ناگسستنی باحال و آینده دارد، لذا چنانچه خواسته باشیم نسل آینده مملکت ما نیز ملتی سرافراز و مانند همیشه در جوامع دنیا ممتاز باشد، ضرور است با کمال دقت به بزرگان و مفاخر و گذشتگان خود توجه کنیم و شخصیتهای برجسته و ارجمند میهن خود را بشناسیم و کارهای پرافتخار آنها را بجوانان وطن معرفی نمائیم. نیل باین هدف عالی مستلزم پژوهش و تحقیق درباره زندگانی کسانیست که در زمینه‌های گوناگون از علوم و صنعت و هنر آثار و یادگارهای ارزنده و ارجمندی از خویش بجای نهاده‌اند که سرچشمه مباهات و افتخارات ما ایرانیان و حتی مورد اعجاب و تحسین و تمجید مردم اقصى نقاط دنیا واقع گردیده‌اند.

نیازی بتذکر نیست که ملت ایران با وجود سوابق درخشان دیرینه و افرادی که در این سرزمین به اوج عظمت کمالات و معارف و هنر رسیده‌اند و در دورانیهای مختلف آثار با ارزش و جاودانه علمی و ادبی و هنری و صنعتی از خویش بجای گذاشته‌اند فراوانست که شایسته است چگونگی احوال و آثارشان روشن شود.

اما غرض از ترتیب و تبویب این اوراق چنانکه تلویحاً در مقدمه اشاره شد، حق‌گزاری و تجلیل از ابرمردی هنرمند است که آثار خطی و هنری وی روح هر نقاد هنرشناس و ستایشگر جمال و کمال انسانی را مملو از شادی و آفرین نموده است لذا بزرگداشت وی بر کسانی که ارزش و مرتبت و یرا در هنر دانسته‌اند فرض است.

درضمن بیان شرح حال این نابغه خطاط و فرد ممتاز لازم دانستم قطعاتی از خطوط گرانبهای وی رانیز معرفی کنم. تا تماشای آنها روشنگر هنرمندی و نبوغ او باشد و علاقمندان را خواندن تنها ملالت نگیرد، بلکه دیده رانیز از زیبائی های خط این استاد تلذذ و بهره‌ی حاصل آید.

اکنون هرچه خواستم نخبه از خطوط نفیسه استاد اجل اکمل عمادالکتاب را در این جا نقل کنم دیدم ترجیح هر یک از قطعات بر سایر آثار او موردی ندارد و چنین گزینشی مشکل است. بنابر آن در ترتیب چاپ این خطوط صواب دیدم که آنها را از نظر ریزی و درشتی و با توجه بانواع طرز نگارش از قبیل چلیپا و سیاه‌مشق و کتابت و غیره اختصاص دهم تا برای آشنایی علاقمندان و آموزندگان این رشته هنر با پاره‌ای از ترکیبهای حروف در این شیوه و آمادگی برای نوشتن این خط انشاء الله نتیجه‌ی مطلوبه بالنسبه حاصل آید.

در باب خط چلیپا لزوماً یادآور می‌شوم که چلیپا معمولاً دو یا چند سطری است که خوشنویس آنرا کج یا مورب تحریر می‌کند و گاهی سیاه مشق را هم چلیپائی نوشته‌اند. بعضی از قطعات منقوله و مطبوعه در این مجموعه (از ایام قدیم) سیاه مشق نامیده شده است و بدین توضیح که سیاه مشق نوعی از نوشته است خوش نویس باتکرار حروف و کلمات در کنار هم در مجموع ترکیب بسیار زیبایی بوجود می‌آورد چنانکه از خوش‌نویسان مشهور سیاه‌مشق‌های بسیار زیبا و چشم‌نواز و پرازش به جا مانده است. از عمادالکتاب نیز سیاه مشق‌های زیادی بیادگار مانده که در خور توجه است. این بیت هم در مورد خط چلیپائی معروفست:

صفحه‌ی دل سیه از مشق چلیپا کردم کعبه را بتکده زین مشق چلیپا کردم
چون سخن از خط چلیپا رفت بهتر دیدم دو بیتی معروف که قضا را عماد بصورت چلیپائی نوشته است ایراد کنم:

شهریار ممالک خطیم صفحه‌ی (ی) مشق ما قلمرو ماست
هرکسی را که نیست این باور در حقیقت ز چشم نابیناست
که برآستی هم گوینده سخن بگراف نگفته است. و گاهی می‌شد که خوشنویسان معروف در وصف هنرمندی خود چنین سخنانی داشتند در هر صورت او بود که توجه بحسن خط و رسیدن بغایت کمال را بر هر چیز دیگر درین راه برتری داد و چه نیکو گفت: خط قلعه‌یست محکم چه بهر هنگام که ممکن بود بدین قلعه محکم پناه می‌برد و سرانجام دیدیم که چگونه خود قلعه‌بان شد و بر فراز بُرج و باروی این قلعه‌ی استوار چون خورشیدی درخشید و انگشت کش هنرمندان خط و ادب روزگار شد. اما برآستی چه طاقت فرسا و جانگداز است در روزگاری که چنین مردی نکته‌سنج و نادرالوجود بدین گونه سراسر عمر کوتاه را درین فن شریف به پایان می‌برد و چنین آثاری دلپذیر از خود بیادگار می‌نهد از جهت کیفیت گذران خود آسودگی و فراغت بالی نداشته باشد، زیرا همانطور که در محاورات ارباب قلم گفته می‌شود نظیر این گفته‌ها از وی نیز بدین صورت شنیده شده که:

درین زمانه که ماییم در هنر نان نیست مگر بسعی قلم در هنر بیابی (نون)
که دلیل بر نارضایتی وی از عدم توجه باین هنر شگرف است که ناگزیرست سهمی از زندگی خود را برای دستاوردهای زندگانی بکار دیگری روی آورد. و برآستی که چه دشوار است مردی چنین بلند اندیشه از سختی‌های روزگار چنین بنالد و از

هنری که در آستین دارد طرفی ننهد! پیداست که این استاد درد آشنا و هنر دوست گاهی چنان از جهاتی دل شکسته می شد که از کاغذ و قلم و مرکب محبوب خود که شاهکاری می آفرید روی برتابیده و گناه بیحوصله گئی را برعهده خرابی ابزار و وسایل کار می نهاده است و می گفته: قلم بدست و مرکب بدست و کاغذ بد—ولی سرانجام گویی ازین خرده گیری پشمان شده می گوید: گناه هر سه چه باشد چو دست قابل نیست.

آری، این چنین کسان بودند که در معبد عشق و ایمان به هنر و ادب از جان مایه دادند، خود سوختند تا چراغ هنر را برای همیشه برافروختند و اکنون بر دیگران است که آنرا روشن نگاهدارند تا پرتو افکن مجالس ادب و معرفت جهان باشد. جایشان خالی است که:

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذاشتند خدای عزوجل جمله را بیامرزاد
برای جمع آوری آثار گرانبهای این مرد بزرگ که اینک از برابر دیدگان شما می گذرد بسیار کوشیدم و بهر دری روی آوردم و تعدادی از صفحات و قطعاتی چند از خط وی را که نزد برخی از دوستان و یا صاحبان مجموعه ها یافته ام کلیشه و زینت بخش این تالیف قرار دادم.

استدراک میرعماد بزرگترین استاد مسلم خوشنویس ایران هنرمند هرجا رود قدر بیند و در صدر نشیند. سعدی

میرعماد حسنی سیفی قزوینی (۹۶۱-۱۰۲۴ هجری قمری) از سلسله سادات کرام حسنی قزوین و از خوشنویسان مشهور و استاد چیره دست خط نستعلیق در عهد شاه عباس بزرگ صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸) و شهره آفاق و معروف اقطار است. اجداد او در دستگاه پادشاهان صفویه دارای مناصب و مشاغل کتابداری و استیفاء بوده‌اند، خاصه میرحسنعلی جدّ اعلای او از کتاب و منشیان معروف ذیشان و ملقب به «حسنی» بوده است.

بعضی از مورخان عقیده دارند: با اینکه اینان شجره حسینی داشتند، میرعماد نظر باینکه با (عمادالملک) که یکی از بزرگان دربار پادشاه بود معاشرت داشت و ارادت نسبت بوی میورزید ملقب به (عماد) گردید ولی یکعه دیگر اعتقاد دارند که او این لقب را از ابتدا داشته است و این قول اخیرالذکر اصح است.

میرعماد در زمان جوانی در قزوین که مسقط الرأس وی بود بکسب فضائل و معلومات متداول عصر پرداخته، سپس متوجه تعلیم خط گردید. ابتدا شاگرد عیسی بیک رنگ نگار بوده و پس از مدتی نزد مالک دیلمی در یکی از قراء قزوین بتکمیل خط همت گمارد تا آنجا که حسن خط شاگرد از استاد درگذشت و خود حس کرد که از این استاد مستغنی شده است. چون آوازه شهرت خط ملا محمد حسین تبریزی را که او نیز در حسن خط از استادان بی نظیر بود شنید بشوق خدمتش به تبریز شتافت و در خدمت وی آنقدر سرگرم خط گردید که گویند در سه سال فقط یکبار بیشتر مجال نکرد که موی سر بسترّد. روزی یکی از قطعات سیاه مشق خود را نزد استاد نهاد و با کمال ادب در برابرش ایستاد. استاد چو آن خط را دید تعریف کرد و گفت: تونیزای فرزند سعی کن روزی چنین توانی نوشت وگرنه قلم فروگذار)

میرعماد باستاد عرض کرد که این خط را خود نوشته‌ام، استاد تا بدین اندازه از پیشرفت شاگردش در بحر حیرت فرو رفت فوراً خط را بوسیده و پس از تشویق و تمجید بی اندازه فرمود: «در کشور خط امروز سلطنت ترا مسلم است و تمام دستها زیر دست تست» و همین سخن در حکم گواهی نامه تحصیل هنر خط میرعماد بود و طولی نکشید که بر همه محقق شد که براستی در قلمرو خط استادی مسلم است. در اینموقع که میرنیز بر استادش پیشی گرفته بود، چون دانست بمقام اجتهاد در رشته خط

نستعلیق رسیده است بنابر اشاره استاد به روم^۱ مملکت عثمانی رفت و در آنجا مدتی به سیر و سیاحت و ملاقات اساتید خط آندیار پرداخت. در اسلامبول از طرف اولیای این شهر بگرمی مورد استقبال واقع میگردد و وزراء و اعیان روم بخدمتش میشتافتند و میر بدستور پادشاه و رجال آنجا بفرزندان و شاهزادگان و اشراف خط آموخته و بدین طریق عده ای خوشنویس تربیت میکند. در این سفر از میر خطوط زیادی در روم بیادگار می ماند. سپس به خراسان رفته و مدتی هم در هرات مانده بعد به قزوین برگشته و در همه این بلاد علاقمندان بخط بخدمتش رسیده از هنر و کمال او استفاده مینمودند.

خطوطش در ساختمانهای باقیمانده از عهد صفویه در قزوین فراوانست و از جمله کتیبه های حمای است که این اشعار از آنست:

بر امیر گونه بیک میمون باد این عمارت بحق آل رسول
ساخت از لطف شاه حمای به لطافت فزون زهر مقبول
هر که دروی رود صفا یابد به دعا گویش شود مشغول
همچنین خط میر، روی سنگهای مقابر در امامزاده قزوین فراوان بوده که بواسطه خوشی خط برده اند و یا بمرور ایام شکسته و از بین رفته است.

در کتابچه^۱ی که بخط عمادالکتاب که از استادان بزرگ قرن اخیر بوده باقیمانده است و چندی هم مورد استفاده این نگارنده قرار داشت، آن مرحوم در این باره چنین نوشته است:

(... در قزوین هم دو کتیبه خود در طفولیت دیده بودم، یکی سر در حمای و دیگری سنگ قبری بود که حالا هردو از بین رفته است. از اشعار سر در حمام این اشعار باقی مانده بود. (بصفحه ی قبل رجوع شود) عجب این است یکی از کاشیهای مزبور را در طهران نزد شخص بی سوادى که در قزوین حکومت داشته دیدم و از قرارى که شنیدم سنگ قبر خط میر را هم همان شخص با سایر سنگهای مرمر قبرستان شاهزاده حسین ساییده و به طهران آورده حوضخانه ساخته است... الخ)

میر گاه به تفریح و تفرج به سوی رودبار رشت و کهدم و گیلان نیز میرفته و

(۱) - حالیه ترکیه

(۱) - این کتابچه جزو مجموعه ی خطوط آقای حاج باقر ترقی می باشد.

خوشامی خوشامی خوشامی خوشامی

پایان

بروحدس صحیفه الارباب

جان محمد زین الدین

محمدرضا بن محمد

This image shows a page from a manuscript, likely a Persian or Arabic text, featuring a large, stylized, cloud-like border. The border is composed of several interconnected, scalloped shapes, each containing a line of calligraphic text in a cursive script (likely Shikasta). The text within the border is written in a dark ink on a lighter, textured background. The overall appearance is that of an antique or historical document.

The calligraphy is highly decorative and fluid, characteristic of the Shikasta style. The text within the border is arranged in a way that follows the curve of the cloud-like shapes. There are also two small, triangular calligraphic elements in the corners of the page, one in the top right and one in the bottom left, both containing Persian text.

موسم



عموم طالبان خط بحضورش شتافته و بهره می یافتند تا سال ۱۰۰۸ هجری که آوازه هنر پروری دربار صفویه در افواه پیچیده و دانشمندان و هنرمندان از شهرها روی به اصفهان می آوردند. میرعماد هم عازم اصفهان گردید و در دربار شاه عباس کبیر مورد مرحمت و تفقد شاه هنردوست و احترام خاص امرا و رجال و درباریان قرار گرفت. دیری نپائید که شاگردان فراوانی از طبقات مختلف بدور این شمع فروزان هنر جمع آمدند و کسب فیض نمودند. از خطوط نستعلیق جلی اوفقط در تکیه میر اصفهان واقع در قبرستان تخت فولاد که در یکی از حجرات آن تکیه قرب قبر میرابوالقاسم میر فندرسکی است این غزل حافظ بمطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشانست مایه محتشمی خدمت درویشانست
 بخط سه دانگی بطریق کتیبه نویسی باقیمانده است.^۱ بالجمله مدت شانزده سالی که میر در اصفهان مقیم بود شاگردان شایسته ای تربیت نمود که عده ای از آنها خود از اساتید بزرگ خط به شمار میروند و از این دسته اند:

نورالدین محمد لاهیجی — سید علیخان جواهر رقم — عبدالرشید دیلمی
 (خواهرزاده میر بوده) — میر ابراهیم (پسر میرعماد) — میرزا ابوتراب اصفهانی — میرزا عبدالجبار اصفهانی — محمد صالح خاتون آبادی — درویش عبدی بخاری — میرزا تقی مستوفی — محمد فاضل و سایرین.

میر نه تنها همان شاگردان معدود مذکور در فوق را تربیت کرد بلکه با وجود مشکلات امر مسافرت با وسایل آنروزگار و مخاطراتی که در آن ایام وجود داشته است مردم علاقمند از هر قشر و طبقه از بلاد بعیده محض استفاده از هنر وی بمحضرش میشتافته اند.

از استقراء متون و تواریخ چنین استنتاج میشود که زمانی که میرعماد باصفهان وارد گردیده و لمحیهی از رنج سفر آسوده شده است خامه بر نامه رانده عریضه ی شیوای ذیل را برای شاه عباس پرداخته و ضمن آن استجازه بار یافتن و تشرف بحضور شاه و شوق ملازمت خود را درج کرده است:

«بنده قدیم بر جاده عبودیت مستقیم عمادالحسنی بعزّ عرض مقیمان -
 بندگان نواب مستطاب فلک جناب عالمیان مآب نصفت و عدالت پناه عظمت
 و شوکت دستگاه عون الضعفا ماده نعمت امن و امان برگزیده الطاف سبحان.

(۱) — بقرار مسموع این کتیبه تا همین اواخر هم موجود بوده است.

من نگویم ولیک داند عقل
 کین طراز لباس دولت کیست
 اعنی بندگان خلد اللّهم سبحانک ظلال سلطانه علی ما اراد و تمناه
 میرساند که علم الله و کفی به شهیداً که تا محرومی از ملازمت عالی روی نموده
 همیشه بوظائف دعاگوئی و فاتحه خوانی اشتغال داشته و میدارد و ازدیاد دولت
 ابد پیوند را از حضرت عزت مسئلت مینماید. شرح آرزومندی بعز عتبه بوسی و
 سعادت ملازمت، کان نه بحر است که پایان و کرانی دارد، نه باندازه تقریر این
 مهجور و از طریقه ادب دورست:

مرا بسوی تو پیغام آرزو خام است بافتاب ز ذره، چه جای پیغام است
 اما چون اظهار شوق خاطر بقرار مسکن نائره المی است که از محنت
 حرمان بر دل افکار ماست لاجرم قلم عبودیت رقم بعرض اینمقدار از آن جرأت
 نمود.

خدایگانا مخفی نماند که مقصد این کمینه دعا گو جز این نیست که
 دیده الم دیده را بکحل الجواهر غبار درگاه فلک اشتباه روشن بیند.
 آرزوئی نبود دیده خونبار مرا غیر خاک سر کوی تو بمرگان رفتن
 لیکن چنانکه بر مرآة ضمیر اشرف روشن است.

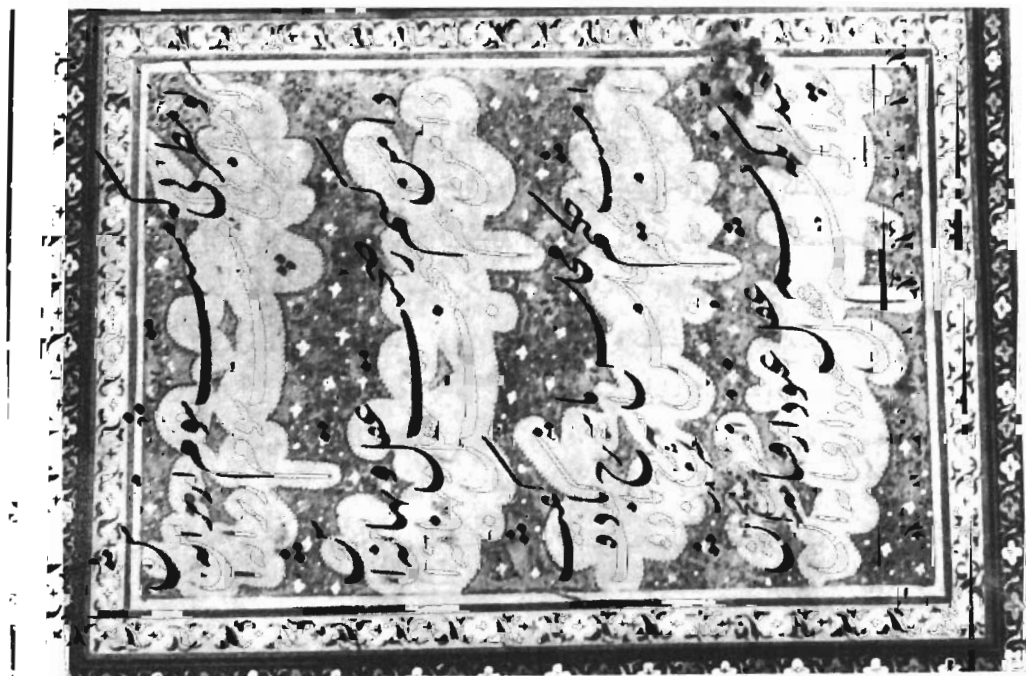
فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
 رجاء واثق و وثوق صادق که حصول این امنیت پیش از حصول منیت
 رفیق گردد— انه علی مایشاء قدیر. چون غرض عرض اخلاص و یکجتهی بود
 زیاده مصدع نشده بدعا اختصار کرد.

تمتع بادت از اقبال و برخورداری از دولت همی تا مرغ زرین اندرین سبزه‌آشیان باشد
 بدیهی است پادشاه هنردوست و هنرپرور پس از استحضار از مفاد نامه مذکوره
 در فوق و وقوف بمیزان فضیلت و هنر استاد، با کمال میل و یرا نیز در سلک خدام
 آستان سلطنت منسلک و بدینوسیلت بمراحم ملوکانه اش خشنود و معزز و مفتخرش
 ساخته و نیز بحماییت خویش مستظهرش داشته است.

بدنبال نقل این نامه یا بهتر بگویم این سند گرانهای تاریخی بایستی گفت
 که آنچه تا کنون بتحقیق پیوسته اینستکه پیش ازین گمان میرفت که متن این یگانه
 عریضه در موزه ملی پاریس نگاهداری میشود و این امر علاقمندان آثار هنری را بشدت
 متأثر ساخته بود و حتی تا جائیکه نگارنده بخاطر دارم در حدود دهسال قبل هیشی

زانکه من قول از این عقل بود
 و من مال نیست و من مال
 یاد اول بدست و من مال
 مالتی من در هر حال

و ان کما و کما نیست و در دراز
 حضور مجلس است و در دراز
 بی تو نیست بی تو نیست
 بهشتان که از زلف یار یار نیست



به قضاوت تاریخ شهر قزوین در هنریدی بالاخص خط و خوشنویسی از سایر شهرها امتیاز دارد. (در اینجا باید گفته آید که شهر تفرش نیز از این امتیاز بی بهره نیست) زیرا بزرگترین استاد خط نستعلیق مرحوم جنت مکان میرعماد سیفی حسنی قزوینی رحمه الله علیه از قزوین پر برکت برخاسته و این هنری مرد عظیم الشان با وجودیکه متجاوز از سیصد و پنجاه سال است از زمان قتلش تا امروز فاصله دارد، گذشته از آنکه مقام و شخصیتش روز بروز بیشتر متجلی شده و شناخته گردیده است، بلکه هنوز هم طغرای شهر یاری اقالیم خط و ممالک هنر خوشنویسی همچنان بنام نامیش مزین و موشح است و در این عرصه استادی مسلم و یگانه و بی رقیب است.

بدیگر سخن نام میرعماد با قلم نستعلیق بطرز جداناپذیری نقش بسته است و تا بحال کسی در ظرافت نگاری و خوش اسلوبی نوشتن حروف و کلمات و کرسی و ترکیبات زیبا و صحیح بآن درجه و بشیوه او جایش را نگرفته است مخصوصاً در تحریر خط نستعلیق تا دو دانگ قلم.

برای مطالعه اصالت آن نسخه عازم پاریس شدند و بعضی از آنها هم آن نسخه را اصل دانستند، در حالیکه اصل این نامه نزد آقای حسینقلی هدایت که یکی از علاقمندان آثار هنری قدیم ایران می‌باشد و سالهای متمادست که به جمع‌آوری آثار قدیمه پرداخته و هم اکنون خانه‌ی او مُبدَل به موزه‌ای کوچک اما سرشار از آثار ذیقیمت و کم نظیر شده است. نامبرده اظهار میدارد این نامه را که این نویسنده از روی نسخه‌ی ایشان در صفحه قبل نقل کرده‌ام سالها پیش آنرا از یک دوست کرمانشاهی خریداری کرده بزعم من و چند تن دیگر از کارشناسان و خط‌شناسان، تحقیقاً باید این سند اصل بوده باشد، زیرا بدلیل مطالبی که در پشت این سند سجل شده نیز اثر پنج مهر دیگر را که باشکال مختلف است یادآور شد. یکی از این مُهرها بیضی شکل است با رقم (امضاء) محمدسعید و تاریخ ۱۱۷۱ و مهر دیگری مستطیل شکل که هردوی آنها مهرهای کتابداران سلطنتی عصر صفوی با یادداشت «داخل عرض» است. منظور از داخل عرض، ثبت کتب در کتابخانه شاهی است که باین شیوه ثبت می‌شده: داخل عرض شده و کتابدار ذیل آنرا مهر می‌کرده است، سه مهر بزرگ دیگر هم از رجال عصر قاجار در ظهر این عریضه برجای مانده باضافه مطالبی که نوشته‌اند مثل:

«عریضه‌ایست که مرحوم میرعماد علیه الرحمه با کمال دقت به مضمون خوش به حضور جنت مکان شاه‌عباس عطرالله مرقده عرض نموده‌اند. قیمت ۲۵ تومان...»

البته این را هم باید گفت که طبق اسنادی که ما داریم یک تومن (تومان) ایران سه و سه دهم لیره ارزش داشته بعلاوه هر تومان چهار هزار و پانصد (۴۵۰۰) گرم نقره ارزش داشته است آنهم در زمانی که نقره یک دوم طلا قیمت داشته و گران‌بها تر از حال بوده است بنابراین بیست و پنج تومان (۲۵) بیست و پنج هزار تومان (۲۵۰۰۰) امروز بوده است، مهمترین دلیلش هم اینست که بزرگترین قرض ایران در زمان شاه سلطان حسین هفده هزار تومان (۱۷۰۰۰) بوده و پادشاه با این پول یک سال یک پایتخت قحطی زده را اداره کرد. لذا همین یک قطعه کاغذ که ما آنرا از روی بی‌اطلاعی به بی‌اعتنایی نگاه میکنیم باندازه یک تابلو نقاشی (پیکاسو) یا (رامبراند) ارزش دارد.

با شرحی که درباره‌ی کیفیت این سند داده شده و اینکه آیا نسخه‌ایکه مربوط بآقای هدایت موجود در تهران اصل و یا نسخه‌ی مضبوط در کتابخانه‌ی ملی پاریس و

خود کدامیک معتبرتر میباشد، میگوئیم این نسخه که در کتابخان ملی پاریس هست به اغلب احتمال و ظن غالب مشق میرعماد (باصطلاح چرکنویس یا گرده‌ی عریضه) و یا اصولاً میتواند مشق و رونویسی سایر خطاطان از روی نسخه‌ی اصلی بوده باشد و چنانکه می‌دانیم عادتاً خوشنویسان ایرانی بارها یک مطلب را از روی یکدیگر نوشته و تکرار کرده‌اند. ما هم اکنون آثاری داریم که در طول چند صد سال همه خوشنویسان آن اثر یا مضمون واحد یا شعر و نامه را هزاران بار از روی یکدیگر مشق کرده‌اند و گهگاه هم زیر این اوراق قید میکردند: «مشق مالک دیلمی» و غالباً اکتفا به کلمه‌ی مشق نموده ورقه را بی امضا گذاشته‌اند بنابراین از قراین و امارات برمی‌آید که خواهد خط نسخه‌ی پاریس از خود میر یا شاگردان او باشد که کتابخانه ملی پاریس نسخه خود را به نوان نسخه‌ی اصلی تلقی کرده باشند ما از کیفیت خط و نوشته‌های پشت قطعه‌ی آقای هدایت مخصوصاً دو مهر (سابق الذکر) کتابدار دربار سلطان صفوی که یکی از آنها تاریخ ۱۱۷۱ دارد و با میرعماد کمتر از پنجاه (۵۰) سال فاصله زمانی دارد بضرر قاطع باید دلیل بر اصالت نسخه‌ی باشد که خوشبختانه هنوز در ایران است و جای شکرانه که تاکنون بدست سوداگری از ایران خارج نشده است بدیهی است که این نویسنده هنوز پشت نسخه یا سند پاریس را ندیده‌ام که نقدی در آن بعمل آورده از طریق خوض و غور و تحقیق و تتبع و تشخیص غایی، نظر نهایی خودم را بدهم، ولی باستناد مهرها و امضاهای نسخه موجود بدین ترتیب که مطالعه و ملاحظه میشود همانطور که قبلاً هم در محضر دوستان صاحب‌نظر تفوه کرده و اظهار نظر نمودم نسخه‌ی موجود در ایران قدر متیقن نسخه‌ی اصلی شناخته شده است.

و اینک دنباله مقال. میرعماد بعد از ورود باصفهان از خطوط بابا شاه اصفهانی و میرعلی هروی هم قدری بهره گرفته و خود نیز اقتباسات و تصرفاتی کرده از قبیل کلمات: ظهر— اظهار— خر— و عروخیلی از چیزهای دیگر. و بطور جزئی و کلی تغییراتی در خط نستعلیق داده و برای خط اصول و قواعدی ایجاد نمود که باعث تکمیل این قلم و زیبایی و شیوایی بیشتر آن گردید.

باری چون میرعماد در نزد شاه دارای قرب و منزلت بسزائی بود، محسود اقران و خوشنویسان گردید و مخصوصاً که علیرضای عباسی خوش نویس معروف و همشاگرد قدیم او در نزد شاه عباس از هرگونه سعایت امتناع نداشته است. میر چون بکشور عثمانی مسافرت کرده و با اهل سنت معاشرت نموده و علاقه‌ای بآنها پیدا کرده بود و تعصبات گوناگون دربار شاه عباس موافق سلیقه‌اش نبود و تصادفاً چند بار هم از

چنداروشنایی که نور کاغذ بسیار روی روی
که مجوسان سپاس لیل و نهار را دست تصرف از دامن
آید و روزگار از آن کوتاه داشته اند که این کید و درم
بمیزان قیاس است نظر آن وقت شناسم به ویدی
نثار و قدر داشته بجاری صرف نمایند که مرضی بکن
و خلایق و سبب رستگاری و بیکاری تو اند و کیت
الهمنی غنیت آن که زامان کیت دارم حرره
محمد امین نواده مرحوم میرعماد حسنی غفر له فی شهر

ز بانث جاری شده بود که:

(اگر این مختصر اختلاف در بین ایندودولت و ملت اسلامی از بین میرفت، بسیار بجا بود.) از آنجا که پیشرفت مملکت داری شاه عباس براساس همین اختلافات و تعصبات بود، بدخواهان از او در نزد شاه سعایت کردند و موضوع را با پیرایه‌یی بشاه رساندند و کار بجایی رسید که شاه عباس نسبت باو بدین شد و بکلی او را از نظر انداخت بنابراین سبب قتل میرعماد گویا اختلاف آیین بود. از آنکه شاه عباس تعصب زیاد در تشیع داشته و میر گویا خود و طایفه اش سنی بوده‌اند (العهدۃ علی الراوی)

چنانکه گویند کراماً شاه بتعرض این ایبات حکیم فردوسی را برای میرعماد میخوانده:

که من شهر علمم علیم درست	درست این سخن قول پیغمبر است
اگر چشم داری بدیگر سرای	بنزد نبی و ولی گیر جای
درین هنگام هرچه نظر شاه از میر برمیگشت و محبت از او بر میگرفت بر عزت و احترام علیرضای عباسی که او نیز از استادان خوش نویسان آنعصر و از رقبای هنری وی بود افزوده میشد. این فرد ممتاز خوشنویس بامیر از زمان جوانی هردو شاگرد ملا محمد حسین تبریزی بودند. رقیب سعایتها نمود و شاه هم روی اصل رنجش از میرعماد علیرغم وی پی در پی علیرضا را تشویق میکرد و حتی شمعدان طلا بر دست میگرفت تا علیرضا در پرتو آن مشق کند و خود مانند شاگردان زانوزده برای تعلیم نزدش می نشست و نیز کتابداری کتابخانه سلطنتی را باو مرجوع داشت و آشکارست که این مسایل ناگوار بر رنجش استاد میافزوده و او را وادار به گله گذاری از شاه مینموده تا جائیکه کم کم دامنه گله گذاری به شکایت منتهی شده کنایات در مواجهه میگفت و بنوشتن نامه های ملامت آمیز و نیش دار فراوانی در انتقاد از او نظماً و نثراً مبادرت میورزید و نتیجتاً دامنه این اختلاف به تعنت و ملامت کشیده و به ستیزه و لجاجت انجامید که از جمله آنها است این اشعار:	

ز مخلوق، کارت گشایش نیابد	دل اندر خدا بنند، اگر کار خواهی
ز ناجنس بگریز، اگر آفتابست	ترا سایه تو بس، اریار خواهی

*

از من بگیر عبرت و کسب هنر مکن با خویشان عداوت هفت آسمان مخواه

*

اگر مرا از هنر نیست راحتی چه عجب ز رنگ خویش نباشد نصیب حنی را
 هنر چه عرض کنم با جماعتی که زجهل ز بانگ خرنشناسد، نطق عیسی را
 کمال ذات شریفش ز شرح مستغنی است بماهتاب چه حاجت شب تجلی را

*

وقتی هم در یکی از مراسلات خود این شعر را نگاشته بود:

ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
 تا آنکه شاه مبلغ هفتاد تومان برای میر فرستاد و از او تقاضای نوشتن شاهنامه نمود. یکسال بعد کس نزد میر روانه و شاهنامه را مطالبه کرد. میر هفتاد بیت از ابتدای شاهنامه را که بقلم آورده بود به آنشخص داد و بشاه پیغام داد که: (وجه سرکاری زیاده براین کفاف نکرد) شاه از اینمعنی بسیار رنجید و ایات را پس فرستاد میر در همانحال در مجلس بیت ها را با مقرض چیده و هر بیتی را بیکی از شاگردان خود داد و آنها هم در مقابل هر بیت یکتومان دادند و در اندک زمانی هفتاد تومان جمع شد و آنرا بفرستاده شاه داد. چون شاه از ماجری آگاه شد غضبناک گردید و کینه ی ویرا در دل گرفت تا بالاخره روزی تاب و تحمل سخنان نیش دار (میر) را نیاورده بر زبانش گذشت که: (کسی نیست مرا از دست این سنی نجات دهد؟) با اینکه حقیقتاً معلوم نیست مقصود شاه از ادای این جمله کشتن میرعماد بوده باشد، اطرافیان و حواشی شاه این گفته ی شاهرا تعبیر بفرمان قتل کردند و لذا در آخرین شب ماه رجب سنه ۱۲۰۴ هجری شبی رئیس ایل شاهسون قزوین موسوم به مقصود بیک مسگر که مردی متعصب بود و بامیر مؤانستی داشت بر در خانه آمد او را بشب نشینی بخانه خود دعوت کرد میرعماد با فرزند خود میر ابراهیم بیرون آمد مقصود بیک طفل را ببهانه ای برگرداند در حالیکه شب هنگام میر روانه مقصد بود سر راه خانه بدست تنی چند از اجامرو او باش بضرب کارد و دشته بوضعی شقاوتکارانه و مظلومانه در سن ۶۳ سالگی کشته شد. پس از کشته شدن میر تا بامداد جنازه وی بر روی زمین ماند و چون مغضوب شاه بود و ازین پیش آمد استنباط میشد که قتل وی بامر نهانی شاه صورت گرفته هیچکس جرأت نمود بر سر نعش میر حاضر شود و بکفن و دفن آن اقدام ورزد تا سرانجام اول کسیکه ناله کنان بر سر کشته میرعماد آمد میرزا ابوتراب اصفهانی خوشنویس بزرگ و خلیفه میر بود که باتفاق عده ای از شاگردانش اعضاء و جوارح استاد را از میان خاک و خون گرفته با احترامات شایسته باینکار دست زدند. میرزا صالح پسر ابوتراب گوید پدرم بخواب دید میرعماد باو فرمود: ای فرزند انگشت

کوچک مرا بخاک نسپردی. پدرم رفت در محل قتل میان خاک انگشت را بدست آورد و ملحق بدن کرد.

گویا میرزا ابوتراب اصفهانی دارای طبع شعری هم بوده است زیرا دو شعر زیر که در یکی از الواح کلکسیون خطی متعلق با آقای کریم زاده که از مجموعه داران معتبر خطوط می باشند دیده شده که پیداست در فراق میرعماد سروده:

ای در دلم از آتش عشق تو صد علم هر یک علم نشانه چندین هزار غم
وصل تو زود رفت و فراق تو دیر ماند فریاد از این عقوبت بسیار و عمر کم^۱
باری چون صبح خبر شهادت میر در شهر شایع شد شاه اظهار تأسف کرد و
فرمان داد که قاتلان میر را یافته سیاست کنند و بهنگام تشییع جنازه بامر شاه گروهی
از بزرگان و شاهزادگان شرکت داشتند. سرانجام آن سید جلیل را در گورستان طوقچی
(اصفهان) دفن کردند.

افسوس که یکدنیا هنر بزیر خاک رفت. علی قلی خان داغستانی (واله)
متوفی ۱۱۶۲ هجری قمری در کتاب ریاض الشعرا بمناسبت وقوع این واقعه ابیات
نغزی آورده و ظاهراً عقیده اش با طنز و کنایه در فحواى شعر زیر مبنی بر اینست که
قتل میر بامر پنهانی شاه عباس بوده است:

(۱) -- لازم بتوضیح است که مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» میرزا
ابوتراب را شاعری بسیار روان طبع دانسته که در رثاء استاد میرعماد اشعاری سروده که ۱۲ بیت
می باشد و مطلع آن چنین است:

دهر پر فتنه و پر مشغله و پر غوغاست شرح این ماتم و این سوگ کرا خود یار است
این اشعار بنوشته دکتر بیانی برای سنگ قبر استاد کل میرعماد نقر شده است.
و این جانب این مطلب را متأسفانه از جانب دکتر بیانی در کتاب تاریخ مختصر دررثای
میرعماد نقل کرده ام که اشتباه است.

این مرثیه که در اصل ۳۹ بیت بوده و می باشد در دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر
کتاب صفحه ۴۷ که در رثاء سید مجدالدین بن ابی طالب بن نعمه سروده شده و بی تردید میرزا
ابوتراب در بعضی از اشعار که در بحر رمل مثنی مخبون مقصور -- فاعلا تن فعلا تن فعلا تن فعلا تن
آمده تصرفاتی کرده تا مناسب با قتل فجیع میرعماد شده و آنها را بر سنگ قبر وی حک کرده
است.

در هر حال این اشتباهی بوده است که باید در چاپ دیگر تاریخ خط تألیف خود اصلاح

شود.

خوش آنکه شب کشی و روز آئیم بر سر
که آه این چه کس است و که کشته است او را

و نیز:

نشان خون شهیدان عشق می طلبند حذر کن ای گل و، بنمای دست رنگین را
وقتی که خبر شهادت میر در سراسر ایران و هند و عثمانی انتشار یافت در
بعضی از شهرها مجالس عزاداری برایش برپا ساختند و از آنجمله جهانگیر پادشاه هند
بر کشته شدن میر تأسف فراوان خورد و مجلس سوگواری با شکوهی برپا کرد و نقل
میکنند که از زبانش گذشت که: (اگر زنده‌ام میر را بمن میدادند هموزن او جواهر
میدادم.) فی الجمله آنکه خط نستعلیق بدستکاری خوشنویسان تحوّل و تغییراتی یافت
تا بدست میرعماد بدرجه کمال رسید و او بود که با وضع قواعد در تکمیل و توسعه خط
زحمات زیادی کشیده و در تطبیق کلمات واحد و هماهنگی حروف مساعی و ذوق و
نبوغ بسیار بکار برده است و بخصوص در ده سال آخر عمر خود شیوه مستقلی اختیار
کرد که بعد از آن تمام خوشنویسان از آن پیروی نمودند و همان اسلوبی است که پس
از گذشتن سیصد و پنجاه سال، دیگر کسی نتوانسته نکته‌یی از آن گرفته و یا نقطه‌یی
بآن بیفزاید و یا برگیرد. بطور قطع و مسلم از این پس در مشرق زمین عموماً و ایران
خصوصاً دیگر ما در گیتی چنوفرزندی استاد نخواهد پرورد. میر در لطافت قلم و قدرت
کتابت، خط را از خفی تا چهار دانگ فوق‌العاده عالی و با قاعده و زیبا و شیوا
مینوشت و مختصر تمام محاسنی که برای فرد اکمل خط نستعلیق ذکر کرده‌اند اعجاز
مینموده. خطوط او از لحاظ نفاست و ممتازی بی‌نظیر و چشم بینندگان را خیره
می‌سازد و هر کس آنخطوط عالی را بنگرد زبان بتقدیس و تحسین او میگشاید و روح
پرفتح او را شاد مینماید. چنانکه میر عبدالغنی تفرشی خوش‌نویس و شاعر معاصر میر
در رباعی ذیل وی را بحق و بهترین وجهی ستوده است:

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نداشت بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست
هر دایره ترا فلک حلقه بگوش هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست

میرعماد بی‌تردید سرآمد نستعلیق نویسان جهان است که بزور پنجه هنرمندی و
کلک جادو رقمی خط نسخ بر نوشته‌های خوشنویسان طراز اوّل سلف و خلف کشیده
و گوئی حسن خطش چنان صفائی بروی کار آورده که میتوان گفت نی قلمش در
خاک ریشه نکرده و آثارش دنیا را بخود متوجه گردانیده، زیرا میرعماد تنها
خوشنویسی است که توانسته است آوازه شهرت خود را حتی در تمام دنیا طنین افکن

کند.

از کلک میر آثار متعددی از قطعات و مرقعات و کتب و رسائل بجای مانده^۱ و اکنون زیب و زینت کتابخانه‌های مهم عالمست و از جمله گویا شاهنامه‌ی فردوسی را هم نوشته بوده که علیرضا عباسی آنرا بحیله صور درآورده و گویند بسیار نفیس و پر قیمت بوده است و متأسفانه فعلاً معلوم نیست در کجاست بهمچنین یک نسخه‌ی خطی مثنوی یوسف و زلیخای جامی مکتوب به سال (۱۰۱۸ هجری) بقلم میرعماد و دارای عناوین و لوح و جدول و حاشیه زرنگار و مینیاتورهای رنگین مد زیبا در کتابخانه‌ی عمومی شرقی بانک‌ی پور پنتا در (هند) موجود است. و نیز یک نسخه از کتاب تحفه‌الاحرار مولانا جامی بخط همو در کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول موجود است.

در این مقال جا دارد گفته شود در نتیجه‌ی تحقیق و تتبع و کوشش و استقصایی که در طول مدت بعیده‌ی در این باب مینموده‌ام، در چند مورد از موارد زیر قطعات خطوط میر امضای ویرا بحروف ابجد که از حاصل جمع آن شماره ۳۶۵ بدست می‌آید و اعداد آنرا مساوی با کلمه‌ی میرعماد یافته‌ام ذیلاً برای اطلاع خوانندگان نقل میکنم:

$$م = ۴۰$$

$$ی = ۱۰$$

$$ر = ۲۰۰$$

$$ع = ۷۰$$

$$م = ۴۰$$

$$ا = ۱$$

$$د = ۴$$

$$میرعماد = ۳۶۵$$

میر خود ذوق عرفانی و طبع شعر خوشی داشته^۲ گاهی اشعار دلچسبی سروده و از جمله در خصوص خط زیبای خویش گفته و هم بخط خود نوشته است:

(۱) — از جمله رساله‌ییکه بوی منسوب است رساله منشور آداب المشق است. ولی صحت انتساب آن معلوم نیست.

(۲) — پاره‌ای از اشعار او در کتاب تذکره الخطاطین (امتحان الفضلا) میرزای سنگلاخ نقل شده است.

الا ای بی نظیر خطه خط

چو از کلک تو گردد دال مرقوم

همچنین در اینمعنی گفته است:

منم در قلم شیر این نیستان

ز اهل قلم نیست همتای من

نیز این اشعار را همو گفته:

هنر ز بی هنری به اگر چه مرد هنر

خطر بود هنری را ز بی هنر لیکن

کسی که گوهر پاکیزه دارد و دانش

چو زر گوهر باشد عزیز خلق جهان

گرت تنعم و آسودگی همی باید

مجوی عشق که کاری زعشق برناید

کسی ننوشته از تو در جهان به

ز هر دوزلف و قد دلبران به

سر خامه ام سوده بر آسمان

همین قطعه برهان دعوای من

خطر ندارد و دارد هزار گونه خطر

هم از هنر هنری را فزاید آب و خطر

اگر ندارد گوهر و گر ندارد زر

جهان بگیرد روزی بدانش و گوهر

خرد گزین که روان از خرد بیاساید

ترا که میوه شیرین بدست میآید

چرا نشانی بیخی که تلخی آرد بار

*

جان از من و بوسه از توستان و بده

شیرین سخنی چون نیست دشنامی تلخ

بوسه بمن داده و رنجیده ای

زین داد و ستد مشو پشیمان و بده

گرد لب شکرین بگردان و بده

بازستان گر نپسندیده ای

*

خاندان میرعماد قزوینی همگی را در خط نستعلیق دستی توانا و مهارت بسزا

بوده است.

آنمرحوم را یک پسر بنام میرزا ابراهیم و دختری بنام گوهر شاد بوده که هر دو

خوش نویس و در طراز نستعلیق نویسی زبردست بوده اند. نوه آن مرحوم — محمد امین

سیفی — دختر زادگانش میر رشید و میرزا عبدالرزاق و میریحیی ملقب به محیی

الکتاب — دامادش میرمحمد علی ملقب به خدیو الخطاطین که شوهر و همسر گوهر شاد

بوده، که بعد از قتل میرعماد آن هنرمند جلیل القدر، فرزندان با عده ای از

خویشاوندانش از بیم رؤسای قزلباش و دیگر دشمنان و معاندین جلای وطن کردند و

گروهی هم بهند رفتند چنانکه میرزا آقا عبدالرشید ملقب به خلیفه اعظم شاگرد و

خواهرزاده میر که پس از این واقعه اسف انگیز چندی در اصفهان بسر برده بود، چون

عرصه زندگی را در این شهر بر خود تنگ میدیده عاقبت او نیز با خانواده خویش به

هندوستان رهسپار گردید و در دربار شاه جهان (۱۰۶۹-۱۳۰۷) جزو ملازمان مخصوص منسلک و به مشاغل استنساخ کتب و قطعه نویسی و خوشنویسی خاصه تعلیم خط به شاهزادگان و نیز سایر خدمات لایقه درباری و از جمله کتابداری کتابخانه سلطنتی بین الاقراں ممتاز و مفتخر بود.

اینک عریضه میرزا عبدالرشید که خطاب به اکبر شاه هندوستان نوشته شده و از نظر محتوی و شمول بر گوشه یی از سرنوشت خاندان و بازماندگان میرسندی مسند و حجتی موجب د راین باب تواند بود و انشاء آن در نهایت شیوایی است لذا از صفحه ی ۳۹۴ مجلد دوم خوش نویسان محقق فقید دکتر بیانی عین آنرا در اینجا نقل نمودیم:

«خليفة الرحمانی، صاحب قران ثانی

عرضه داشت بنده (ی) فدوی، عبدالرشید

سجادات عبودیت بتقدیم رسانیده، بعرض حجاب بارگاه عرش اشتباه میرساند که، رفاهیت سلسله میرعماد در ولایت قزلباش میسر نیست، چنانچه اکثری از خوش نویسان و همشیره زاده های میر، در ممالک روم، توطن اختیار نموده اند. از اینجهه نیز روی امید بدرگاه خلائق پناه آورد و بعنایت ایزدی، این سعادت نصیب بنده شد، که مدت بیست و سه سال بخاکرویی این آستان سعادت نشان، سرفرازی یافت. در این ایام غیبت، بیماریهای متعدد مزاج را ضعیف نموده از خجالت تقصیر خدمت ملاحظه می نماید. اگر رضای خاطر مقدس بوده باشد، در سایه عدالت حضرت، در لاهور اکبرآباد، هر جا که حضرت حکم کند، گوشه گرفته با خانه زادان حضرت بدعاگویی دولت ابد قرین مشغول باشد و سایه آن کعبه حاجات بر سر بنده ها گسترده باد»

این بود شرح احوال میرعماد قزوینی استاد نابغه ی مخلص در تاریخ خط ایران بطور اجمال با مدارک مختصری که در دست است.

بخش خطوط عمادالكتاب

بسمه تبارک و تعالی شانه

فصل اول - بازی فوتبال

عید نوروز یکی از اعیاد باجست ایران و یادکاری که از دوره باستان باقی مانده است
روز و این اولین روز فروردی است که شوکت و افتخارات شاهان و پادشاهان
تجدید نمایند .

این روز مسوود که معلوم است از روی چه فلسفه و مطلق که این حکمت از تنه با دحوادث مصون
از امواج میبکشی محفوظ مانده در خاطر ایرانیان فوق العاده و عسیر و بایک نشاط و سرست
شایان تقدیری قدوم از استقبال نموده فقیر و غنی خورد و بزرگ این روز را بهترین ایام است
و تاسیه زده روز دست از کرب و کار خود کشیده و اوقات خود را به پیش و عشرت میگذرانند .

بعق و عوام و بکلیه بوقت عموم طبقات که معلوم است از روی چه مانده و بطریق که این استخراج
صحنی است یک کاشف غریبی از روزهای این ایام استخراج و از اخذ دست فصول اربعه شمرده و نیز
بارزگی و جشنی گرمی و سردهای استوار میدهند که : سه روز اول را بهار و سه روز بعد
تابستان و سه روز سیم را نیز و سه روز آخر از رستمان عهدال انقباضات بهای آن بال از روی
تقسیم این ایام و دوازده گانه پیش منی کرده بایک حدس تقریبی تغییرات یکساله را بدست میآورند .
ایرانیان این دوازده روز را ایام مسوود و روز نیز دهم را یکی از ایام نموده برای بر طرف کردن
و که از این نخست آن روز تا ماه از خانه ها و از شهر خارج شده و در باغات بیرون نقاط خوش آب و هوا
بود و لعب مشغول و این ترتیب روز فروردی را به تدریج نمایند .

خط غبار کتابتی استاد عماد سیفی است که با اندازه اصلی بچاپ آن مبادرت گردیده است

در سه ای منان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلائی شیخ و شاب زده
 بسوگشان همه در بندگی بسته کمر ولی ز طرف کله خمیه بر سحاب زده
 فروغ جام و قند و نور ماه پوشیده عذار مغرب چکان راه آفتاب زده
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت ز جرحه بر رخ حور و روی گلاب زده
 ز شور و عریه شادان شیرین کام سکر سسته سمن نخیه رباب زده
 عروس نخت در آنجمله با هزاران ناز کشیده و سیمه دوبرگ گل گلاب زده
 سلام کردم و با من بروی خند گفت که ای عا کرش منظر شراب زده
 که کرد و اینکه تو کردی بصف تبت دی ز کنج خانه شد و خمیه بر خراب زده
 وصال دولت بیدار رسمت بنده که نخته تو در آغوش نخت خواب زده
 ملک جنبه کش شاه نصرت الدین بیا بین ملکش دست در گلاب زده
 خرد که علم غیب است بهر کسب و سر ز روی صدق حدش بود بهر حجاب زده

آدم که شده است تصویر زان صورت خویش جانگیر
 سجاده شمع او که بگشود درگشای فوج بادبان بود
 نامش که خلیل از آمد زانکه سپهر رخ و بر باد
 هر یک ز زنده اران نور هر دو نیکم و دادی طوبی
 هر دزد خاک راه تاج اویس کیسج راست صریح
 گرفته سر نعیش نبودی طوفان بلا جان ربودی
 کز خنجر او ز لب کشودی از باغ جهان چرخ نبودی
 حکمش که مرا زان کشید تنی است که تا ابد رسیده
 بر لوح جهان که خوشنم بود گشت شما دشمن قلم بود
 که داد همه را سودا و سودی یافت سخن پدید روی
 خواصی شترم فنا کرد تا راه بقدرم فتن کرد
 زان لوح و قلم که امتحان با ناخن ماه شمع کرد

بسم الله الرحمن الرحیم
 دای بر احدیت ز آغاز خلق ازل ابد جسم او باز
 ای پادشاه کاینک به منش در حکم وجودت آفرینش
 ای کالبد انیس برین جانها کو هر کش رشته با نها
 ای طرف نه آسمان عالم از بحر تو چون جاب جاب
 ای طایر خوش عقل پرواز بی با و خوش توانا خوش دواز
 ای سبذ آفرید کاری سر مایده بزرگواری
 ای قطره ابرود زده بر رخ در علقه طاعت پیشت
 ای داد و دهس لایج و آفرین خلق از عدم آمده باز
 ای برتر از انکه دیده جوید یا کلک ز بان برید گوید
 ای بحر تو بیش از آن مستقر که خاستوان کند نشکر
 نوی

کوی ملک اچو دریا ست با بود تو چون طلی برای است
 در بحر کو میرست نایاب زیرا که پیش نهیده در جواب
 عقل اگر گریست بخته دانی در پای که گرفت بمانی
 هستی تو بحر سبک را بن است و اندر بحر طلب نه عیان است
 حرفی که ز راه تا با ای است بر ذات تو محض کما ای است
 از نکلت تو برنج پیکون گودی ست ز کمر و داور کون
 از صیغ تو بر سواد پیش جای کسی ست از خویش
 سر رشته رستمای بی در نه کرده سپهر بی
 یکدانه ز زرعیت زمین است گروهی به خلق خوش نصیب است
 یک نفقه ز ملک آسمان است کاشنای و دکن سرخ است
 نه طاق مهر سپاس تو میدی بهیشت کس نیست میدی
 شد عقل عقید چون فلان طون رفت تو چشم نشین کردی

ما را ز کرم با ای بخشش در ملک رضا قاضی بخشش
 آن در بنا که چون شایم ره در محرم سیم ایم
 بنای بکستی در این راه رای که بختت بر در راه
 آن ره که سپهر محمل است جان نو نه بخت منزل است
 ما را ز کرم برات گل بخشش مهر از کلف خاتم بر بخشش

شائنده انبیا محمد ماه افسر و افاضت پند
 عنوان صحیفه الهی سرخیل سیدی و یسای
 آن سایه رحمت الهی فیروزه عین مهر شای
 آن مدار زل که درین است اقبال به در آستین داشت
 عقل از کلمات دست محظوظ دل خوش و زبانش لوح محظوظ
 زبان ز بزم سایه شادمان بود کوسه شتر از جانیان بود

با حکم تو نیست حکم پس را در چرخ هست مایه رخسار
 آن قوم که حاکم جانند حکم تو خلق میرسانند
 چون جنبش چرخ توست جنبیدن با قدرتت
 و در در لیب و در بدیریم از پیر حکمتت سیریم
 چون حکم تو ام محراب دارم هر جا بود خستیا را دارم
 هر خند که نامه جسم شد و در کش تقی جسم
 که بر خرافیت بجو شد که اکناف را پوشد
 فی الزکات منت زیان بود فی باشد از عذاب بود
 از نورش من چو نیست بودی کو شمع را با شمش بودی
 که در دوزخ کرم بایت تیر طو را کف را در آویز
 خالم تو سرشته و سایه کرد دست تو بپس رناید
 بر نیک و بدی در جهان بود نیک از تو بد ز نفسان بود

بحسن تو باد ایل شسته ز نجر سپهر را کشته
 مایی که زبان خام را مان در بحر کوکی رسد بایان
 چنه اند جهان کساده غیر از تو خدا می کساید
 در نرم غایت که جام است مایی که را محیط جام است
 در راه تو مرغ فلز آیدش کندشته ز سایه بر خوش
 عقل اعلیت بسی دودیده از خانه خود درون دودیده
 صورت کسیت بجامه تیر از طبع صور معانی اینک
 روی صورت تو غیرین خال مرغ سخن از تو که برین خال
 باید تو در طبع و پستی مانع نشود حجاب هستی
 علم تو بخواندن کتب نیست موقوف کسان درین نیست
 هر نفس که بافت رود کاش از رشته قدرت بود و تارش
 هر کل که گذشت چو کینکش از قدرتت آب نیکش

نیازی نیست

سید الشہداء علیؑ

کالمہ وروز حنا ملبو صحران
ای غرض سے ساء اللہ ارجو ہو حنا

ست حصار خنجر که در عین رحمت و دلدادگی است

۱۰۰

موسیٰ بن ہاشم بن علی بن ابی طالب

مردود جواب
درست بخاری را هم
در عهدۀ خود را هم
از کتاب
مستخرج است
مستخرج است
مستخرج است

[illegible]

دکتر محمد علی شریعتی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نور اللیل

میر در اسلام آباد
میراج محمد علی نواز

جبریلؑ اسد جون وٲائے
دردنوا بدست اور اسائے

برقی که از بستن خورش
در دهنم مادی خورش

باسمعت سیرا اسماء
بالا مفرخ اسماء

دست‌های رکاب و زین را بست
و بر خنجر و زورابان بست

جوابی و سنجی و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم

اور دین و مہربانی

وہو ویزید بن اسحاق

جہلی بدین کہن غنی امیر ای ام کی

سپہ سالار را خدا کرد
سپہ سالار می خدا کرد

گفت ای سبر جہانیاں راج
ای ایٹب و ہر شب است با

برجبر له دوست تا جویت
در اکبر و در دین ثابت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جبریلؑ سے جو نازل ہوا

برای آرزو بخشیدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید کاظم و سید ابوالحسن

جاءه

١٠٠

اربعون واربعة

دولہ و زمین اُستان

جبریل مہربان کہتے غازی

میں نے اپنے

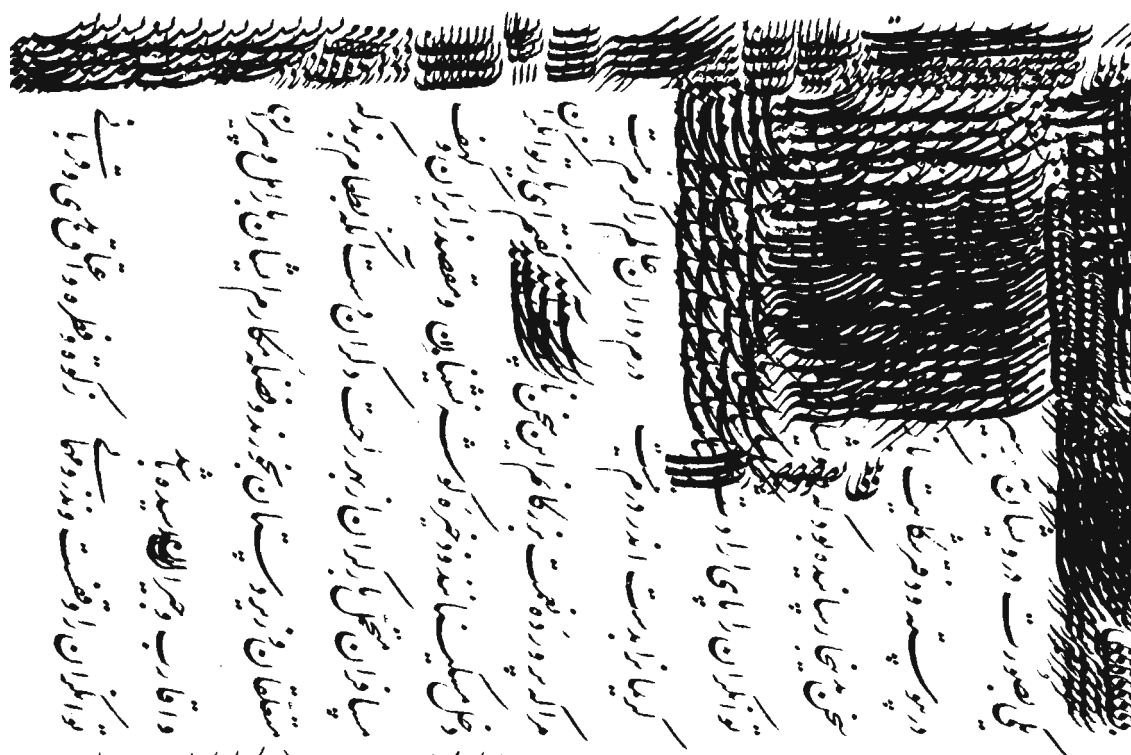
گفت ای سربازانِ باج

بہارِ دوست یا جو دوست

قابل توجه بین

برای رامین مشیری که با پیشین از صرف غنا و چشمت شایسته و تجربه دار و
 تعلیم طائران کلاس و الاضرت و پس لایت عهداً شخصاً عده دار و بطابق
 دستور که روی جلد کتابهای رسم الثمن نوشته شده از کلاس پس شروع و اینست که در کلاس
 پنج قسمت چیم کتابچه را بنویسند خطی که آنها خوب فی الحقیقه باید حیرت گردیده است . برگاهین
 در پس از ترسیدن و بکلمه باذره سرش کتابچه را بداری کرده و درین تعیین کتابچه را خطی که
 خود و خنسا و اداریه بنشیند . شبانه روزی که صفحی وقت بجا سولت یا تحصیل خطی که معلوم شده
 چو دنیا با بود و میو و از اقصیب کرده چشمت ملی که در معارف معروف بهر
 ابن محمد . حسین عمادینی
 (عمادینجا)

[illegible]



کلی بصورت درویشان
 در پیوسته و در شکایت
 سخن بنچار سپانیده بود که درویشان را دست قدرت بسته
 و تو املران را پای ارادت شکسته
 مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن چنانچه کلمه ای
 تو املران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان مقصد از این
 و کلف مسافران متحمل بار کمر زدن از بهر راحت و گران



کلی بصورت درویشان رسد
 اشان در محلی نشسته و شغلی
 و شغلی در پیوسته و در شکایت باز کرده و دم تو املران غارت
 سخن بنچار سپانیده بود که درویشان را دست قدرت بسته
 و تو املران را پای ارادت شکسته
 مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن چنانچه کلمه ای
 تو املران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان مقصد از این
 و کلف مسافران متحمل بار کمر زدن از بهر راحت و گران

نقطه یعلی از بس سخت و مشکلت نویسنده راخته و بالاخره مقصود نمیرسد.

اینکه اغلب از مردمان این فن اتعجب میکنند حق اینهاست زیرا

چهل سال عمر لازم دارد تا نویسنده بتواند از غمده یک نظر تحریر بر آید.

این است که یکم رکشته چهل سال عمرم نجات شد تلف تلف

سر رلف خط مایه آسان یکجفت

اللهم اني بك سعيدهم في مولاي محمد و آل محمد و منتهى غناي في كل
 جرم و عجز عن ذكر ما شرف بود از جمله كالا و مكر بجا بگو شوال الله
 مطلبها بايت پير كرد ال موربي محراش انخراسه باي بسير از
 سیر مستحق مكافا . علم اجلها به پش خلق اندك ا بجد داد ا برود
 خلق هم منتهى بسير به الله صبح سه شكن كن تو ز بين ال و كن
 اكبر ربي محمد محمد زلف ملاك رحمت راسد زلف بر ربي نهارا
 كرميت رحم دلم در ديار جانكست ترا كه مده طفل شهر خوار است
 كي شود ساله سكر و ساله پاسبان مستي در خطر
 مستي در خطر طوطيه
 بسم الله الرحمن الرحيم

مايم نظاركان غمناك	زين جفته سبز و مهر خاك
كايين حته و مهره تا بجايند	سر كيسه عمر مي شاييند
وين طرفه كه بر باطافون	مهره ز من است و حقه كردن
خود بوالعمان سحر كارند	كه قافتم و كاه قند زارند

. ان العسل على حدى وى صا دة مما تحدث الان العز هنى البقل
 . لو الله فى سحر ف الما وى كى بلوغ منى لم سرح اشس لوما
 . دائرة الحمل وى حجت الكرم ترك شى زحامى كلابى نه جور
 . نه حوراره كشد وى كى وى حفا وى سر
 . توت مصر مصر صبح امروز مللا رد هم هم صد ارد
 . الما م صبا هم الما م صبا هم الما م صبا هم الما م صبا هم
 . مكلم كلبت وى كى م مللا م وى م صبا م الما م صبا م
 . صبح وى حل وى م صبح وى م صبح وى م صبح وى م صبح وى م
 . ريد كاني فست م صبح وى م صبح وى م صبح وى م صبح وى م

185

150

[illegible]

. اوان بی ساس کشیده بر میهمانان مریض و مریض
 . صد بار اگر طاهر اورا نکند و درویش کنی
 . از ادب بعضی شش و سه است
 . هر دال می کشد که ساز و آواز می نهند
 . شده مار و پیر و عجم از عجمت سلیمان
 . اسکنان سلیمان و در که در خفا می نهند
 . نوحی و کر سلیمان و طوفان و در می می لاله لاله
 . لاله لاله می سبک سما می نهند نوالی
 . زهر برسان شده صف سرخ و عجمی
 . شکار مومو می نهند اشعار سماج خرم و سماجی سد عمارت می

اگر ز باغ عقیق ملک هوری
 راوردند لایمان او در حق
 بنفشه که سلطان هم را
 شکست با سحر و جادو

شیخ مصحح الدین سعدی مدینه

آورده اند که انوشیروان در شکارگاهی شکار کباب کردی نمک نبود
غلامی بدو فرستاد تا نمک آورد انوشیروان فرمود نمک را بسمت
بستان بپستی نشود و دود خراب نکند گفتند از اینچه نمک چه
ضرر و خرابی بدو وارد آید گفت بنیاد ظلم اول در جهان اندک
بوده است هر که آمد قدری بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید

حرره غاوی سنه ۲۰ بهمن ۱۳۰۸

مستر بویس آمریکائی که گویا بعد از دکتر جردن رئیس اسبق مدرسه‌ی
الحج آمریکائی به ایران آمده بود و رئیس یا سرپرست این مدرسه شده بود، چون در
توقف خود در ایران اطلاع و شناختی در هنر خط پیدا کرده و فریفته زیبایی‌های
بن هنر ظریف شده بود، اقدام بجمع‌آوری خطوط شاگردان مدارس ابتدائی و متوسطه
و نیز دبیران و استادان خط آن روزگار کرد و آنها را با نظمی منطقی بسلیقه خود
رده‌بندی نمود و خط عمادالکتاب را بمعیاری بس افزونتر از سایرین بها وارج نهاد و
آن مجموعه را بعنوان ره‌آوردی و یادگاری ارزنده و خاطره‌انگیز از مسافرت خود بدین
سرزمین پیوسته با خود داشت و چون مأموریتش پایان یافت این مجموعه را بهمراه خود
بآمریکا برد. و این دو قطعه چاپ شده همان است که در بالا ذکر آن شد.

ماسم طین را کان عیناک ره جو بهر نمره حال
 حضرات عظام بحسب حاجت و اراده
 بهر چه بخواهند بفرستند
 افاضه عجاله این صفت را بر این مکتوب
 بادست کمالش بهر بعد اعادای بی

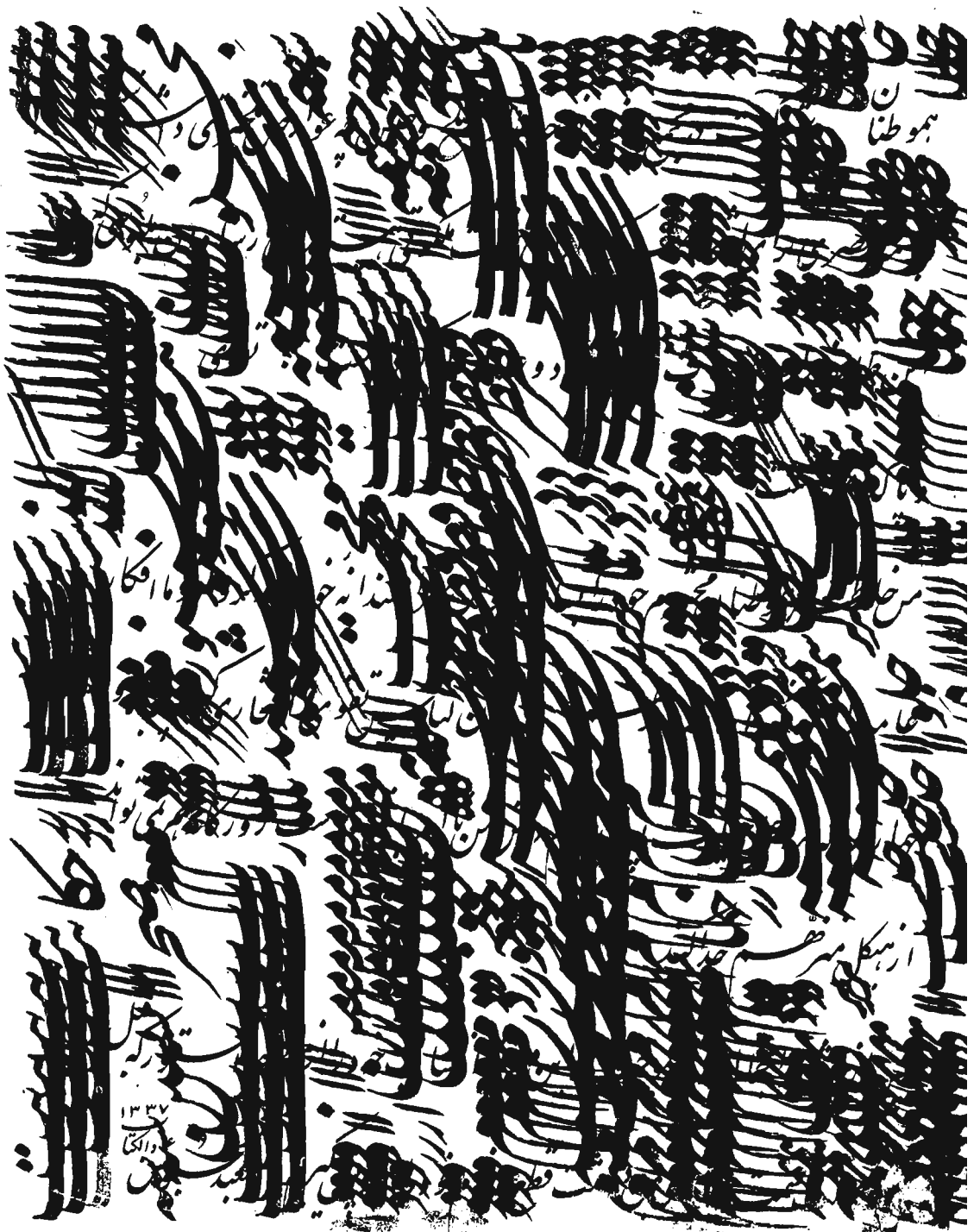
بائیدات خداوند تعالی

برای ابرار و عواطف بهائی و دربارۀ

بوجه این زمان کتب قطعه نشان

بشایسته اعطاء نمودیم . پنج چهارم آبان ماه ۱۳۳۳

تہذیب و تمدن
 اور انسانی ترقی
 کے لیے
 علم و فن کا
 اہم ترین
 ذریعہ



دفرستیم از دوره رسالت
المسوق این قصه عاوا ۱۳۲۳

بیت حج صد صبر پس عرض و طالع لبف منو یک هنبل بنو نم

کومرث میفرماید شادی بسیار سرشت را خود سندانگه مرا بی شمار دل را امیر انداختیم الا مورا

سبب صبح طبع غیر غرضش کخس لطامع بحیف جتو هکب چل هم حنو
(مشق دوم) از دفرستیم

نوشتنک فرمایستی میبایست و سخوت باری غربت قرض و قفلت نا افرین
عزت

جست^ش یخ^ش عند^ش قبر^ش عس^ش صحر^ش بسط^ش جمع^ش لطف^ش نتم^ش مسک^ش یل^ش جم^ش ط^ش

ما و شاه^ش با دید^ش حیر^ش اعا^ش و کند^ش در^ش آنک^ش و مع^ش بات^ش و کتاب^ش و حیر^ش در^ش حاد^ش ا^ش و ا^ش لام^ش

و تب^ش یخ^ش مند^ش ط^ش بر^ش صحر^ش بسط^ش جمع^ش لطف^ش مسک^ش یل^ش جم^ش ط^ش

(سن^ش یخ^ش از^ش و^ش ش^ش نیم^ش)

صحر^ش در^ش حیر^ش ظهور^ش بند^ش کار^ش حیر^ش تب^ش ا^ش بر^ش ف^ش ا^ش رف^ش ا^ش قد^ش پس^ش و^ش ا^ش و^ش ح^ش ف^ش ده^ش تب^ش یخ^ش بر^ش م^ش ا^ش ک^ش از^ش و^ش ی^ش صد^ش

نست طنج و دیگر فح و کشت لظطر سطح ملغ علمو کبک سبل ملجی هم صلحا
سی چهارم

و و حیران و ارموشناس که در حد و مرک و حیران ارموشناس باید در اول نگه می نمودن کسان که در اول نگه می نمودن کسان

کما لاحت که مضه بحر معرب یصل لسط طنج ملغو سلاک (ششم از دهم ششم)
میر مصطفا

انصد ما سطر ثا ما دسا هاد که از روبرو در حصول نام نیک و بی بدایت عدل و افاق سحر و دسی

(شبهت از دیرتو)
 کجاست مدینه طاعت عجب مدینه حیرت من طبع کلین طلمو ملک یلمن غنم

هرگز دل دوری مخزنش انجاشی پدید آری شیخ مکافات میاز دوری دایه کش است

(شبی ششم از دیرتو)
 سخا طبع مندر کسره فصیح کسب کسب کمال کمال هم من صحن علم

تمام شده دوره رپ المی تدقیق العباد محمد عیان و الکتاب در دار الخلفاء طرائق سحر آرا و بیصد

طعمه بکر من چشم ار کام شیر کر نشد
 صبر کرد در دلش از عصبانیت
 ملک ملک است از عصبانیت کام بود نه
 در نمود و دست کاخ ره برد از عصبانیت
 بی عصبانیت در سرش کلاهها مانا بود
 عصبانیت در سرش کلاه بود
 بر است عصبانیت با کرد و الله
 تر در خار و شتاب صدره اسام
 اسام الله تر بود بود در عصبانیت
 که در زم لبام موده بود
 عصبانیت عصبانیت عصبانیت
 زلف زلف عصبانیت کرد از









M



در حجه سرین پاشا ایسلان پالارال من و مصوبزان

که دست دراز عظمی خود را که حصر مطاب شریف فخرم ای قاصد عظمی رفیع الشرف است

بند درگاه بیت سم از بنا وطن معین کرد و لایحه قومی با کون بد اسیر این است این مهمل

منویش چون وضع می افروز گشت سحر خیز عصور لایحه استیصال تعلیم و علم و امور این اخطوط

این صفحہ آرام داشت که نخت درونی و یار و یار استعدا فطری خود فعلیت نند از انجا که نمون

در حاکم این است اسیر در تار و تار عکالات ایستاد و عادی و ام و هست و در امور شایسته

بعد محمد علی و البکایه در پارسه و لایحه در دارالطهران می گردید

در شب انجم و شب معراج

در کمال پند و اندرز و در محراب علم و معرفت

مكتبة

مجلس اول

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

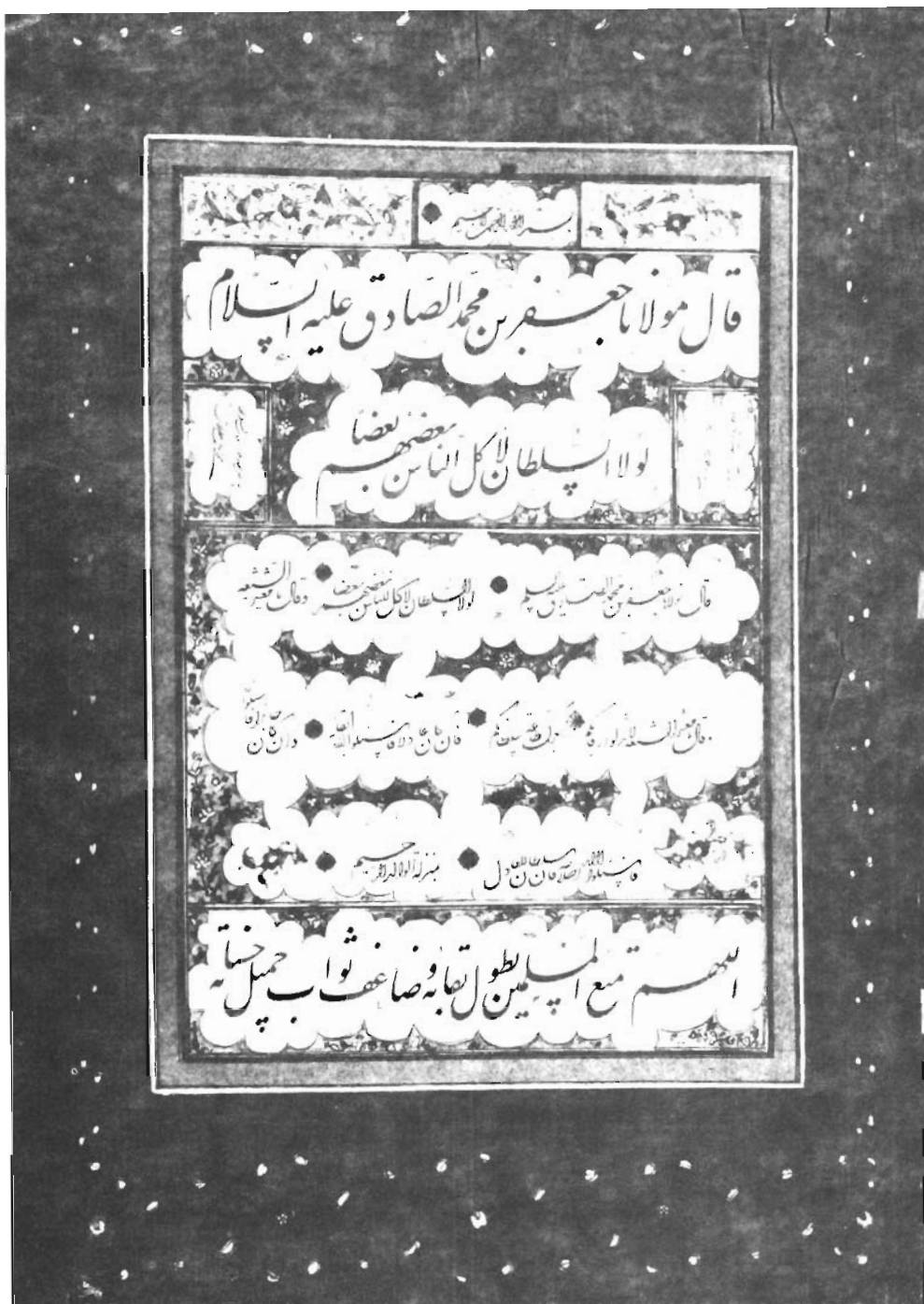
۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵

این سه سطر خط از انواع سرمشق هایست که استاد بشاگردان خود تعلیم میداده و سریع نویسی میکرده است

ای لحظ یق ندی اخصب یا مورست و حق اولس یسکان

فوت اکاجه اهن من طلبها من غیر اهلصا روز سازد هم

بیش ملاش کسفاج جم یصلکن عن کالبردا لمخصم سرمست



این مرد با هنر سرشاری که در پنجه خود ذخیره داشت به آفرینش آثار بدیعی پرداخته که روح هر هنرشناسی را مسحور و متقلب می سازد. اینک نمونه یی از آن آثار روح افزا را ملاحظه مینمائید.

این قطعه سیاه مشق یکی از بهترین خطوط مرحوم عمادالکتاب سیفی است که واقعاً در حد کله‌رو میرعماد

وزارت خوارزم

وزارت

وزارت

نمونه

وزارت داخله و جیب این کم

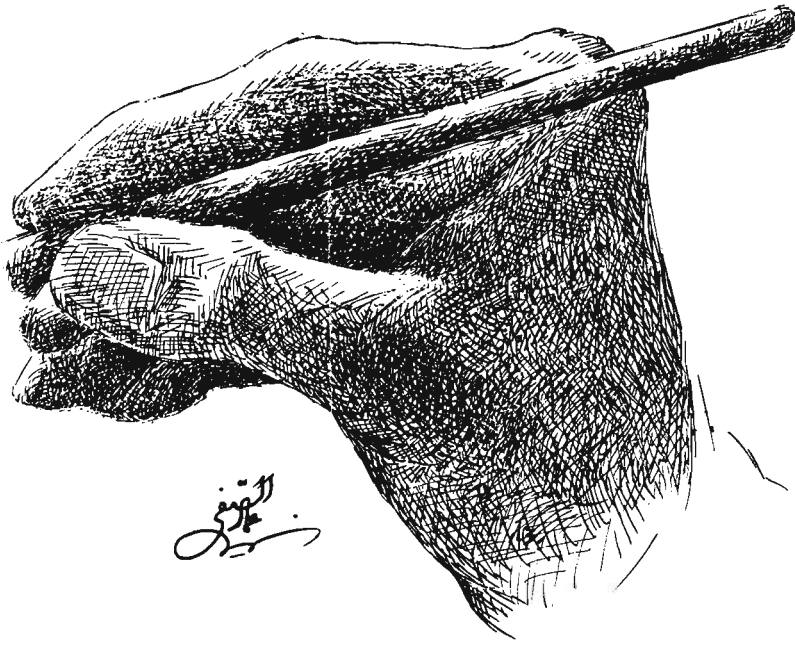
مختصر دارد

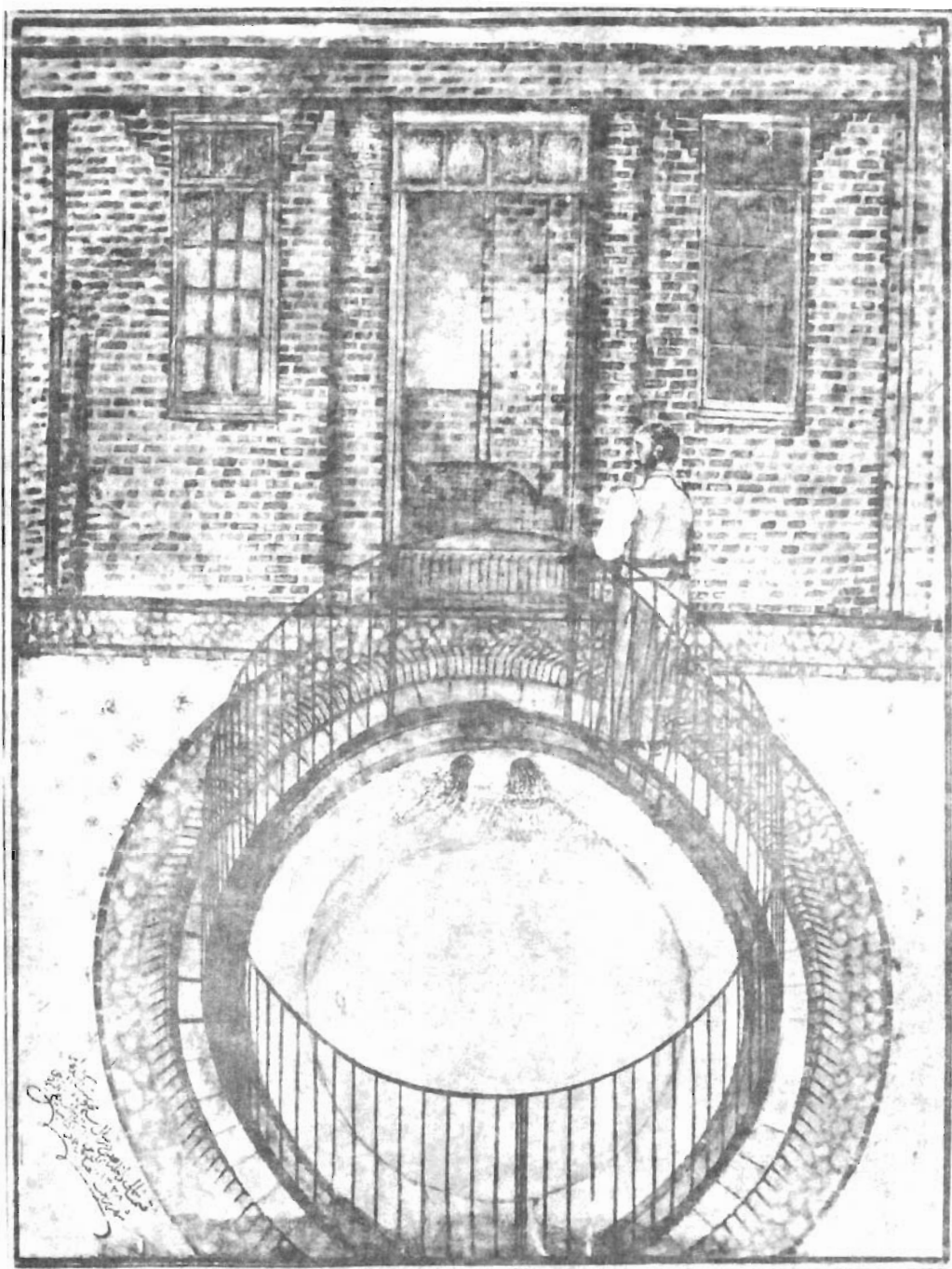
از این تاریخ که بسمت نیل کنیز و سیصد است

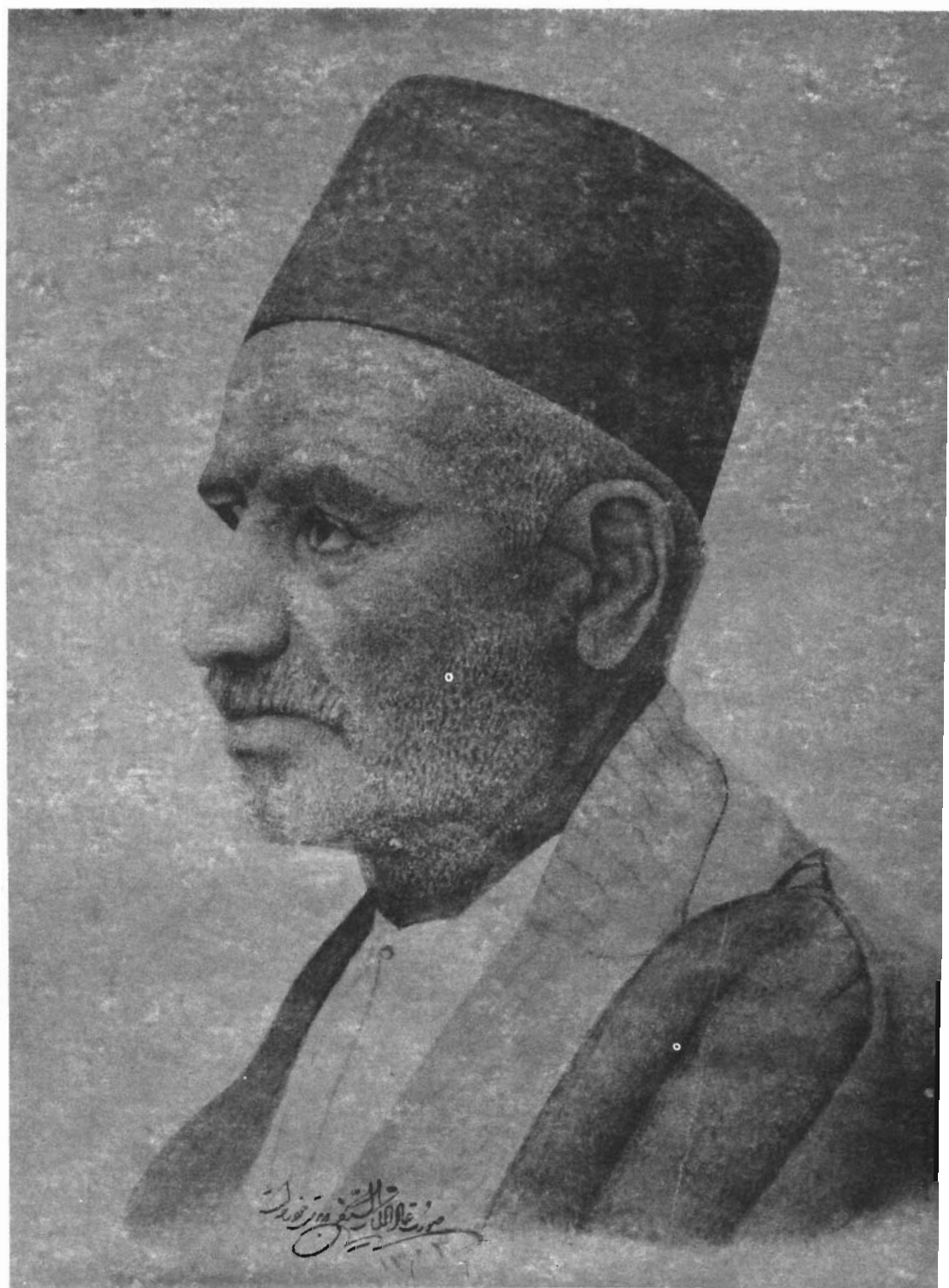
منصوب و مسئولیت این کار بعد از ایشیه محمول و در ازا

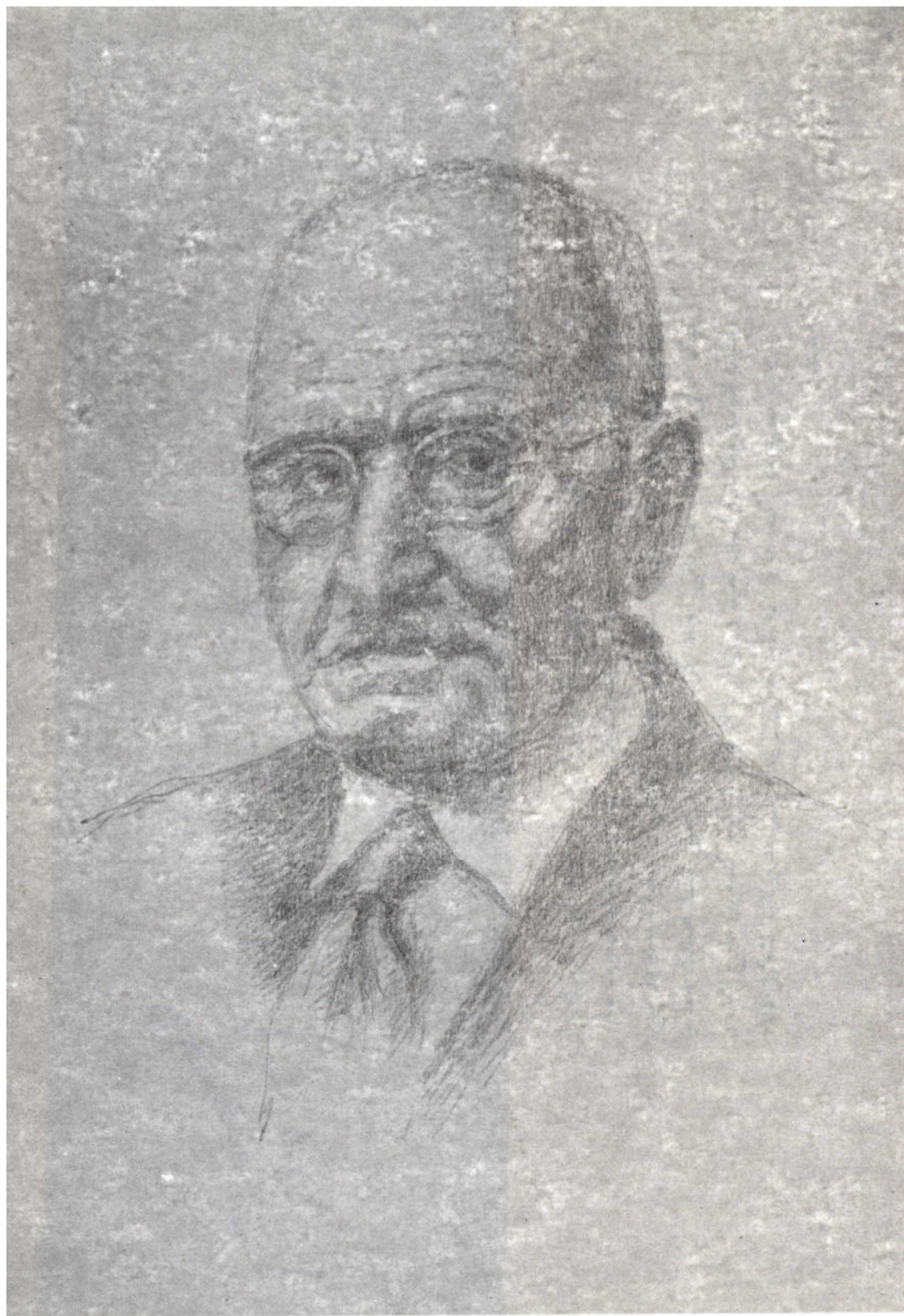
این خدمت ماهی در حق او برقرار است و

بخش نقاشی عمادالکتاب









خواه در این کلام حافظ است که ما در کلام

تلفظ در این کلام

یگانه لوحه نقاشی خط مشهور بسبب پرداز اثر عماد الکتاب: این شعر زیبا را که ملاحظه می کنید، نخست حروف و کلمات آن بوسیله مرحوم عماد بصورت سایه روشنی طرح ریزی شده و سپس استاد مابین خطوط، نقاطی را با نوک مداد در طرح میان خالی کلمه ها با ضرباتی ایجاد کرده است که در عین حفظ اصالت خط و رعایت همی نکات و اصول تعلیم و زیبائی، آن نقاط از طرح کلمه نیز خارج نشده و در نتیجه مجموعه کلمه ها را که خود شعری زیبا و دل پسند میباشد تشکیل داده است.

بخش خطوط نویسندہ کتاب

ایران

آیا ملک ایران انوشیروانی
خوشا روزگار آن دفعه زمان
بهیچ ستم آن روزگار نوزی
همه ایمن است آباد بوم
خوشا آنچنان روزگار کن
زهی عصر نیش زمانی که بجان
چو کاشی بودی از دفعه نشت
خوشا آنچنان روزگار کن
نشد چسب را هستی تاج
نشد بهر جای پست تاج

تعمان سیم

شدیم که تعمان سینه فام
یکی بنده خویش پنداشت
خادیم داور تو شش بست
چو پیش آمدش بنده رهنما
بپایش در افتاد و ز سرش بند
بمالی زورست جگر خون
ولی رسم بنجام ای سیکر
نواد کردی بستن جانی
غلامی است در خیم ای کجاست
دگر ز نیار از رخ نخل
هر کس که جو زر گران ببرد
مگر از حاکمان سخت آید

تغلی جبرئیل قزلباش تبریز در پستان در کن سالک از کبریا

این دو قطعه خط کتابت خفی نمونه‌ای از خطوط نویسنده کتاب حاضر است که عیناً باندازه اصلی در اینجا
بچاپ رسیده است

صد

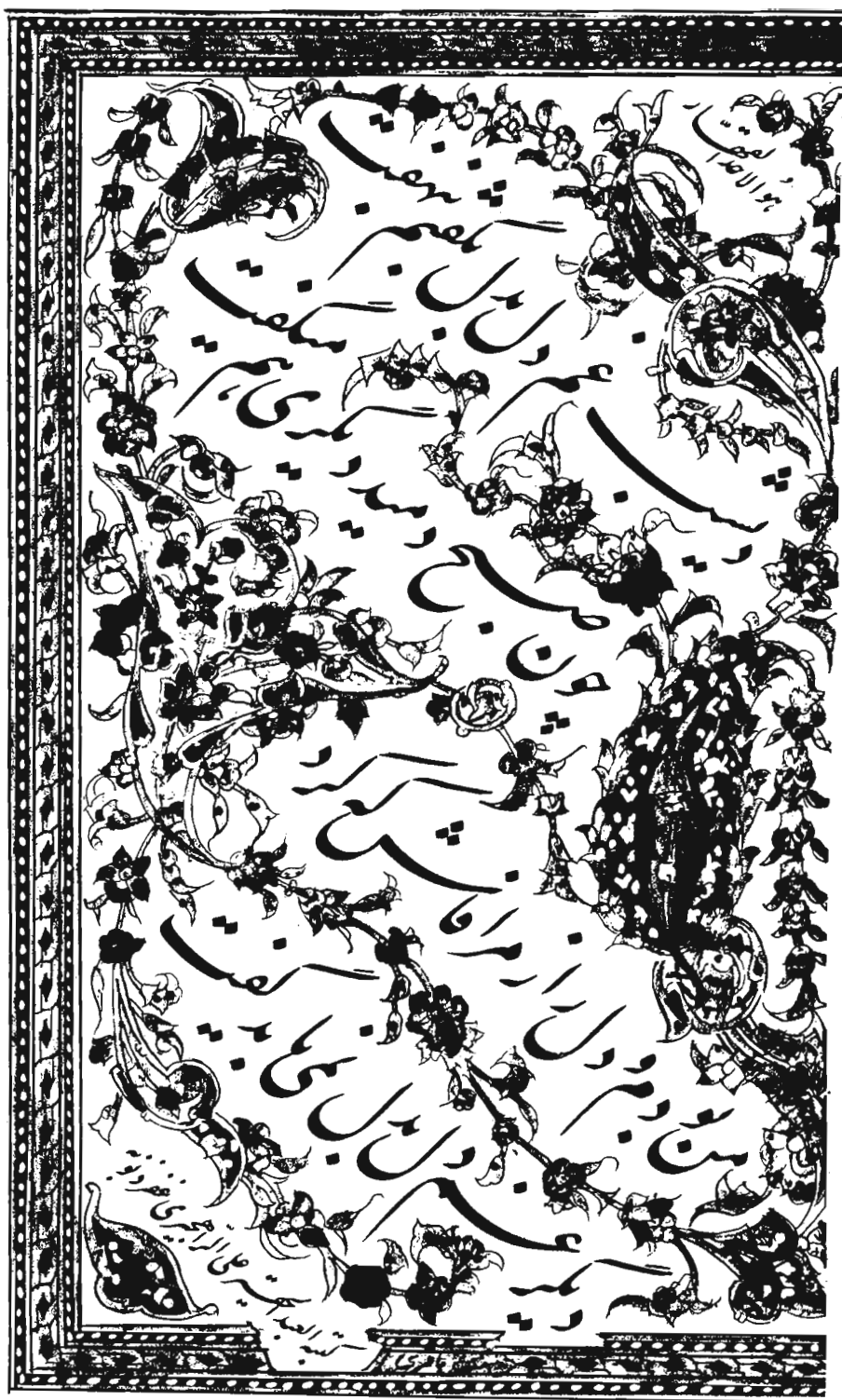
توراکبوی ابل هگندار خواهد بود	قرارگاه تو دار است ار خواهد بود
بمال غره چه باشی که یک دور و زپی	همه نصیبه میراث خو ار خواهد بود
تورابنچ محدلها بایدهخت	تن تو طعمه همور و مار خواهد بود
نیاز مندی یاران تر اندارد سود	مگر عمل که ترا پاید ار خواهد بود
اگر تو ملک جهان را بگام آوردی	مباش غنره که ناپاید ار خواهد بود
تورا به تخته تابوت در کشند تخت	گرت خزانه و لشکر هزار خواهد بود
اگر تو در چمن روزگار سپحو کلی	دمیده بر سر خاک تو خو ار خواهد بود
بسا سوار که آنجا پیاده خواهد بود	بسا پیاده که آنجا سوار خواهد بود
بسا امیر که آنجا اسیر خواهد گشت	بسا اسیر که منیر مانگر ار خواهد بود
بسا امام نایب و پیشوای بزرگ	که روز خشر و جزا شمر ار خواهد بود
چراز هول قیامت دمی نمیدیشی	که حال حنین برانخت ار خواهد بود
بهشت مطلی از کنه نپهنیری	بهشت منزل پر هینر کار خواهد بود
گذر ز بطل و مردانه حق پرستی کن	ز حق پرستی بهتر چه کار خواهد بود
بقطره قطره حرامت غدا خواهد بود	بذره ذره حلالست شمار خواهد بود

بسا چاره رفتن که ره روان مشند

هزار و یکصد خانه بهشتی
خیر زینت

که سعدی از تو سخن باد کار خواهد بود

کتابه بهشتی می جیس
سیر می شود





چون شبان و جلدی تپ
چون زاده کار و پایی بر لب
چون زاده کار و پایی بر لب

چون زاده کار و پایی بر لب
چون زاده کار و پایی بر لب
چون زاده کار و پایی بر لب

کتاب علی راجری

هیستواری از تاجی که از این سیمین و نه خجسته و شتر و تر تهر پدید می آید

هو الغفر

تقریباً

مکرم و دو بار

الحمد لله

در آستانه ملوک در شهر قزوین

سید الزهد و الامام جواد الزکی السجادی
علی النصار و السکونی الملک صاحب الخیر
و النصار و السکونی الملک صاحب الخیر
و النصار و السکونی الملک صاحب الخیر

بدر کرمی

کربلاء سبط رسول تطهیر و نور ائمه

بر حسب فرموده بنگان حضرت طب اشرف اجدار فاعهد و الا شانه زده معظم سیر قای
بدر کرمی

ضاح حکیم لقمان معروف به صد پند

ای فرزند خدای عزوجل را بشناس، پدر و مادر را عزیز و محترم دار، خدمت
ایشان را مقتسم شمار، استاد را بهترین پدران آن، در هر دسالی قبول آذ
کن تا چون بزرگ شوی بگری آن بری هر چه کوئی از پند و نصیحت
خود بر آن کار کن، سخن باز ده خویش گوی، قدر مردم را بشناس، راز خود را
نگاهدار، دوست را در وقت خشم و غضب بیازمای، دوست را بسود و زیان

امتحان بنامی، از مردم بلبه بگریز، بر زمان استماد ممکن، تدبیر و مصلحت با مردم عاقل و
 دانا کن، سخن بخت گوی، جوانی را سپست دان، در به کام جوانی کار و جهانی را
 کن، یاران و دوستان را عزیز دار، با دشمن و دوست کشاده رو باش خج
 را باندازه دخل کن، در همه کارها میانه رو باش، در خانه هر که روی چشم با
 دوست را نگا دار، جوانمردی پیش کن، جامه تن را پاکدار، خدمت مهمان
 بواجب بگذار، پیش مهمان بکشی شرم مان، مهمان را کار مفرمای، دحق مردم بانی
 کن، فرزندان را علم و ادب بیاموز، دین را برای آسودن جهان و درم را برای این جهان
 نگهدار، با هر کسی کار باندازه او گوی، وقت سخن گفتن بسته و نرم گوی، روز چون
 سخن گوئی بهر سوی نگاه کن، کم گفتن و کم خوردن عادت کن، هر چه بخود نپسندی بدیگرا

پسند کار بادانش و تدبیر کن، ناآموخته اُستادی مکن، بازماند کودکان را مگو
 بر چرخ کسان دل بند، از بد اصلا حشمت و فادار، ناکرده را کرده شمر کار امروز
 بفرد مهمل کن، از بخیل و ناپسند بهی مدار، با بزرگتران شوخی مکن، با بزرگان سخن
 دراز مکن، عوام را بنحو دُستخ منما، حاجتمند را نا اُمید مگردان، در خانه مردم کد خدا
 مکن، مردم را بنحانه خود کد خداده، از جنگ گذشته یاد مکن، سخن با ندازه خویش
 گوی، چرخ کسان به سپهر خود میانیز، میان زن دشوهر میانی میباش بال خود بدو
 دشمن منما، خوشیا و ندی از خویشان مبر، از نصبت یاد مکن، مردم را بدمی یاد مکن
 نا آزموده و تجربه خود را زو ر آ زمانی مکن، بان خویش بر بفره مردم مخور، تن خود
 را از برای دنیا بخر، در کار با محبت مکن، بر کار گذشته پیوستن مخور، شب بهر

بر مخیر بوقت آفتاب بر آمدن محسب، در حالت خشم سخن مگوی، جانشی ترخند
 را بدان سخن بزرگان را گوش دار، از بزرگتران پیشتر راه مرو، در میان سخن مردم
 در میا پیش مردم نشسته سبز انومنه، در مجلس بزرگان بچپ و راست منکر، مانوا
 بر ستور برهنه نشین، از بهر سود و زیان آبروی خود مبر فضل، مکن مکر مباح؛
 مست و دیوانه سخن مگوی، با فارغبالان بر سر محفلت نشین، تا توانی جنگ و خصومت
 بکس مکن، هزار دوست بگیر می کم است و یک دشمن بگیر که بسیار است، خصومت
 مردم بخویش بگیر از فتنه و جنگ بزرگان باش، در بازار سپدرم و دنیا رزم و مراعات
 مردم کن و خود را خار سپاز بی تکیه بر دست و تن باش، بر حمت و عظمت نام دشاه و وزیر
 غره مشو، حمت همه کس را نگاهدار تا ترا حمت دارند، چون براه میروی بخود منگر.

جمعی که ایستاده باشند موافقت کن چون بنشینند تو نیز بنشین بگوشان ااز هم
 مگذران بپست با محاسن بازی مکن. بادندان خلال مکن آب دهان بینی باوز میند
 در وقت عطسه زدن دهن دره کردن دست بردمان نه پیش مردم بکشی شمشیر
 انگشت در بینی مکن. بروی مردم خمیازه کش سخن جد و هنرل به اسم منیحه مگوی
 در وقت سخن گفتن مردم را خجل مساز غماز بچشم و ابرو مباحش سخن کشته را دیگر بار
 مخوان از سخنی که خنده آورده ز کن که دل را میراند و خود را چون زان میاری
 تعریف شعر و تصنیف و صنعت آنچه بخود تعلق دارد مکن مقدر مال و مهر خود
 را بایه چاکس مگوی هیچکس را بظلم معصیت دلی مکن با فرزند بیت زندگانی
 کن بروش بپوش باینده و چاکر و کوچکتر از خود مزاج و شوخی مکن که در دنیا نیست

و عجبی عقوبت ببری، بر خصمان ایستاده نرم گوی و زبان از غیبت فحش
 نکاهدار، در وقت سخن گفتن بهر جنبان بال خود را از نفس خود منبر ندارد صد
 سیارده تا عمرت دراز شود، را پشکو باش تا عزیز و محترم باشی، بوعده بی دریغ مردم
 را میستد و از مکن بعهده امانت و فاکن عاقبت بهر کار و هر در را نکاهد از وقت
 ثروت و اقدار زیر دستان خادمان ابنواز و بقضا و قدر الهی راضی و شاکر
 باش درختی تنگی صابر باش ضمیر خود را بکسی اظهار نمائید سحت مرد عاقل و غیر
 بشنواز مجالست منافق بر جدر باش از ماد و بندگی حضرت متعال غفلت منما
 فرمایا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت کن بمجاصی اصرار مکن بقضای
 الهی راضی و شاکر باش که او پست فریاد رس چارگان اگر ممکن شود تیر انداز شین

و سوار می آرکش و موزه که پوشی ابتدا از پای راست کن، و بدر آوردن از پای
 چپ گیر بکار دو انگشتی و درم مباحش بخدا تعالی بصدق نفس بقبر حلق با انصاف
 بازرگان بخدمت با بخردان شفقت بدرویشان بجاوت بدوستان دیار
 به نصیحت بدشمنان بکلم بجا بلان بجا موشی بعلمان تبوضع بدین سیر بر بر بل
 کسی طمع مکن و چون پیش آید منع کن نقل است از و پر سپید نده که معنی بلوغ نصیحت
 فرمود و معنی دارد یکی آنکه از مردمنی بیدار آید دوم آنکه از مردمنی سر بر آید
 با تمام سپید و بخت تمام بخامد رساله شریفه نصاب لقمان حکیم معروف به صد پند و بیاض کتب
 هر سال یکبار رو سپید و بخت و هشت خورشیدی تعارن با اولین سالگرد
 تاسیس خجسته دولت جمهوری اسلامی ایران
 کتبه المحدث الحاج الى الملك الفی
 علی همکیری کمالی
 ۱۳۵۷

مناجات نامه خواجہ عنکبوت انصاری

بسمک القدوس قدسینی منی . الہی این چه
 فضل است کہ باد و پستان خود کردہای .
 کہ ہر کہ ایشانرا شناخت ترا یافت . و ہر کہ
 ایشانرا یافت ترا شناخت . الہی بدعا فرماست
 قلم رفتمہ راجہ در مانپست . الہی اگر ابلیس آدم
 را بد آموزے کرد . کندم آدم کہ روزی کرد
 الہی تا تو در غیب بودی من ہمہ عیب بودم . چون



تو از غیب بدر آمدی من از غیب بدر آمدم . الهی
 نه ظالمی که گویم زحمار . نه مرا بر تو حتی که گویم
 بیار . چون در اول بدشتی تا بفر و مگذار یا غفار
 الهی حاضر می گویم . ناظری چه جویم . الهی
 پنداشتم که ترا شناختم . اکنون آن پنداشت را
 در آب انداختم . الهی اگر کار بخت را پست بر سر
 همه تا بجم . و اگر بگردار پست به پیشه و مور متبحر
 الهی بیندارم از طاعتی که مرا بعجب آورد مبارک
 معصیتی که مرا بعد از آرد . الهی عاجز
 و سپر کردانم . نه آنچه دارم دانم . و نه آنچه



د انم دارم . آلهی اگر بردار کنی و است مجور مکن .
 و اگر بدوزخ فرستی ضااست از خود دور مکن .
 آلهی گناه در جنب کرم تو زبونت زیرا که کرم تو
 قدیم و گناه اکنونست . آلهی اگر عبت الله ابخوا
 پوخت دوزخی دیگر باید آلاشش او را . و اگر
 بخواهی نواخت هشتی دیگر باید آلاشش او را . آلهی
 مکش این چراغ من و ختمه را . و مسوز این دل سوخته
 را . و مران این بنده آموخته . آلهی هر که را
 براندازی . با درویشان در اندازی . آلهی تو
 همه میپسح . سخن همین است بسیار بر خود میپسح .



آلهی اگر کیب ار کوئی بنده من . از عرش بگذرد
 خنده من . آلهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود
 زیرا که از تو همه بیک آید و از عبد الله .
 آلهی یگفته کریم امید بران تمامست . چون
 کرم تو در میانست نا امید می حرام است .
 الهی طاعت من مودی تو فایز باز داشتی .
 از معصیت منع کردی و بران داشتی . ای
 خشم زود داشتی . آخر مرا فرونگذاشتی . آلهی اگر
 امانت رانه اینم . آرزو که امانت میسندادی
 میدانستی که چنینم . آلهی سچو بید می لرزم . گدای



بیح نیزم . آلتی تا از مهر تو اثر آمد . دیگر
 مهر با ستم . آلتی یافت تو آرزوی ماست
 اما دریافت تو بازوی ماست . آله من کج
 که ترا خواهم . چون من از قیمت خود اکتا هم
 بلا از دوست عطاست . پس از دوست نالید
 خطاست . درویش آب در چاه دارد و نان
 در غیب . نه پندار در سرونه زر در حبیب .
 گفتن نوشتی همه هر . خاموشی نه هر سیت نش
 هر چه بزبان آید بزبان آید . فسر یاد از
 معرفت رسمی . و عبارت عاریتی . و عبادت عادت



و حکمت تجربتی . و حقیقت حکایتی . نفس‌تنت
 و قبول خلق زنا را . جمله حقیقت را گفتم
 بیکبار . محبت با محنت‌ترین است .
 عاشق را بلا در پیش و دیگری در کمین است .
 محبت در بگوشت محنت جواب داد . ای
 من غلام آنکه خوش آمد باب داد . دست
 و پای عبد الله بنجام بسته به که با خام نشسته .
 اگر شریعت خواهی اتباع . و اگر حقیقت خواهی انقطاع
 باقی همه صداع . درویشی چیست خاکلی نجسته
 و آنگی برو نجسته . نه کف پارا از درد .



و نه پشت پارا ازو کردی . کار عنایت دارد
 نه طاعت . طاعت درویش راز یورست .
 ابراهیم از آن چه غم که پدرش آذرت .
 آذر را از آن چه که ابراهیمش سپرست . آنجا
 که شناخت نه عرشست و نه کرسی . سخن جمله
 بگفتم دیگر چه پُرسی . عشق مردم خوارست .
 بی عشق مردم خوارست . عشق نه نام دارد
 و نه ننگ . نه صلح دارد و نه جنگ .
 دی رفت و باز نیاید . نه دار اعتماد
 شاید . امروز را غنیمت که دان که بسی بر



نیاید که سکه راز مایا دنیاید . دُعا بجا جست
 حق اند که بنده بچ محتاج است . هر که نیست
 که خالق در حق خلق تقصیر نکرد از غیبت سرت
 و هر که دانست که قسام قسمت بد نکرد
 از حسد و ارسپت . می پندارند که دارند .
 باشند تا پرده بردارند . جز راست نباید
 گفت . هر راست نشاید گفت . خبر نیست
 و تدر ویران . مرکب میان هر دو
 آهسته میزدان . اگر حاضر می بایست
 و اگر غایبی ده بدایست . دوستی گزین که ملو



ملول نشود . سلطانِ کرین کہ معنہ دل نشود
 این کار نہ بزرست و نہ بہ بزرگے .
 این کار بختِست وزیر کی . کاشکی عبداً اللہ
 خاک شدی . تا نام او ارد فتر وجود
 پاک شدے . بلا نی کو بود زیر اکہ در
 میان بلا او بود . دوست را از در بیرون
 کنند . اما از دل بیرون نچسند . از دید
 ساخت نیاید . لیک دیدار بقدر شناخت
 آید . کار بجز پس عمل است . کار در قبول
 ازل است . از طاعت چہ نور و از معصیت



چه خلل است . از عارف نشان نیست .
 دلی که از معرفت نشان دهد در جهان نیست . عارف
 از انکار منکر چه باک . نه دریا بدین سک
 پلید . و نه سگ بهفت دریا باک . گنجی بودم
 پنهانی . کلید آن گنج در دست ابو الحسن خراسانی
 ناگاه رسیدم بهر چشم حیوانی . چندان
 بخوردم آب زندگانی . که نه من ماندم نه حرفانی
 اگر داری مفروش . و اگر نداری مخروش .
 ابو جہل از کعبہ می آید . و ابراہیم از تہانہ
 کار عنایت دوست دارد دیکر ہمہ بسانہ



این کار نه برنگت و بوست . این کار بخت
 او پست . انکار ملن که انکار شو پست .
 انکار کننده ازین سپهر محرومست . اگر بر
 آب روی خسی باشد . و اگر در هوا پری
 بکسی باشد . دلی بدست آرتا کسی باشد .
 حقیقت دریاست . شریعت کشتی . از دریای
 کشتی بچپشتی کشتی . جو انمردی جو دریاست
 بنجلی جو . بس دریا از دریا جو نه از جو . اگر کار
 به بهشت و حوز نکرد طهارت معرقش نشسته شود
 و اگر درویش بجز از خدا انیس چیزی طلبد در اجابتش



بسته شود . غایت الله عزیزست نشان آن و چیز
 ی عصمت اول با توبه آخره . اگر هزار قسم داری
 فریادده . خاک قدم مردان را آب دهه . فرق
 در میان چون آید . از سراق بی خون آید . علمی
 که از قلم ریزد . پیداست کز آن چرخیزد . علم
 آنست که الله بر دل بنده ریزد . یکی هفتاد سال
 علم آموخت چراغی نفروخت . یکی در همه سراسر
 یک حرف شنید همه را از آن حرف بسوخت
 تجلی الله ناگاه آید اما بر دل آگاه آید . تا بر تن و مال
 لرزی حقا که بحب نیریزی . هر که نه عاشق پست



روز راجہ غم شیرک کورست ۔ و سقاہم رھم
 تمام اپست ۔ شد ابا طہور اکدام اپست ۔
 از عرش تا ثری محمد را غلام است ۔ چون حق
 متجلی شود محمد کدام است ۔ سخن جلاج
 شود نہ قبول کردم ونہ انکار ۔ مرا با قبول و
 انکار چکار ۔ یارندوشی اسلام است ۔ و خود
 فرویشے کفر تمام است ۔ تمام شد این سالہ
 شریفہ مناجات نامہ ندیم حضرت باری حجاب
 عبد اللہ نصاری قدس سرہ لغزیر بخط ناقابل
 این جانب علی ہجیری بسال کنیزار و پید پودہ و
 نجاہت شیر



مسیحی و پیغمبر کریم
نوشته دمان و خرم بادگیران

آیا بود که پیغمبر روزی بکلام
از دستان دیده باد و پستان

کریه کن ز دیده رین غصه
تا کی توانست دیدن باینان

نخل علی بابا چو





سبحان من تحیر فی داتہ پوا

فہم و حسد دکنہ کمالش بسر دہ را

از ما قیاس ساحت و پیش نو و چناک

موری کند میاحت کرد و نقرچا

پر و حدش صحیفہ لاریب حجتی است

اینک نوشته را شہد اللہ بر آن کو

در مقام حضرت و البتہ حق تعالیٰ جہت اللہ جل جلالہ تعالیٰ تعالیٰ

حسرت چند کہ بایجاب بر او مہربان و غریق لا محذور و حسیں و حسیں و حسیں

طرب موجود است لولہ کل لولہ لم ترک عیالہ

قدم علی سیر

پیش روی شریک

با فلک و شش خلوت کلامی میکردم
 اینهمه جوهر تو با ضل و داماز چه خاست
 فلکم گفت که ای دستخوش غفلت و ا
 والی خطه ابداع کمال مطلق
 لیک با اینهمه در بحر تحیر غرقم
 والی جان و خرد حکمت و سرعت داده
 شکر کن شکر که در معرض فضلی که تویی
 دولت از درین طلب و ترانه دشواری

که مرا از کرم تو سپب حرمان هست
 اینقدر لطف تو با بنجر و نادان هست
 بمنست بهیده این غنای و افغان هست
 چون کسیر انهداده سپ اما و این هست
 که ترا موجب این غصه بی پایان هست
 با چنین نعمت و احسان کج کفران هست
 کنج قارون چه نوبد مملکت با این هست
 بهر سود و نمان سخن جامه ذکر این هست





در وقت صومعه سلطان که قصر ایلان صحیح است باد است
 سلطان که قصر ایلان صحیح است باد است
 سلطان را داده الله سنا و عمر بر باد است محو در کتی
 عهد از جهان الله است نه سلطان که این عجب و پس نرا دانا
 رضا داده در حرم حسن که یک شاهی که برهنه و تو
 حرم حتما یک داده است سلطان برهنه و تو
 را داده است برهنه و تو سلطان برهنه و تو

و در وقت صومعه سلطان که قصر ایلان صحیح است باد است
 سلطان که قصر ایلان صحیح است باد است
 سلطان را داده الله سنا و عمر بر باد است محو در کتی
 عهد از جهان الله است نه سلطان که این عجب و پس نرا دانا
 رضا داده در حرم حسن که یک شاهی که برهنه و تو
 حرم حتما یک داده است سلطان برهنه و تو
 را داده است برهنه و تو سلطان برهنه و تو

ای طبل بلند با ناله گویا در باطن مسیح
 می بودی شش خنده در لکلی و وقت مسیح
 رویی طبع طمع از خلق به سج از مهر و بختی
 مسیح مسیح مسیح بر اردانه بر دست مسیح

همه مسیحی تی از اوست می می می می می
 همه مسیحی تی از اوست می می می می می
 همه مسیحی تی از اوست می می می می می
 همه مسیحی تی از اوست می می می می می

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان وی شازر بهت هم این و هم آن

دل فدای تو چون تویی بجز راه وصال تو راه پرستو
جان نشاز چون تویی جابجا در دشت عشق نو در دبدبستان

دل را ماندن ز دست تو شکل بنده گاهیم جان دل کین
جان فشان بای تو پیکان چرخ حکم تو بستان

گرچه صلح داری اینک دل
در سر جفت داری اینک جان

دو ش از شور عشق و جذب عشق
هر طرف می شامم چیران

آینه کار عشق دیدارم
سوی دریا نغان کشید نغان

چشم بد دور خدوئی دیدم
روشن از نور عشق و نیران

به پیشگاه شکیبایی شدم
هر طرف دیدم ای شکیبایی

چرا بی آنجا بایستی رفت و نری
باد بگریه و پریه منبک چکان

همه پند غدار و گل رخسار
همه شیرین جان و گیسو دکان

چندت و عود و دشت لی و بربط
شمع و نقل و می و گل و بیکان

ساقی ماه روی شکین می
مطرب بزم کوی خوشنجان

منع مرغ زاده موبد و پستو
صدش را تمام شب میان

من شربت زار و پنهانی
شدم راجا بلب و پنهان

چندت و عود و دشت لی و بربط
شمع و نقل و می و گل و بیکان

ساقی ماه روی شکین می
مطرب بزم کوی خوشنجان

منع مرغ زاده موبد و پستو
صدش را تمام شب میان

است خاتم و در آن کسی
 به بنی نازش آن برون
 به دن ایستیم به غفلت و نه برون
 به وقت هم که از آن و هم برون

به ایستیم به غفلت و نه برون
 به وقت هم که از آن و هم برون
 به ایستیم به غفلت و نه برون
 به وقت هم که از آن و هم برون

بند دوم

از تو ای دوست بحکم پیوید گر به تقسم برند بند از بند

اتقی از زان بود را صد جان بنده آنان و بند خشنی کاش
و از دمان تو نیم شکر خند از زحمت تو می بینم پند

ای پند بکم ده از عشقم من ره کوی عافیت دانم
که نخواهند این من زنده خنیم کافیت و دام بکند

در کلیسا بد لبه ی ترسا گشتم ای دل بد ام تو در بند

ای که دارد بتارز نارت هر سر موی من جدا پیوند

ره بوعت نیاختن های
جهت شیب بری ناخند
ب شیرین شود و با من گفت
و زین خند نخت از لب خند

نام حق بکاید چون شای
سراب و این روح خند
گر زار سپید دلت آگاهی
نیت کافری با پیوند

در سه آینه شاهد از لے
پر تو از روی تابناک گفتند
سه نگر دو بر شمشاد اودا
پرنیان خوانی و حسد پرویز
مادر این گفتگو که از یک سو
شد زنا تو پس این ترانه بلند

که کی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

بند سوم

دوشستم بکوی باده فردش ز آتش عشق دل بجوش و خروش

مخفی ندیدیم درویش میران بزم بر باده فردش
چرا در صدر و میثاق گزین باده نیست و باده مدحش

چاکران ایستاده صف در صف غیبی کینه و درون صافی
باده خواران زینت دوش و پیش دل چای زینت و لب خابش

همه را از غایت ازلی چشم حق من و گوش از نیوش

سخن این بان بهینسلالت
ماخ ان پان که بادت پویش

پرچند ان نظره با بنیت
ای رایب عقل طعنه پویش

گوش بخت چیم بر باغ
ارزوی دو کون در احوال پویش

نیکو با بجا که از شربت
دختر زنی به برقع پویش

باب پویش و ختم
ای را دل که نگاه پویش

ختم بخت جانم می ده
دانش من در زبان پویش

عاشقم در دند و حاجت
در دین بکد و بر زمان پویش

دوین ختم ازین اتش
آه اگر اشکم بود چون پویش

گفت خداں کہ همین پیالہ
 تدم گفت بان زیادہ نوش

جہاد در شہر و
 خارج از راج و محنت ہوں
 دین ہو شہر و شہر و شہر
 باقی را بہ خطوط و ہوں

ناگهان در صوامع ملکوت این حدیثم سر و شفت بلویش

کہ کی ہست و نیست خیرا

وحدہ لا الہ الا جو

بدخپام

چشم دل باز کن که جان سپی آنچه نادیدی است آن سپی
گر بتسیم عشق رو آری همه آفاق گلستان سپی

بسیارین زمین بدبو زخچنی دلت جان سپی
سریش در آسمان سپی زخچو دلت جان سپی

بی سپه و پاکدای آنجارا سرز ملک جهان گران منی
هم در آن پربهنه قومی پای برفق فرقدان سپی

بهم در آن سپهر به بهی
بهر از غمش در بیان

جان داری اگر با غمش
غن را کپی جان پنی

گناه و عیب ساع هر یک را
بر دو کون استین نشان پنی

ارضین هایت دلداری
دست ملک لا مکان پنی

دل صدفه که بشکافی
آفتابش در میان پنی

آنچه شنیده گوش آن شنوی
و آنچه ندیده چشم آن پنی

هر چه داری اگر غن می
کافه هم که جوئی زبان پنی

باجانی رساندت کیکی
و جهان و جهانیان پنی

با یکی عشق و رزمی از دل جهان تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست بی هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

بند پنجم

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولوالعصار

شمع جوئی و آفتاب بلند روز بس روشن تو در شب تار

سوز و غمت خود را می بینی
در روش قاید و عصابی
بر این راه روشن بگو

همه عالم شوق از تو دارد
سوز غمات خود را می بینی
در روش قاید و عصابی

چشم گشا بگلستان بهین جلوه آب صاف در گل رخسار

ز آب بیزینک صد هزار گین لاله و گل نگر در این گلزار

پادشاه طلب نذر عشق
به این راه پیش بردار

شود اسپان عشق کار خند
که بود پیش قتل بس نمودار

پادشاه باغ نذر الاصال
پادشاه باغی و الاخبار

صد هفت تن را می آریند
باز سپید دیده بردیدار

تاجبانی رسی که می زند
پادشاه هم و پادشاهکار

باز پادشاه محضی که گنج
چربیل امین ندارد بار

این دهان پیش توینیل
مرد را می آید بیا و بیار

دزدان مرد راه چون دران
پادشاهی و پیش پادشاه

ہاتف ارباب معرفت کہ گوی
است خواندہ شان کہ ہشیار

از می و جام و تانی بطرب
چون مرغ و سیر و شاد و زار
قصاید ان خصلت است
کہ با بیا نند گام و خار

گر بری پی بر از شان دانی
کہ ہمین است سر آن سپہار

کہ کی بہت و سپح نیت جواد

و حمد و لا الہ الا ہو